

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE13215

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر ماده یک ساله که یک سال تمام
 بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سیب
 و شش کرده پس دران یک بنت لبون واجب می شود
 فسا یا چهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر ماده که
 دو سال تمام بران گذریده باشد و چون چهل و شش شود پس
 دران یک جله واجب می شود تا بیست و شتر حقه عبارت است از
 شتر ماده که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شست و یک شتر
 گره پس دران یک جله واجب می شود تا هفتاد و پنج شتر و چون
 هشتاد و یک است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
 هشتاد و شش شتر گره پس دران دو بنت لبون واجب می گردد تا
 هشتاد و نه و چون نود و یک گره پس دران دو حقه واجب می شود
 تا یک صد و بیست و شتر و باید دانست که زکوة شتر یا بن تربی
 مذکور است در مکتوب یا تیکه یا غیر صلعم بعامان خود نوشته است
 و بعد از آن هر گاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس دران زکوة
 واجب میشود پتر نیم اولیا و پنج شتر که را بد شود و یک صد
 و بیست شتر یک صد و سیصد واجب میشود مع دو حقه که در آن یک صد
 باید است شتر واجب شهره او و ده هفتین دو گوسفند واجب میشود

در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در باقی ده شتر که
زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا یکصد و چهار و نه شتر و در یکصد
و چهار و ده شتر سه حقه واجب میشود بعد از آن در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنج حقه شتر یک گوسفند واجب میشود و در پنج و ده حقه
در یک صد و بیست که در آن یکصد و پنج حقه شتر و در بیست و نه حقه
است سه حقه و در گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هشتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب میشود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد
و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود
تا دویست شتر و بعد از آن زکوة واجب میشود و به ترتیبیکه بیان
نموده شد در پنج حقه شتر زاید بعد از یکصد و پنج حقه شتر و این ترتیب
که در زکوة شتر مذکور شد در دویست و یک حقه شتر و این ترتیب که
در دویست و یک حقه شتر و در دویست و یک حقه شتر و در دویست و یک حقه
بنت لبون واجب میشود و در شتر که یکصد و سی حقه شتر شود

در آن یک حقه و دو بنت لبون واجب می شود و بعد از آن

زکوة واجب می شود پس این حساب که در هر حال شتر

یکی بنت لبون واجب می شود و در هر یک حساب شتر یک حقه

نیز اچاه بیعیدر صلعم یا مالان خود نوشته بود که هر گاه شتر نرایی

شود هر یک حقه و بیست شتر پس در هر پنج شتر یک حقه واجب

می شود و در هر یک شتر یک بنت لبون واجب می شود و در آن بیان

نموده است که بهر پنج شتر یک گوسفند واجب می شود و بهر

پنج گوسفند که بیعیدر صلعم در آخر کار هر یک حرم

و حق را نوشته است که اگر آن باشد پس در هر پنج شتر یک

گوسفند است پس بر این عمل نهوده اند و خدا هد شد زیرا چه درین عمل

بزرگوار است چه در حدیثیکه مثنوی است شافعی است چیزیکه

مبنای آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر

جایز نیست مگر ماده و نر و در آن جایز نیست اگر باعتبار قیمت

نیز اچاه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *

شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه

اسم شتر هر دو را شامل است و الله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

در کمتر از سی سال و زکوة نیست و در سی کا و که در اکثر ایام سال در حراکات
 چهل و یک سال تمام بر آن بگذرد پس واجب میشود در آن یک تبیخ
 یا یک تبیخ اعتدلی کوسا له نریا ماده که در سال دوم پاي نهاده
 باشد و در چهل کجا و واجب میشود یک مسن بسیار مسنه اعتدلی
 شکو سالا نریا ماده که در سال سیوم پاي نهاده باشد و در آن
 پس این امر کرد است پیغمبر صلعم معاذ رضی را و هرگاه زیاده
 شود بر چهل کا و پس منزه از بیکتفه روح زکوة در آن واجب
 میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد اعتدلی هر کا و یک
 زیاده شود بر چهل کا و واجب میشود ربع عشر مسنه و در کا و
 نریا ده نصف عشر مسنه و در سه کا و نریا ده سه ربع عشر مسنه
 واجب میشود تا آنکه شصت گردد و آنکه مذکور شد بنابر
 روایت میسر است و وجه آن این است که سقوط زکوة و حق آن
 در میان سی و چهل و هفتجتن در میان شصت و مافوق آن
 منقضی نیست شد اسب بر خلاف قیاس و نص نیست در پنج
 در میان چهل تا شصت و حسن روح روان گرد است از ابیکتفه
 روح که در زاین از چهل کا و جبری واجب نمیشود تا آنکه چهل
 ونه گردد و در پنج کا و یک مسنه و ربع مسنه یا نایب

تبعه واجب میشود زیرا چه بتای نصاب نثار بران است
 که در مابین دو عقد چون سیح و جهل چیزی واجب نشود و بر سر
 هر عقد چیزی واجب شود و صاحبین روح گفته اند که در آنچه
 که زاید شود بر جهل فکما و چیزی واجب نیست تا پنج سال
 و نه وانی تک روایت است از امام علیه السلام و بعد از این است
 که در غیر صلعم بر مابین قریب و دور از اوقاص نثار واجب
 نمیشود و بیان فرمود که مابین جهل تا شصت اوقاص است و جوایز
 قول صحیح است که در اوقاص که در حدیث مذکور است
 شکوای آنست و بعد از آن باید دانست که هر شصت نثار
 دو گوساله یا یک اسب واجب است تر باشد یا ماده و در هفتاد نثار
 یک مسنه و یک تبع واجب است و در هشتاد گاو و دو مسنه واجب است
 و در نود گاو و سه تبع است و در صد گاو و چهار تبع است و در صد و یک
 است و هر چه در حدیث مذکور میشود فرض زکوٰه از تبع
 پیوسته و از مسنه و تبع و بر آنچه صلعم فرموده است که در هر
 سی نثار و تبع یا تبعه است و در هر جهل نثار و مسنه یا مسنه
 است پس در یکصد و ده گاو و دو مسنه و یک تبع واجب
 میشود و در یکصد و بیست گاو و چهار تبع واجب میشود و در بیست

دانست که گناره بش در حکم گواراست زیرا چه لفظ بقر که در حدیث آمده است هر دو را شامل است چه گاو و میش نیز نوعی از بقر است و ایکن در عرفا دبار ما از بقر گاو و میش فهمیده نمی شود و لهذا اکثر کسی قسم خورده باینطور که بگوید واللہ گوشت بقر بخورم خورده پس بسمب خوردم گوشت گاو و میش خوردم نمی گزیده واللہ اعلم

قصه سلیم در بیان زکوة گوشت

* مسند * در گناره از جهل گوشت زکوة نیست و انچه

ز جهل گوشت باشد و در اکثر ابسام سال در هر گناه حر و سال

تمام بر آن بنگارده پس در آن یک گوشت واجب میشود تا یک

در دو است گوشت و هر گاه بر آن یک گوشت زیاده شود پس

در دو است گوشت و هر گاه بر آن یک گوشت و هر گاه

یک گوشت زیاده شود بر دو صد گوشت پس در آن سه گوشت

واجب میشود تا صد و نود و نه گوشت و هر گاه چهار صد گوشت

گرد پس در آن چهار گوشت واجب میشود و بعد از آن پسر هر صد

یک گوشت واجب میشود و هر چه بچندین بیان وارد شده است

در کتاب رسول و در اصنام و در کتاب ابن کثیر رض که بعامان

زکوة نوشته بود و بر این اجتهاد متعقد است و باید دانست که همیشه
 و بزرگ و بر این است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است
 این هر دو را شامل زست * ^ت ~~مستند~~ * در زکوة کوسفتند نه
 گرفته میشود و چنانچه روایتی است و این ظاهر روایت است از ابی
 حنیفه روح زنی بزغال یک ساله است که در سال دوم بانهاد
 باشد و چنانچه عبارت است از نیز غساله که اکثر ایام سال
 بر آن گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین روح گفته اند
 که جذع ^{از} ~~این~~ گرفته میشود و این یک روایت است از ابی حنیفه
 روح نیز و وجه آن یکی این است که بیغمه صلعم فرمود است
 که حق زکوة در آن جذع و روثی است و دوم این است که بسبب
 قربانی نبوده آن جذع قربانی آید می شود پس هیچ
~~نکته~~ ~~در این حدیث~~ ~~و وجه ظاهر روایت یکی~~ ~~است که~~ ~~هلی~~
 روایت کرد است که گرفته نمی شود در زکوة مگر روثی یا آنچه
 از ثنی بزمک باشد و دوم این است که در زکوة کوسفتند دادن
 کوسفتند متوسط واجب است و جذع از پیش متوسط نیست بلکه
 کوچک است لهذا در زکوة بزجذع نیز جایز نیست و جواب از وجه
 اول صاحبین روح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

چند شتر است و جواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
پان ار نص معلوم شده است * مسئله ۳ * هر زکوة که وسعت
کردنی ماده و نه هر در صحیح است و بر وجه لفظ تناقض در حدیث

آمد است هر دو را شامل است والله اعلم

قصه چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * و قیمة اسپ نرو ماده یا هم آ می بخند باشند و در

اکثر ایام سال هر چه را که چو نند پس صاحب آن مختار است

اگر خواهد بقیابل هر اسپ یک دینار دهد و اگر خواهد اسپان را

قیمة نماید و هر ده و صد درهم پنج درهم زکوة دهد

روح است و همین مختار از قرقر است و صاحب روح گفته اند

که هر اسپ که در این دنیا نیست و در آنجا که روح است

که زکوة نیست بر مسلمانان و نه در بنده او و نه در اسپ او و دلیل

این حکیه روح این است که بغیر صلعم فرمود است که زکوة

بر اسپ سابعه یک دینار یا ده درهم است و حدیث که صاحب روح

آورده اند قائل آن این است که از اسپ در آن اسپ غازی

هره است و این منقول است از زید بن ثابت رض و باید دانست که

تخم میان دادن یک دینار و میان قیمة نبودن اسپ منقول است

از عور من و د را سپان که فقط نر باشد ز کوة واجب نیست زیرا چه
 توالد و تناسل از آن نمی شود و همچنین در صورتیکه فقط ماده
 باشد ز کوة نیست و این یکی روایت از ابی بصیرتیه رح است و روایت
 دیگر این است که ز کوة در آن واجب است زیرا چه توالد و تناسل
 از آن می شود باین طریق که عاریت کسر فتنه می شود نر از زبیر
 یخلاف و قنیکه فقط نر باشد چه از آن توالد و تناسل
 می شود و نیست و روایت از ابی بصیرتیه رح که در اسپان که فقط نر باشد
 نیز ز کوة واجب است * مسأله ۲ * در خر و استر ز کوة واجب نیست
 زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که در باب ز کوة خر و استر چه زی
 بر من از حکم نازل نشده است و لیکن اگر خر و استر بر ای تجارت
 باشد پس در آن ز کوة واجب می شود زیرا چه در بین هند کام تلفات
 ز کوة به مالیت آنست مانند سایر اموال تجارت و الله اعلم

قصه پنجم در بیان ز کوة بچه گوسفند و شتر و گاو
 * مسأله ۱ * در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
 باشد ز کوة واجب نیست نود ابی بصیرتیه رح اعنی اگر خرید کند
 کسی بایست و پنج شتر بچه را یا چهارم بزرگاله را یا سی
 گوسفند را و یک سال تمام بر آن بگذرد از وقت یک پس

و در آن که در واجب بخیزد و در بلکه هرگاه یک سبال بران نگذرد
 و در وقت بزرگ شدن آن جبهه پس درین هنگام زکوة
 آن واجب میشود و این که مذکور شد آخر اقوال است متبعه روح
 است و همین متبعه روح است و ابوحنیفه روح اولی قابل دود
 بواسطه آنکه زکوة واجب است چنانچه واجب است و معتبر است
 مخزن زکوة و مالک روح است و بعد از آن باز رجوع کرده و گفته
 که واجب است در آن که بکند آن را تا بعد از هر چه
 ای دو سبال و شافعی روح است و بعد از آن از هر چه رجوع کرده
 و گفت که چیزی در آن واجب نیست و در قول اول این
 این که گفته اند شافعی و غیره که در حدیث آمده است نوح و بزرگ
 همه را شامه است و وجه قول دوم این است که در واجب
 کرده اند بدن بکند آنرا تا بجهت رعایت جان من است اعنی
 چنانچه صاحب مال و چنانچه در حدیث آمده در صورتی که همه را نوح
 باشند بکند آنرا تا بجهت رعایت شرفه میشود و وجه قول اخیر این است
 که در تعین مقدر اقسام را داخل نیست و هرگاه در آن
 واجب کرد اندکین حدیث که در شرع وارد شده است منصور
 نیست پس چیزی در آن واجب کرد اندک نخواهد شد و این که

در کور شد و قتی است که در آن مستند نباشد اصلاً اگر یک
 مستند هم باشد می‌ان آن نوبت پس درین هنگام هیچ آن نوبت را
 تابع آن مستند نکرد اندید میشود در حق مختلف نصاب نه در
 حق ادای زکوة حتی اگر بیکتا کوچک را بدهد از عهده
 زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود در آن آنچه وارد
 شد است در شرح و ذکر هلاک شود آن مستند بعد از گذشتن
 سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طوفاً روح زیرا چه وجوب
 زکوة در تصور متعلق است به مستند می‌گورده چه اگر
 آن نمیبود زکوة واجب نمیشد و هر گاه چنان شد
 پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد از آن
 باید دانست که نزد ابی یوسف روح زکوة واجب نمیشود در کمتر
 از چهل روز ساله و در کمتر از سی کوساله و واجب میشود
 در بیست و پنج شتر به یک شتر به بعد از آن چیزی دیگر
 واجب نمیشود تا آنکه هفتاد و شش گوسفند و درین هنگام واجب
 میشود دوشتر به چهار شتر در هفتاد و شش مستند و نبات لیون
 واجب است و بعد از آن در زیاد از دوشتر به چیزی واجب
 نمیشود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر به شود و در آن سه

شتر بچه واجب است زیرا چه در یکصد و چهل و پنج مسینه و حقه
 و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از ابی یوسف
 روح در کبوتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست
 و روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
 واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
 و علی بن هذال القیاس و در روایت سیوم از ابی یوسف روح این
 است که ملاحظه نمایند در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
 بچه و ملاحظه نمایند در قیمت یک خرگوسفند پس هر کدام
 که از میان هر دو کبوتر باشد واجب است و در صورت ده شتر
 بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو خرگوسفند و هر دو خمس یک شتر
 بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسینه
 واجب شود ولیکن مسینه در مال او یافتن نشود بلکه اعلی
 از آن یافته میشود یا ادنی پس عاقل تکمیل زکوة را میسر کند
 که در صورت اول اعلی را بگیرد و او پس دهد بشخصی که در چیزی که
 از قیمت آن زیاد باشد هر قیمت مسینه و در صورت دوم بگیرد
 ادنی را مع ثلث قیمت مسینه ولیکن بسایند دانست که در صورت
 اولی برای قبول نهودن اعلی مع او پس دادن زیادتی قیمت

جبرئیل نهد و نمیشود بر عامل مذکور بلکه میبوسد او را که اعلیٰ را
 قبول نکند و مطالبه نماید برای عین واجب که مسئله است
 یا مطالبه نماید قیمت آنرا از برای آنچه گرفتن اعلیٰ بطور مذکور
 شراست من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب
 مال عامل مذکور را از گرفتن اعلیٰ مزاحمت نکند پس
 عامل مذکور قاضی آن گرفتاری نهد و نمیشود و در صورت دوم
 بر آن قبول نهاده اندنی مع تنقیه قیمت مسئله جبرئیل نهد و میشود
 بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تنقیه قیمت
 مسئله بر عامل مذکور دهد یا بنطور که او را از گرفتن آن مزاحمت
 نیساید پس عامل مذکور در این صورت قضا بر آن
 گرفتاری نهد و می شود زیرا چه در این صورت بیع و شرا نیست
 بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مسئله میدهد پس
 تنقیه قیمت مسئله را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر
 صاحب مال در زکوة بعهض عین واجب قیمت آن بدهد پس آن
 جایز است نزد علیها ما ره چنانچه در کفاره و صدقه فطر و عشر
 و نذر و شایع رج گفته است که آن جایز نیست چنانچه منصوص
 هاید است و تیدیل آن جایز نیست چنانچه در هدیه و قربانی

تذکره آن بقیه جایز نیست و بیان معنی هر دو کتابی
جمع خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علم ساهی ما این است که
خدا این تعالی به باه ای زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود از آن این است که هر چه
موجود بانها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت کسوفند مثلا مقصود نیست
پس تذکره این بقیه جایز خواهد بود چنانچه در جریه جایز
است بخلاف هدی و قربانی چه خون ریختن آن باینطور
که در حج کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد * مسئله ۴ *
شتر و گاو که برای عمل و کار است چون بار برداری و قلیه
و انبی پس در این زکوة نیست و همچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورنده در نصف سال یا در اکثر آن و امام مالک و ج بر خلاف
این میگوید بنا بر ظاهر خصوص چه آن بحسب ظاهر مطالب
است و دلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
که هر شتر و گاو بار برداری و در کار و قلیه رانی میکند
پس آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

این می است و دلیل آنها دو چیز است یکی چنانچه در جراثمه و
 در مهاباد و سادات داشتن برای تجارت و یکی از آن یافته
 نمی شود در شهر آن و گنایان مذکور و سیم این است که
 در صورتیکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار می
 کار میشود و مال بسیار خرج میشود پس درین صورت باغبانی
 معنی نهی آن متکفل نیست اکثر چه باغبان ظاهر باشد
 * مسئله ۵ * عساکر مذکور را نباید که بگیرد و زکوة
 بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بشکود مال متوسط را
 بجهت آنکه پیشگیر صلح فرمود است که بشکیرید از بهترین
 اموال موردان و بشکیرید از اوسال آن و بجهت آنکه می
 گرفتن متوسط را عایت جانی است اعنی جانب فقیر و جانب صاحب
 مال * مسئله ۶ * هر کرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود
 در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس بایست که ضم
 کند آنرا بحال نصاب و زکوة مجموع آن بدهد
 از آن و ششای رح میگوید که آن را ضم نکنند
 بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق مالک پس
 در اثنای سال خواهد بود و حق زکوة بغیر او لا در وجه زکوة

حاصل شده در اثنای سال چه این تابع اصل مال است در حق مالک
 آن مملوک میشود به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
 باصل مال و دلیل عیای ما این است که عالت ضم نبودن اولاد و ربيع باصل
 مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند تميز میان آنها
 مشکل میشود و در آن صورت مریض شود و اعتبار نبودن حولان حول
 برای هر مال مستفاد و حال آنکه حولان حولا اعتبار نبوده باشد اسفند
 مگر برای آنهایی که این باب است که طاعت هم نمودن اولاد
 و ربيع باصل مال جنسیت است و این باب باقیه میشود
 و در صورتیکه کلام در آن است * و در باب ۷ * باقیه دانست که
 نزد شیخین روح زکوة واجب است در نصاب نه در غزو و نزد معتزله روح و
 زقر روح در نصاب و غزو هر دو اعنی در معتزله واجب است و شیخین
 اختلاف این است که اگر هلاک شود عین و اوقاف مالک نصاب پس
 نزد شیخین تمام مقدار زکوة که واجب شده بود باقی می ماند
 و نزد معتزله و زقر روح به حساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
 معتزله و زقر روح این است که زکوة واجب شده است برای شکر نعمت و
 معتزله و نصاب و غفو نعمت است و دلیل شیخین روح یکی این است
 که پیغمبر صلعم فرمود است که زکوة پنجم شتر یک کوسانده واجب است

و در زاید بر آن چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین
 قمر مرد است پیشتر صلعم در هر نصاب و نفقه کرده است و جوب زکوة را
 از عفو دوم این است که عفو تا بع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
 که هیچ بوج نصاب و عفو است پس آن هلاک اول اعتبار نهوده خواهد
 شد در عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نهوده میشود اول دوم بع
 در مال مضاربه نه در راس مال مضاربه و لهذا گفته است ابو حنیفه
 روح که هلاک اول اعتبار نهوده میشود در عفو بعد از آن در نصاب هرگاه
 اخیر است و بعد از آن در نصاب هرگاه مایلی است است و همچنین اعتبار
 نهوده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیرا چه اصل همان نصاب
 اول است و نصابها یکبار زاید بر آن است تا بع آنست و زاید بی بوج است
 روح هلاک اعتبار نهوده میشود اول در عفو و به ثار آن اعتبار نهوده
 میشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر عوارج و
 باغیان مسلط شوند بر قوم و زکوة سوایم از آنها بشکند پس بایده
 که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل را در فکر زکوة
 مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیرا چه امام مذکور حمایت
 آنها نکرد است و حق گرفتن زکوة مر امام عادل را بتسا بر
 حمایت است ولیکن قتها فتوی دادند که اینک قوم مذکور

باید که اعادة آن زکوة نپایند و بار دیگر آنرا نپایند
 آنرا نه خراج را زیرا که خوارج و یا غنایان مصرف خراج اند
 بجهت آنکه مصرف خراج غاربان اند که با حربان مختص
 می نپایند و خوارج و یا غنایان نیز این کار میکنند و مصرف
 زکوة فقرانند و خوارج و یا غنایان زکوة را فقرا نپسندند لهذا
 باید که زکوة را بار دیگر ادا نپایند تا به مصرف رسیده
 خراج را بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور در وقت دادن
 زکوة خوارج و یا غنایان نیست تصدق نپایند بر آنها
 و آنرا با ملک گیرانند پس در صورت زکوة ساقط میشود
 از قوم مذکور و دادن زکوة به هر جای و ظالم همیشه حکم داند
 زیرا که خوارج و یا غنایان و ظالمین هر چند سبب ظاهر
 مالدار باشند در حقیقت فقرا اند بجهت خلوصی که بر ذمه آنها
 است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
 زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیرا که در صورت
 ادای زکوة یقیناً حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبیح
 یعنی ثقل زکوة سواجم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
 آنچه واجب است بر رجال آنها را نیز بر احوط از آن صلح نموده

شد است برایتکه کفر قنه شود از آنها دو چند آنچه کفر قنه
 میشود آن مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة کفر قنه
 میشود پس کفر قنه خواهد شد از زنان بنی تغلب و و چند آنچه
 کفر قنه میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة
 کفر قنه نمیشود پس از صبیان بنی تغلب چیزی کفر قنه نخواهد
 شد * و مسلمانان * اگر غیر استیلاک مالک هلاک شود
 مال بعد از وجوب زکوة اجنبی بعد از حوالان حول پس ساقط
 میشود زکوة آن و شافعی رح گفت نسبت که اگر هلاک شود مال
 بعد از آنکه مالک بر ادای زکوة آن قادر شود یا اینطور که
 صاحب زکوة طلب آن نماید یا مالک بدارد مستحق آن را
 اگر چه او طلب نکرده باشد پس هم به صورت مالک مال ضامن
 زکوة آن میشود زیرا که واجب بر ذمه وی است و ادای آن
 نکرد است یا وجوه قدرت پس از ضامن آن خواهد شد مانند
 صدقه قنار و نیز اگر بعد از طاب مستحق ندهد زکوة را بوی
 پس این بمنزله استیلاک آن است و دلیل علی ای ما این است که
 زکوة که ادای آن واجب است جزوی از نهاب است پس آن
 هلاک میشود بسبب هلاک شدن نهاب پس زکوة ساقط

چرا که شد چنانچه اگر چنانچه بخت کند و کسی واجب میشود بر
 آنکس دفع آن بنده برای جنایت و اگر بنده قبل از دفع آن بولی جنایت
 هلاک گره بپس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمینماید بلکه ساقط
 میشود و جواب از دلیل دوم شاید این است که میشود زکوة
 نیست مگر وقتی که معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوة
 و طلب از او متعلق نشده است و اگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
 و بعد از طلب مالک زکوة را بوی ندهد و بعد از این هلاک شود نصاب
 پس در این صورت میان علمای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
 که در این صورت مالک ضامن آن میشود و بعضی گفته اند که
 در این صورت نیز ضامن آن نمیشود زیرا چه استهلاک از جانب
 او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
 بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف یا تالیس ساقط میشود از زکوة
 بحساب آن چنانچه در صورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
 میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید
 پیش از حولان حول پس این جایز است زیرا چه او اتموده است
 بعد از وجوه سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
 پس جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجوه سبب وجوب آن

چنانچه است چنانچه اگر کسی زده دهد منکر من بعد از آنکه منکر روح
گرفته باشد صیغه را و هنوز آن صیغه از نده است و درین مسئله اختلاف
مالک رح است * مسئله ۳۳ * اگر مالک یک نصاب پیش
از حولی حول نکوه چندی سال ادانیاید یا نکوه چندی نصاب
ادانیاید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اصل است و در
سببیت و خوب نکوه را یا نه توان بپوشاند و در این مسئله
اختلاف نظر رح است و آنکه اعلم

باب در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره
و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره * مسئله ۱ *
در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیشتر
صلعم فرمود است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید
دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة
در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم
باشد و حولی حول شود بر آن پس زکوة آن پنج درهم واجب
میشود زیرا چه پیشتر صلعم بعد از رض نوشته بود که زکوة یا غیر
از دوصد درهم پنج درهم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

پس باید که در آنچه زیاد شود بود و صد درهم پس در آن زکوة نیست
 تا آنکه به چهل درهم رسد و هرگاه چهل درهم کرده پس در آن یکدهم
 واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یکدهم واجب
 میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این نزد اهل بیت
 روح است و ما حدیثی روح شکرند اندک که در هر قدر زیاد باشد
 بود و صد درهم پس زکوة آن به حساب نیست و همین قول شافعی
 روح است به جهت آنکه در هر چه صد درهم در حدیثی بعلی رقیل خرموده است
 که آنچه زیاد شود بود و صد درهم پس زکوة آن به حساب
 آن است و به جهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
 ماله است و این کار را به شرط نبوده شده است که مال بقدر
 قصاب باشد تا مالک ماله قبیله کرده و سوال پس باید که در سوال
 نیز آنچه زیاد شود بر قصاب تا آنکه به نصاب دیگر نرسد زکوة آن
 به حساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
 آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است ولو که آن
 عفو است به جهت آنکه اگر در آن به حساب آن زکوة واجب
 نگردد انبیه شود لازم می آید تشقیص اعنی ایجاب جزو
 از اجزای شیء حتی که آن شیء مشتمل گردد بر میان مستحق آن

چهارم میسائل مالک آن شیء و خلیل او بیعتیغه روح یکی این است
که بیعتیگر صلح فرمود است بجهت رضی که از کسور چیزی و شکری و غیر
نقد مود است و در حدیث عجزین الحزم که در کتب از جهل در هم
و کوفه نیست و دوم این است که در واجب فکر دادن و کوفه
و در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاق در آن متعدی راست و حرج
در شرع مد قوع است * میسائل * بعد از آنکه نصیب نقد
نقد و در هم است پس بیعتیگر در آن و در آن سبب است و آن این است
که در در هم آن هر دو تن هفت مشقاله باشد زیرا که همین و زن
معتبر بود در دیوان عجز و در آن استنفاذ یافته است و در هم
* میسائل * در هر یک که در آن نقد غالب باشد پس آن نقد
اعتبار نروده میشود و حکم نقد در آن جاری است اکثر چه
جمعی از فقهین در آن باشد و در هر یک که بیش در آن غالب باشد
پس آن نقد شمرده نمیشود باینکه آن در حکم متاع و ریخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اکثر قیمت آن بقدر نصیب باشد
و کوفه واجت خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت در آن باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و ریخت مگر در صورتیکه
در آن بقدر نصیب نقد باشد پس در این هنگام نیت تجارت

هر آن شرط نیست و نه اعتبار نمی شود و قیمت آن چه در ربع
نقره نیت تجارت و قیمت معین نیست و دلیل مستند این است
که در هم از غش قلیل خالی باشد زیرا چه نقره هالص
قابل ضرب نیست چه آن نقش بخورده شود و مشکو قتی که چیزی در آن
نقش باشد و از غش کثیر عالمی می باشد پس اعتبار ندارد و شده عالم
اعتباری اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب
باشد نقره نیست و غالب عبارت است از آنکه زیاده از
نصف باشد چه حقیقت غالب است و الله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة طلا * مستند ۱ *

در کتب ترازی بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصایب آن
بیست مثقال است و زکوة در آن نصف مثقال است و قتی که
حولان حول شود بر آن بهیمت حدیثی که در فصل اول مذکور
شد و با حدیثی است که مراد از مثقال همان مثقال است که ده
در هم هجوزن هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است
و قیراط پنج جو میانه * مستند ۲ * آنچه زیاده شود بر
بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از آن ۵ و قیراط زکوة واجب
میشود زیرا چه زکوة واجب بر ربع عشر است و و قیراط ربع

چهار مثقال است و در کوزه و از چهار مثقال که زاید شد و بر
 بیست مثقال زکوة نیست نزد ایهی صنفه روح و نزد صاحبین
 پنج هر قدر که نماید شود پس در آن زکوة بعد حساب آن واجب
 میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ایهی صنفه روح معاف
 است و نزد صاحبین روح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
 اول مذکور شد و در جداول ایهی صنفه روح این است که قیمت
 دینار در هر گرام است در شرع و دینار و مثقال هر وزن است پس
 قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
 چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر
 از چهار مثقال در هر گرام است و در کمتر از چهار مثقال در هر گرام زکوة نیست بنا بر
 حدیث عمر بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
 چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳۰ *
 زکوة و اجابت است در طلا و نقره غیر مشروط به آن ترا تیر
 میشود و همچنین زکوة واجب است در زینور طلا و نقره و
 ظروف طلائی و نقره‌ای خواهی مباح باشد استعمال آن چون
 انگشتر نقره و غیره یا مباح نباشد و شافعی روح گفت است که
 در زینورهای نرغان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
مانند پارچه پوشیده نمی است و دلیل عامی ما این است که سببی
وجوب زکوة مال نامی است و دلیل نهی در طلا و نقره موجود
است چه خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای
آن و این دلیل نمسا است و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نمسا است
نه حقیقت آن به ملاک پارچه که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
موجود نیست واللہ اعلم

فصل سی و نهم در بیان زکوة متاع و ریخت

* مسأله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعی که باشد
و قیمت آن بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه
بقدر نصاب طلا بجهت آنکه بیغمیم صلعم در حق متاع تجارت فرموده است
که قیمت نهایت آن برابر صد هرقه و صد هرهم یا پنج درهم زکوة دهانند
و بجهت آنکه ماله مذکور را مالک آن مباح و موضوعی که برای نمسا
پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است برای نهی از روی
شرح اینکه نیت تجارت در آن شرط نبوده است تا نیت شود که آن
متاع برای نهی موضوع شده است و بعد از آن باید دانست که مکیده
رج گفته است که قیمت آن باید کرد بنصابی که نافع باشد در حق فقر

و متساکن اگر قیمت کرده شود بدتر هم بنصاب آن
 و بعد و اگر قیمت کرده شود بدتر بنصاب ظاهر و بدتر
 و بدتر صورت قیمت آن بدتر هم باید کرد و اگر امر بر عکس
 باشد قیمت آن بدتر بنابر باید کرد و این نکته را بن است از این
 حتماً هر چه و محاسبه در ميسوط گفتست که مالک مختار است بهر نصاب
 که خواهد قیمت آن را بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 اندازد نه بدتر قیمت اشیا هر چه بدتر است و از این جهت جو سفارح
 ضرر نیست که قیمت مال را بدتر یا بدتر بکند و بدتر است و اگر
 آن را بدتر هم خریده باشد باید که قیمت آن بدتر هم نماید و اگر
 بدتر ضرر ده باشد قیمت آن بدتر بنابر نماید و این در صورتیست
 که آن را بدتر هم و بدتر ضرر ده باشد و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 ابلخ است و اگر خریده باشد آن را بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 که آن را بدتر بکند و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 هر حال قیمت آن بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 نصاب کامل باشد در آن سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان
 آن در آن سال موقوفه ساکنان می شود و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر

در اثنای سال دشوار است و اما در ابتدای سال ضرور است که نصاب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غنای متکلف
شده و هیچکس در اثنای سال نیز ضرر را است که نصاب کامل موجود
باشد تا در این زکوة واجب نگردد و در اثنای سال چنین
قیست در اوجه آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه
هلاک شود مثل نصاب که در آن دوران حول باطل میشود
در زکوة واجب نمیکرد و بجهت آن بعد از نصاب فی الصحه بود و مسئله
اولی اینه چنین نیست و در اوجه بعضی نصاب در آن بساقي است
پس انعقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود * مسئله ۳ *
ضم نهوده میشود قیمت متاع و رخت بطلا و نقره اغش اگر نیز و
مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است و هم صد درهم
باشد پس قیمت متاع ~~و اگر در آن صد درهم~~ ضمیمه نموده
میشود تا مجموع نصاب نگردد و زکوة آن واجب شود و در اوجه
وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
مهم و موضوع برای تجارت است اگرچه جهت تجارت در آن
مختلص است باعتبار این که جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است و جهت تجارت در درهم و دینار از جانب

هیشک است * نسیئة ۴ * ضم نپوده میشود طلا بانقره
 زیر اده شود و یک جنس اند باعتبار ثبوت و این هر دو باعتبار
 ثبوت سبب و جرم نگوید که اگر این باید دانست که
 نزد ایه بختیقه روح طلا بانقره ضم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحب
 روح باعتبار اجزا و این یک روایت است از ایه بختیقه روح
 و نیز اختلافی است در اکثر مفسرین که در این فقره
 پنج مثقال طلا به قدر قیمت آن بصد درهم میرسد یعنی بر تکه
 سنگ کور نگوید واجب میشود نزد ایه بختیقه روح اند نزد صاحب
 روح و ایشان میگویند که در طلا و نقره معتبر مقدار آن است
 نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ضار قانقره در
 صورتیکه وزن آن کمتر از دو مثقال درهم باشد و قیمت آن دو
 صد درهم یا کم باشد از آن باشد و ایه بختیقه روح میتواند که ضم یکی
 از طلا و نقره به یکی دیگر میباشد اما نمیتوانست میان
 آنها متعاقب نمیشود باعتبار قیمت اند باعتبار صورت پس
 باعتبار قیمت ضم نپوده خواهد شد و الله اعلم
 باین احکام کسیکه میگذارد
 زن عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

نیاید آنها سلطان بر شهر آید تا از تاجران زکوة مال بگیرد
 * مسئله ۱ * اگر شخصی بمال خود بشکزد و نرد عاشر
 و بشکزد که چند ماه است که این مال بدست من آمد است
 و سال تمام نگذشته است یا بشکزد که بدست من درین
 سال است و قسم خورد پس باید عاشر را که تصد بقا
 نیابد و از وی چیزی نکند از راجه شخص مذکور منکر و چون
 زکوة است و قول منکر مع قسم مقبول است و همچنین اگر بشکزد
 که اگر کرده ام زکوة این مال را و داده ام آن را عاشر
 سابق مقبول میشود قول او زیرا که عاشر در فکر قس زکوة
 امین است و زکوة نزد او امانت میماند پس دعوی
 شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
 مقبول است در صورتیکه کسی آن سال عاشر در شکر بوده
 باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر در یکر ثابت نباشد
 چه درین صورت کذب او یقیناً ظاهراًست و همچنین اگر بشکزد
 که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و یقیناً
 آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا که صاحب مال ما را میدهد
 در شهر خود است ادای زکوة مال او بوی مغض است مشروط بر آنکه

از شهر بخورد و بگوید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه در این هنگام
 ولایت بکفر قس زکوة مرعاش را است بجهت آنکه در این هنگام
 مال صاحب مال در حیات او داخل می شود و حاصل آنکه درین
 چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
 و همچنین قول صاحب مال و بر زکوة میسوایم مقبول است
 و در سه صورت اول و در صورت چهارم مقبول نیست اگر چه
 قسم بخورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام در شهر خود و نزد
 شافعی روح قول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
 پیستد بطلب آن رسانید است و دلیل علی پای ما این است که بجهت
 شکر قس زکوة میسوایم و سلطان را است پس صاحب مال را نمی رسد
 که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
 اموال یا طایفه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض
 است و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
 میسوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
 و اگر واسطه و بار دینگر بکفر قس هاشم از وی بطلب می رسد
 است و بعضی گفته اند که همین زکوة فرض است و آنچه اول داده
 است نفل میگوید و همین صحیح است و بعد از آن باید دانست

در مورد قول صاحب مال مقبول است این شرط است که خط
 را بر او دست آورده خود را بطیاقش بکشد و بیاید بیضا در ط نیست برش
 و بعد از آن در جامع صغیر شرط آن نکند است و در ميسو طاسر طاسر و
 است آنرا و همین روایت حسن است این است که از این بیضا در ط نیست برش
 این است که صاحب مال دهوی برات کرده است و برود
 این دهوی علامتی است پس لازم است که ثبات هر یک از آن را
 و وجه روایت جامع صغیر این است که خط مشابه خط میشود
 پس آن علامت اعتبار ندارد و در ميسو طاسر و در ميسو طاسر
 قول مسلمان مقبول است پس در این قول دهوی قبول نموده است
 و بر آنچه گفته میشود از حد و چند آنچه گفته میشود از حد و
 پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال دهوی نیز رعایت رجاری
 نهاده خواهد شد تا که دو چند کسر قنن و کسر قنن معتقد شود
 * مسئله ۳۰ اگر حری به مال تجارت بگذرد نزد بیاض سلطان
 پس باید که عاشر مذکور بکیرد از آنچه گرفته میشود از حری بیان
 و مطابق قول او عمل نکند و در صورتها کنگه در آن قول مسلمانان
 و ده می مقبول است اگر چه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
 اگر بگوید که این کنیزان اموات او اند و در اموال دیگر

قول او قابل الثنات نیست زیرا چه آنچه گرفته حیش و ف
از زکوة ناپسند بلکه آن بهجت بهایت شکر قته میشود و آنچه
در دست او است از مال محتاج است به بهایت پس باید که بگیرد
از وی آنچه گرفته میشود و از حریان و الثنات نکند. بسوی
قول وی مگر در حق کتبیکه این ام و ان می است چه این قول
مستوع است و مقبول است زیرا چه تقریبی اکثر اقرار کنند به نسبت
کسیکه در دست وی است و بشک و بد که این امر زدن می است پس این
اقرار صحیح است پس هیچکس نخواهد شد اقرار او با مؤمنیت
و درجه اموال و اود مهمتی بر ثبوت نسبت است پس درین هنگام
کثیران مال نمی مساند و شکر قته نمیشود چیزی مگر از مال
* مسأله ۴ * ثرقة میشود از مسلمان ربع عشر مال او از دمی
فوق عشر و از حریب عشر زیرا چه در فرض جنبی امر کرده بود
بعاشران خود * مسأله ۵ * اکثر گذر کند حریب نزد عاشر
و همراه آن حریب مسال پنججاه درهم است پس درین صورت از وی
چیزی ثر قته نمیشود مگر وقتی که حریان میگیرند از مسلمانان
از مال پنججاه درهم پس درین هنگام از حریب نیز شکر قته میشود
از مال او که پنججاه درهم است زیرا چه شکر قتن از حریبان

نظر به معجزات و مبادله است بخلاف مسلمان و گویا چنانچه
 گرفته میشود آن T آنها از کوه است یا در جبهه از کوه پس ضرورتاً است
 که مال T آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
 و در کتاب الزکوة از محسوط مذکور است که اگر همراه حربی مال
 قلیل باشد آنست که آن نصاب پس از و چیزی گرفته نمیشود اگر چه
 T آنها از مسلمانان میگیرند آن مال قلیل بجهت T نکه مال قلیل
 همیشه عفو است و بجهت T نکه مال محتاج نیست به روی حمایت
 و در کتب مال همراه هموار و مسافر برای نذر اداء
 و در آن سوی مال قلیل کم التلک می نماید بجهت
 است آن * و مستثنی q * اگر حربی نزد عاشر بگذرد
 و همراه او در خدمت باشد و معلوم نباشد که T آنها
 از مسلمانان از بقدر مال چقدر میگیرند پس در این صورت
 عشر گرفته میشود از حربی مذکور بجهت قول عمر رضی الله عنه
 مشتمه شود حال بر شایانند که عاشران حربی از شایان
 میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربی عاشران اگر معلوم
 شود که T آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
 پس همانقدر از او گرفته خواهد شد و اگر معلوم

شود و اگر آنها از مصلحتها انکار حال میکنند بگویند پس عاشر و یازدهم آنها
روانیا و ده که از واکمال مال بگویند و در اینجا هم قدر استعینت و
تجسس است و اینک معاوم شود و که آنها از مصلحتها انکار هیچ نمیکنند
پس از آنها نیز هیچ نیاید گرفت و بجهت آنکه آنها انکارند از
تجسس مصلحتها و بجهت آنکه هر نگاه هم بپایان سال یکدیگر میکنند
پس از آنکه در اینجا هم هیچ یک از مصلحتها را نمیگویند
پس از آنها چه مصلحتها را میگویند از او امر است که در وقت
بازگشت بکارم از مصلحتها * مصلحتها * اینک در این وقت
تجسس عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم
اینکه بار دیگر بگویند و نیز عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم
بگویند و مگر بعد از حوالان حول بجهت آنکه سبب شکرتی عاشر
بپایان هر یک سال است و سال مال لازم می آید اعانی مال باقی
بماند و وقت گرفتن آن نیست پس عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم
سال و بجهت آنکه حکم این از واکمال است و در آن سال تا آنکه
سال دیگر در آنجا و بعد از در آنجا سال در آنجا بدیدیم
در وقت از متعسف میشود و در آنچه در این را گفته است و میشود
که زیاده از یکسال اقسامت نیاید و در اسلام پس بعد از

که عشر یکم ز برآچه هر دو در مالیت برابر است نزهه میسان
و ابو یوسف ستمارح گفت است که از هر دو عشر گرفته و تکیه که خبر
و خنزیر هر دو معا هب را نامی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
و جدم این صورت خنزیر را تابع خبر گرفته اند است لهذا گفتست
که اگر یکی از خبر و خنزیر تنها هب را او باشد پس از خبر
که خبر مذکور است از خنزیر و جدم را این است
که قیمت شی از ذوات القیم بهتر از عین آن شی است و خنزیر
من جمله ذوات القیم است و قیمت شی از ذوات الا مثال بهتر از
عین آن شی نمی شود و خبر من جمله ذوات الا مثال است و هم این است
که حق ذکر دهن عشر مرعاش را بجهت حیایت است و مسلمان را
می رسد که حیایت و محافظت خبر خود نیاید برای سر که ساختن
پس هب چنین جایز است و میرا که حیایت کند خبر دمی را و نیم در سینه
مسلمان را که حیایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
اگر مسلمان شود دمی که مالک او ندانم است پس واجب است
بر او که یله کند خنزیر خود را و یله آن را و هرگاه مسلمان
بحیایت و محافظت نمی کند خنزیر خود را پس هیچکدام حیایت
نمی کند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حیایت نمی کند خنزیر

و بعد از آن رجوع کرده است پسوی قول ما احیی روح و بعد از آن از آن
 است که مضارب نه مالک مال است و نه نایب و نه است و زاد از آن که
 پس از زکوة مال مذکور گرفته شود و هر قدر بیشتر و بیشتر و هر آن مال
 آن قدر بی یمن باشد که نصیب مضارب مذکور از آن به قدر مضارب رسد
 پس هر چه از آن مقدار از دست رفته خواهد شد چه او مالک
 آن است * **مسئله پنجم** * اگر مع د و صد ذی هم بکشد و در مال
 بدهد مساوی چکه ده یون کسی نیست بهر زکوة آن گیرد از و
 و باید دانست که اینو بر سه سطح گفته است که معلوم نیست که ابوحنیفه
 روح از بی قول رجوع کرده است و قایل شده است یا نه و زکوة از این
 مذکور نشکیر و عاشر مذکور با رجوع نکرد است از آن و لیکن رجوع او
 در مضارب پسوی قول ما احیی روح شک زکوة مال مضارب از او
 گرفته نشود و بعضی آن است که در مضارب نه مذکور قایل
 باشد یا چکه زکوة مال مذکور نمی گرفته نشود چه مذکور مال
 آن مال نیست بلکه مال آن مال خواهد بود و این نیست که
 و بر آن تصریح است و مال مذکور پس بدهد و مذکور مانند مضارب
 نیست و بعضی دیگر بیان قریب میان بدهد مذکور و میان مضارب
 قریب از آن شک بدهد مذکور و در آن مال تصریح میکنند بر ای سوره

اینها عهد که آن بر روی است و آنچه ویرادر عهد آن لاحق میباید شود
 از این حکم که آنرا از خواجه خود بلکه خود فروخته می شود برای آن
 و هرگاه چنین شد پس او خود محتاج است بسوی جهایت بخلاف
 مضارب چه از نظر نفس می نماید در مال مضارب بقدر بطریق نیابت اینها
 از عهد لاحق میشود و از امر عهد آن میگذرد آنرا از مال پسرب
 مال محتاج است بسوی جهایت و هرگاه این فریق است میان بنده
 مذکور و میان مضارب پس در دعوی ایضا حقیقه روح در حق مضارب
 است و بی اینکه زکوة مال مضارب است از او نایزد و عاشر منقذیه این
 نیست که فایده روح بنده مذکور یا بنده زکوة مال مذکور از
 نباید گرفته شود و دانست که در مسئله مذکوره اگر خواجه بنده
 مذکور همراه آن بنده باشد پس در بنصورت زکوة آن مال عاشر مذکور
 خواهد گرفت از خواجه مذکور چه او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
 گرفته خواهد شد از او و حکم و قیاس بر بنده مذکور آنقدر
 دین باشد که محیط باشد به مال مذکور پس درین هنگام
 زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
 از ایضا حقیقه روح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین روح به مال
 مذکور متعلق میشود و حقیقتی که دین است * و مسئله سیم *

اگر تاجری با مال خود بشکزد نذر عاشر خوارج در دیار بکه
خوارج بران دیار غالب اند و عاشر مذکور زکوة سال از
شکیره پس تاجری مذکور اگر بعد از آن بشکزد نذر عاشر
اهل عدل پس باید یک زکوة او بخواهد بکومت عاشر اهل عدل
و بواجب تقصیر از جانب تاجر مذکور است بصحت آنکه او چرا
نذر عاشر خوارج بر قبیله بود در دیار آنها والله اعلم

باب در بیان معادن و رکازها
کنز عبارت است از مالیکه دفن کرده باشد آنرا انسان در زمین
و معدن کان را میگویند و رکاز هر دو را شامل است ولیکن
اطلاق آن بر معدن بطریق حقیقت است و بر کنز بطریق
مجاز * مستند * اگر یافته شود در زمین خراجی با عیشری
معدن طلا و نقره یا از زمینها آهن یا و کرمی پس در آن خمس است
نزد عیالهای ما و شافعی رجحانست که در آن هیچ واجب نیست
در آنچه آن مصالح است که دست یافته اوله بآن رسید است
پس آن مانند صید است پس در آن چیزی واجب نخواهد شد شبه
ولیکن اشکر طلا و نقره بر آن داده باشد از معدن آن پس
در آن زکوة واجب میشود و حولان حول در آن شرط نیست بذات

یک قول در هر اوجه حولی حولی شرط نبوده باشد است مگر بر این
 که با و مال مذکور حق نیا است پس حاجت حولان حول نیست
 در این برای غلبه علیای ملکیتی این است که پیغمبر صلعم
 هممود است که در کار خیر است و انکار کار معدوم بر این
 شاهد است و دوم این است که آن معاد در دست ظاهر بوده و دیگر
 دست معطیان جزو و غلبه رسیده است پس آن قنیت است و هر
 مال غلبت خیر و اجب است به مخالفان و در دست کسی
 نبوده منوال اکثر معاد مذکور مال غلبت است پس باید
 که تقسیم نبوده شود میان جمیع قاضیان جواب دست جمیع
 هازیان بر معاد مذکور حکم نایب است باعتبار غیبت دست
 آنها بر ظاهر روی زمین و دست کسی که بیایند است
 آن را حقیقه بدان رسید است پس قیاس دست قاضیان
 در حنفی پس اختیار نبوده شد و در آن حکم است و دست
 یافته آن در حق چهار نفر اختیار نبوده شد که آن حقیقی است
 الهه اجبار خیر آن برای او گردانیده شده * مسئله ۲ * اگر بایست
 کسی معاد نیز را در خانه خود پس در آن جمیع واجبه قیده نشود
 ایضا نیمة روح و نزد معادین روح آن نیز خیر است بجهت حدیثی که

بها بپسند کور شد چه آن مطلق است و مثال است بر این
 همچون را نیز و دلیل این معنوی روح این است که معدن از اجزای
 زمین است و متصل است باین و اصل خلقت و در هیچ از اجزای
 زمین مذکور چیزی واجب نیست پس هیچ چیز جزو واجب نخواهد شد
 و جزو مذکور که معدن است زیرا که جزو مخالف کله نمیشود
 و خلاف کثره آن متصل نیست پس در اصل خلقت با آن
نکته است در این کسی که بگوید پس اگر بگوید کسی
 معدن نمی تواند معادن مذکور در زمین مملوک خود که سواي
 خانه است عسری باشد آن زمین یا غرضی پس در بقصور
 در این معنای روح الله و روایت است یکی این است که در این
 نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه و این روایت مستحکم است
 و دیگران است که در این خبر واجب است و این روایت جامع
 غیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از موافقت
 و در آن چیزی واجب نیست پس اگر در آن درون خانه درخت
 خراب باشد که چند کر خراب آن پیدا شود در آن هیچ چیز
 واجب نمیشود و بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر و خراج
 خالی نیست پس هیچ چیز واجب نخواهد شد خبر نیز در

چه نیکیه یا بد آنرا در زمین مذکور * مسأله ۳ * اگر یا این
 شخصی رکعت را اعتی کثر را واجب میشود در آن خمس با جهای
 بجهت حد بیشیکه سابق مذکور شد زیرا چه در آن لغز رکعت که
 مذکور است اطلاق نموده میشود هر گز نیز چه معنی رکعت
 اثبات است و آن یافته میشود در آن و بعد از آن باید دانست
 که اگر در آن ضرب اندل اسلام باشد چون کلمه شهادت مثلاً پس
 قیاسی گزیننده لفظه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
 و اگر در آن ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلاً پس
 در آن خمس است در هر حال بقای وجهیکه مذکور شد و بعد از آن
 باید دانست که اگر یا بد آنرا در زمین مباح پس چه
 خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه
 او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غایبان را
 بر آن اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
 حکم است اگر یا بد آنرا در زمین مملوکه خواه مملوک
 او باشد یا مملوک غیر و این نزدایی و سفیرج است بجهت
 آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
 یا بنده که آن را نزد طرفین رج چهار خمس آن مرکبی است

بنابراین آن زمین گردانید است و را امام در وقت اول فتح آن
 دیار و آنکس راه مختط را میگوید و وجه آن این است که
 این آن زمین اول دست او رسید است بخصوص پس او بسبب آن
 مالک خواهد شد چیزی که در بادش آن نه پس است از هر چه
 دست او بر ظاهرا آن رسید است چنانچه اذکر شخصی شکار
 کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن
 سم همیشه اگر چه دست او بر ظاهرا آن رسید است و او نمیدانست
 که در شکم آن ماهی است همچنین عریضه نیز و بعد از آن بایده
 آنست که اگر مختط را بفروشد زمین مالک او را آن کنز از
 مالک او ببرد و نیز اگر چه کنز چیز نیست که نهاده شده است
 بخلاف آنکه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن
 زمین داخل میشود در مالک مستثنی ماه نیست که در آن است و بایده
 و آنست که اگر مختط را معلوم نیابد که کدام است پس در این صورت
 چنانچه آنکه گفته اند داده میشود آن چهار خمس هر کسی را که
 سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعیان شخصی که پیشتر
 از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اشکری باشد
 ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اصل اسلام است یا ضرب

اهل جا هایت پس آن کفر در تصور است بنسایت ظاهر را اینست
 عیاهای کفر اندیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که
 اسلامی کفر اندیده میشود در زمانه مسا زیرا چه
 اسلام در حق زمانه کفر است * و مسند * انفسی
 زمان کفر اندیده میشود در دگر هر دو باید در زمانه نفسی آن
 و ظاهر آن کفر است یا کفر است یا کفر است یا کفر است
 آنرا باقی آن کفر است در وقت کفر است یا کفر است یا کفر است
 در آن زمان است یا کفر است یا کفر است یا کفر است یا کفر است
 مذکور در کفر است یا کفر است یا کفر است یا کفر است یا کفر است
 و کفر در دست کسی نیست بخصوص پس کفر قبی آن عهد کفر
 شمرده نمیشود و آن خمس لازم نیست چه آن سال کفر است
 نیست زیرا چه شخص مذکور در آن کفر است یا کفر است یا کفر است
 * و مسند * خمس واجب نیست در قور و نه که یا بد آن کفر است
 و کفر ازیرا چه فیروز است و یقین صلح فرمود است که در
 سنگ خمس نیست * و مسند * در سوره یا خمس است نه یا خمس نیست
 در پنج بار قول اخور او و همین قول متعبد است به خلاف قول
 این دو متعارض و در هر دو این و هر دو خمس نیست نزد این حدیث

و مکتوب روح و اندیشه است که در آن و در هر روز و یک
از دریا و دریا است زیرا که در هر روز و یک
است از دریا و دریا است که هر قدر دریا و دریا
و اتع نشد است پس آنچه گرفته شود از دریا مال غنیمت
نخواهد شد اگر چه آن چیز طلا و نقره باشد و آنچه در دریا
از دریا که از دریا گرفته شود و در دریا بود که
بر کف دریا انداخته شود و در دریا و در دریا
آنکه اینک در آن دریا است * مسمی * اگر باید کسی
از زمین میاج دقیقه متاع و رخت را چون ظروف و پارچه
پس آن مرکبی را است که باید آنرا و در آن دریا است زیرا که آن
غنیمت است به نواز طلا و نقره و الله اعلم

پس در بیان زکوة زراعت و ثبته * مسمی *
هر چیز که از زمین حاصل شود در آن دریا است نزد ابدیت روح
تدوای قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشد
آن از زمین را بآب نهرهای جاری چون حیوان و گیاه
با سیراب نبوده باشد آنرا بآب آسمان مگر در هر روز و در دریا
و گیاه چه در این چیزها عشر نیست و در این دریا که گفته اند

در هر واحد واجب نیست شود مگر در چیزی که نمره آن باقی باشد
پس در آن عشر واجب می‌شود بشرطیکه آن پنج و ست باشد
و ست هجده است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم و در
بقولات عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابیحنیفه رح و ابن صاحبین رح در موضوع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج و ست است و در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضوع اول یکی این است که بیع بهر صاعی از صاع
که در کعبه از پنج و ست زکوة نیست و دوم این است که عشر در آن
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نبوده خواه شد تا غنای
متکلف نبوده و دلیل ابیحنیفه رح این است که بیع هر صاعی از صاع
است که چیزی که حاصل شود از زمین مس در آن عشر است و این
حدیث مطلب است و در آن تفصیل مقرر نیست و جواب صاحبین
رح این است که آنچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تأویل
آن این است که مراد از آن زکوة تجار است اعنی زکوة
تجارت در آن وقتی واجب می‌شود که مقدار آن پنج و ست گردد و بیع مالکان
می‌فرموند آن را بحد صاع و ست و قیمت و ست چهل و هم بود در آن زمان
پس قیمت پنجه و ست دو صد در هم می‌شود و وجوب عشر در مثله

زمین متعلق است بکاخ و زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
 واجب میشود عشر در علم زمین و قفس پس چگونه اعتبار نموده
 شود آمد شد صفت مالک که نفا است لهذا حولان حول نیز در آن شرط
 نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نفا است و خانه زمین شده
 نفا است و دلیل صاحب زمین در موضوع درم این است نه پیغمبر صلعم
 در مورد است که در خصوص اوقات بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
 است چه زکوٰه متغی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوٰه واجب
 است بل این صدقه روح یکلی آن حدیث است که مذکور شد
 یا و در موضع اول و جواب صاحب زمین روح این است که حدیثیکه
 روایت کرده اند آنرا صاحب زمین روح مراد از آن صدقه است که میگیرد
 آنرا عاشر او صدقه روح نیز قایل است باینکه عاشر نیز بگیرد صدقه
 آنرا و دوم این است که ساهی کاشته می شود در زمین چینی بکده یا قی
 بدهی مانده چون خبر بزه و نپار و این نیای زمین است و سبب وجوب
 عشر زمین نامی است و لهذا واجب می شود در آن خراج را ماهیتم و نپ
 و کیا پس بستان برای این چنینها موعود نیست عاده بلکه اکثر این
 چیزها از بستان دور می نمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
 آباد نماید و این چیزها از آن مقصود یا شد پس در این صورت

در آن واجب میشود و باید دانست که مراد از نجس مذهب و غیره
 دور یا است و اگر نیشکر باشد یا نهیکه آنرا قصبه الذریعہ میگویند

پس در آن عشر واجب است زیرا که این چیز از غله زمین است
 و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین اعشی
 نهائیکه از آن دانه پیدا میشود چون درخت گندم و نخود و غیره
 زیرا که مقصود از آن نهجه دانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ *

و نهیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا
 به ولاب یا بشتراں و آنرا یکش پس در آن نصف عشر است نه

ایضا عقیقه روح و نذر صاحب روح اما نزد صاحبین روح بشرطیکه آن چیز
 باقیمانده و بقدر پنج و سق باشد و نزد اهل حنفیه روح این
 شرط نیست و دلیل مسئله این است که هر چه از کور مؤلفه

بسیار در کار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود یا آب
 آن میان یا آب نهرها * مسئله ۳ * نهیکه سیراب کرده

موجب شود در بعض ایام سال یا آب نهرها و در بعض ایام آن
 به ولاب پس معتبر در آن اکثر ایام سال است اعنی اگر در اکثر ایام
 سال سیراب نموده شود یا آب نهر یا پس در آن عشر است
 و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود و در ولاب پس در آن

نوع آن * مسئله ۴ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
 شکر گفته شده از زمین عشق و شافع رحیم گفت است که در شهد
 چیزی واجب نیست زیرا چه شهد متولد است اثر حیوان پس آن
 مانند اهریشم است و دلیل علی ما یکی این است که بیشتر صلح
 فرموده است که در شهد عشر است و دوم این است که ما این انگبین
 شهد احد میکند از شکوفه ها و از میوه ها و زمین چیزها
 عشر است هرچند عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن
 مأخوذ است بخلاف کرم اهریشم زیرا چه آن برگ میوه و در
 و در برگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
 در شهد نیز اهریشم در حقیقت بسیار است آن شهد با کثیر چه او
 نصاب اعتبار نمی کند و از این بوسیله رحیم و نیست که او اعتبار
 می کند قیمت آنرا چنانچه قساعده و بی است و نیز مر و نیست
 از این بوسیله رحیم که در آن هیچ را چه نیست مگر وقتیکه به قدر
 در قرب رسد و قرب پنجاه می است و وجه آن این است که بنی
 شباهه ادای عشر میگرداند به پیغمبر صلح از مقدار مذکور
 که بکتر از آن و نیز از این بوسیله رحیم و نیست که نصاب شهد
 پنج می است و نیز در محصل رحیم نصاب آن پنج قرب است و در

می رسد و طلبا است بر اچقر قبا اعلی است از میان
 چیزها بیکه بآن اندازه نبوده میشود شده مانند
 و سق در باب گندم و غیره و در نیشکر اعمی می رسد
 اگر در نیشکر عشر واجب میشود و وقتیکه مقدار بیش از پنج فرس
 نباشد و اگر یک مایل باشد از آن * مسئله ۴ * شده و اگر
 یک مایل باشد در آن عشر است و همین ظاهر روایت است و
 در باب ریح و غیره نیست که در آن هیچ چیز واجب نیست و در آنچه
 در باب آن که در زمین نامی است یافته نمیشود و در ظاهر
 روایت این است که مقصور نیست از زمین یک مایل حاصل
 آن و حاصل در صورت مذکور موجود است * مسئله ۵ *
 آنچیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر آن محصور آن
 که گفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت کسان از آن
 وضع کرده نمیشود و بر آنچه بیغیر صلعم حکم کرده است
 و تفاوت واجب بسبب تفاوت مؤلت و قمر بوده است که در زمین
 که سیراب کرده میشود یا آب باران پس در آن عشر است و در زمین
 که سیراب کرده نمیشود بیغیر تفاوت پس در آن نصف عشر است
 و هر گاه زمین شش وضع نباشد مؤلت معنی ندارد * مسئله ۶ *

در این عشاری آن تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیرا که هر اچه
 اچای صفا بدین است و آن معصود رخ مهر و دست گداز و در این
 عشاری که تغلبی نموده باشد آنرا از مسلمانان یک عشر است
 زیرا که نزد معصود رخ و طغیان می افتد عشر و عراج متغیر نمیشود
 و سبب متغیر شدن مالک آن * مسلسل ۸ * اگر هر یک کند
 دمی آن تغلبی زمین و بر آن که از آن دو چند عشر گرفته میشود

و پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند از این رو چند عشر
 گرفته میشود از زمین مذکور نیز و این نزد جریع علیای مالک است
 زیرا که مضاعف گرفتن از دمی جایز است لهذا اگر دمی با مال
 تجارت کند نزد عاشر گرفته میشود از او دو چند از دمی
 گرفته میشود از مسلمانان و هر یک حکم زمین مذکور
 بدستور سابق باقی میماند از دمی که خرید کند آنرا مسلمانان
 از تغلبی یا مسلمان کردند تغلبی که مالک آنست و این نزد
 این عشاری رخ است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
 یا خرید * باشد آنرا تغلبی آن مسلمان و در هر صورت حکم
 آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند در صورتیکه
 خرید کند آنرا مسلمانان زیرا که این مضاعف گرفتن و طغیان

آن زمین مغرور شده است نزد ابیحنیفه روح پس آن زمین در صورت
 مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد پسوی مبله این چنانچه
 همین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف و روح گفتند که در صورت
 مذکوره در زمین مذکور خراج واجب میشود و در چند عشر در آن از
 مسلمان گرفته نمیشود زیرا که باعث آن نبود مگر کفر مالک
 آن زمین و آن را بدست گرفته و در فقه روی گفتند که همین قول
 صحیح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
 در صورت مذکوره قول صحیح روح موافق قول ابیحنیفه روح است
 در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
 گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول صحیح روح در صورتی است
 که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیرا که در صورتیکه
 غریبه باشد زمین مذکور را از مسلمان از آن عشر گرفته
 میشود و نیز صحیح روح نه مضاعف آن زیرا که وظیفه زمین نزد او
 متغیر نمیشود پس باین متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر
 مسلمان بفرود شد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغایب
 نیست و قبض کند آن نصرانی مذکور پس از آن خراج گرفته میشود
 نزد ابیحنیفه روح زیرا که خراج لایق حاصل گشت و نزد

[illegible]

بود و بی جهت آنکه به سبب بیع و شراعی ناست حق مسلمان مذکور
 منقطع نشده است چه در بقدرت رد آن منیع واجب است پس
 زمین مذکور در بقدرت طغری است بدستور ما رب * مسئله ۱۱
 اکثر مسلمانان بستان بگردانند سرای خود را که ملک قدیم
 وی است اعیان او منقطع است پس بر او عوارض و اجرت
 نمی آید و قریب به سیراب کند آن را یا بیع عشر و اکثر عشر است
 کند زیرا باب عراج آن را و عراج آن واجب میشود و بر اوجه از منیع
 مذکور اصل نه عشری است و نه عراجی و اگر چنان زمین مداری
 مولد آن بر آب است * مسئله ۱۲ * هر مجوسی بی جهت سرای
 او هیچ چیز از عشر و عراج واجب نمیشود و بر اوجه عرض مسکن را
 عقود است و اگر مجوسی سرای خود را بستان بگرداند پس
 بر او عراج آن واجب میشود اگر چه سیراب کند آن را یا بیع عشر
 بر اوجه آنجا که عشر بر او معتقد است چه در آن محل قربت و عبادت
 است و کافرا هلیت آن ندارد پس عراج در حق او معتبر است و آن
 لا بق حال وی است بی جهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قیاس
 قول صاحبین روح عشر بر او واجب نمیشود در صورتیکه سیراب کند
 آن را یا بیع عشری و لیکن نزد صاحب روح یک عشر و غیره از آن سبب

در هر عصر و در هر حال این بارش مذکور شده است * مسئله ۱۱
بدانکه آب در این و آب چاهها و چشمه ها و آبها که در زمین
و لایق کسی نیست و شری است * مسئله ۱۲ آب نهرها که
کف آنها از آب دریا و سطحی معین چون دریا و نهر و بحر و اقیانوس است
* مسئله ۱۳ آب نهرها و دریا که از اجزای زمین و نهرها
است نردم و در هر حال و آب و همچنین آب نهرها که از اجزای زمین
و نهرها و همچنین آب نهرها که از اجزای زمین و نهرها
و همچنین آب نهرها که از اجزای زمین و نهرها
در تحت و لایق کسی نیست و کسی حیاتی آن نبود که پس آن
بانه در ماه است و در این بر سطح و در این است و در این
در مسائل و مسئله ۱۴ و این بارش مذکور شده است و در این
* مسئله ۱۵ حکم زمین و در این از قوم نقلی حکم و زمین
مردان آنها است یعنی در زمین و در این است و در این
خارجی خارج از این است و در این واقع شده است و در این
گرفته شده اند و در این گرفته شده اند و در این گرفته شده اند
عنصر است و در این و در این و در این و در این و در این
آن گرفته شده اند و در این و در این و در این و در این و در این

مسئله ۱۴ * در چشمه هر یک که در جای راغب نیست
و آنست که آن چشمه در زمین مشرب باشد و نیز آنچه فقیر و مسکین
از روی زمین نمی بینند نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بزیاید و هر سال که چشمه مذکور در جراح است در صورتیکه
چشمه مذکور در جراح شده یا شده و در این صورت آب آن
و آن آب که در زمین مشرب باشد و نیز آنچه فقیر و مسکین
از روی زمین نمی بینند نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بزیاید و هر سال که چشمه مذکور در جراح است در صورتیکه
چشمه مذکور در جراح شده یا شده و در این صورت آب آن

شهری در آن و الله اعلم
تاکید در بیان مصرف زکوة اربعی گسسته و آن
زکوة با وجایز است و در بیان گسسته دادن زکوة با وجایز
نست * مسئله ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل
هشت نوع است یکی فقیر و دوم مسکین و سوم عامل تکمیل
زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم محتاج که زکوة یار دانه
میشود بر ای خلاصی رقبه او تا آزاد گردد و پنجم مدیون که
مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابی السبیل و هشتم
بولغة القلوب و ابی هشت نوع در اصل مصرف زکوة است
یعنی آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

بکلیه حضرت و خدا آیتعالی و قرآن مجید فرموده است که صدقه
 حلال نیست مگر بر ای فقیر و مساکین و عاملانیکه تصدیل
 آن می نمایند و مولفه القلوب و فی الرقاب و قارمین و فی سبیل
 الله و این السبیل پس میوای اینها که می مصرف زکوة نیست
 بلکه آنرا انجمله مولفه القلوب بعد از آن که رسول خدا
 صلعم ساقط شده است زیرا چه رسول خدا صلعم زکوة بآنها
 میداد تا آنها بطمع مال شر برانمایند یا مسلمانان بلکه
 معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
 و اهل اسلام را فوت داده مستغنی نکرد مسلمانان را از
 مولفه القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رضی منعقد شده است
 و صایحه دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
 مقدار اصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
 نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین میروست آنرا بیحقیقت
 روح و بعضی عکس آن گفته اند و اکل وجهه هو مولیهما
 و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب و صایا
 خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
 عامل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عیال او پس آنقدر ده

که کفایت کند و بنوا و اعوان و ذرا و حصه مقدور بشود
چنانچه شافعی رحمه الله قایل است غیر اجداد روح میآورد
که مصرف زکوة هشت انواع است و یکی از این عامل مذکور
است پس حق ادا ثمن است و دلیل علیها منقول است
که استحقاق ذکر ثمن زکوة هر عامل مذکور را بطریق
کفایت است بجهت عدل و طریقت عدل که نسبت لهذا عامل
مذکور بحث را میگذرد و زکوة اگر چه اوفی باشد و اگر چه
عامل مذکور محض عمل خود میگیرد بطریق کفایت - بطریق
عدل و اینکه در آن شیوه مذکور است لهذا عامل ها شایسته نخواهد
گرفت ترا تا اگر بای پیغمبر صلعم از شیوه بخورند مال
زکوة که چرک است محفوظ مانند و اقربای پیغمبر صلعم
بحکم تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت
اند و غنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شیوه
مذکور در حق او اعتبار نبوده باشد و بسا بداند است که لهذا
فی المرقاب که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
انما ان مکاتب مراد است و این منقول است از پیغمبر صلعم
و همچنین از قاریین که در قرآن در باب مذکور است منقول

مذکور مراد است و شافعی روح گفت نیست که مراد از آن کسی است
 که تکلیف غرامت و ناولی نبوده باشد برای اصلاح ذات البین
 و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه و باید دانست که
 دو کس که میان آنها با یکدیگر ملال و ناخوشی باشد آنها را
 ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ سبیل الله
 که در قرآن مذکور است منقطع الغرات مراد است نزد ابن یوسف
 روح و باید دانست که منقطع الغرات آنرا میگویند که از
 میان غازیان بسمت خود بر باشد و بسبب بی اسبابی برای
 رفتن جهاد نشو اند و اهل بی یوسف روح این است که از لفظ
 فی سبیل الله منقطع الغرات متبادر است در عرف و محکم روح
 گفتند که مراد از آن منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست
 که شخصی که در جهاد قصد نبوده بود فی سبیل الله عزوجل
 پس بغير صلح فرموده که سوار کند بران شتر حاجیان را و معنی
 منقطع الحاج را از معنی منقطع الغرات قیاس باید
 کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغانیمت
 غنی باشد و راجه مصرف زکوة نیست منکر فقیران و باید
 دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

و اگر در مکان دیگر است و در آنجا تهیه دست است و هیچ نداره
 * مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
 زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
 زکوة میان این هفت گروه یا باینطور که بخواهد چیزی بدهد
 و اگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد یا بر نزد علیها
 مال است و شافعی رجحان میدهد که مال را ادای زکوة بدارد
 و اگر باینطور که بخواهد بدهد از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
 شافعی رح این است که هر قول خدا را عزوجل انبیا الصدقات للمنفقین
 آلا یه اضافه صدقه بکفر لام است و آن برای استغناق و تبریک
 است و دلیل علیها مال این است که معارض است که زکوة حق و ملک
 الله تعالی است نه حق پیشگیری پس آن اضافه بکفر فساد است برای
 پوسان مصرف است نه برای استغناق و تبریک و برای
 مصرف نه این اصناف هفت تکسانه مذکوره برای
 زکوة علت نیست مگر فقر کوجاهات فقره رت آنها مختلف باشد
 و باید دانست که مذهب علیها ما مروت است از هر رایی عیسا
 رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بزمی جایز نیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم به عذر رض فرمود که بکس را از انعامی مشایان

زنده ۲ ترا بقاری مسلمانان * مسئله ۴ * سوای زکوة صدقه
 دیگر داده میشود بذمی غیر ثنائی غیر روح میگویند که آن داده
 نمیشود بذمی مانند زکوة را این یک روایت است از ابی یوسف
 روح نیز و دلائل علیهای ما این است که بمعتبر صلعم در مود است
 که تمدنی نیا نمید باهل هر دین و علیهای ما میگویند که اگر
 بعد از معاذرفتن نبی بود تا کج و نیز میگردیم واه زکوة را
 نیز بذمی * مسئله ۵ * اگر از مال زکوة مسجد بنا کند
 یا کفی دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا که زکوة را
 زکوة این است که تبلیک آن نباید به مستحق آن در صورت
 با غیر نمیشود * مسئله ۶ * اگر از مال زکوة ادا نمیشود
 دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا که ادای ذمی غیر مقتضی تبلیک
 آن از آن غیر نمیشود خبر ما و کتب مدیون میت باشد
 * مسئله ۷ * اگر از مال زکوة بدهد غیر ذمی آن را کند
 ادای زکوة نمیشود و امام مالک روح میگوید که در صورت
 زکوة ادا میشود بجهت آنکه او روح میگوید که مراد از لفظ
 قیال قالب که در قرآن مذکور است همین است که بدهد
 خریدار زکوة شود و دلائل علیهای ما این است که زکوة

پند: استقامت مالک است و تپلیک نیست * ممدید ۱۰ * داد
 نکوهه یا غنیا چنانچه نیست زبیرا چه بیغیر صلعم فرمود است
 که صدقه حلال نیست مگر غنی را و شافعی روح تجویز نه رد است
 و کوه را بغازی که غنی باشد و این حدیث به سبب اطلاق حدیث است
 بر او و همچنین حدیث است بر او حدیث معاذ رضی که سبب است
 مذکور شد * ممدید ۱۱ * مالک را چه نیست که زکوة دهد
 بیکر خود یا بیکر خود یا بیکر خود اگر چه بالا رود و همچنین
 جایز نیست و بیکر زکوة دهی بقرزند خود یا بقرزند قرزند خود
 اگر چه با کسی رود زیرا چه منافع مالک میان مالک و میان آنها
 متصل است احسن هر یک بمال دیگر استفاق میگیرد پس تپلیک
 مروجه کمال در تصورات یافتن نمیشود * ممدید ۱۲ * مالک را
 چه نیست که زکوة دهد بزوج خود زیرا چه منافع مال میان
 زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
 کسی را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نه این حدیث روح
 بیکر و جوی که در ممدید مروجه مذکور شد و صاحبین روح گفته اند
 که داده زن زکوة بشوهر چنانچه است زیرا چه زوجه عبد الله بن
 مسعود رضی نه بیغیر صلعم سوال کرده اند اینک صدقه دهد

شهر خود را و بیغیر صلعم جواب او فرمود که ترا درین صورت
 و اچراست بکسی اجر صدقه دوم اجر صلعه و علیا از طرف
 ابیه کنیقه رح جوابیا میدهدند و میگویند که مراد از صدقه که
 درین حدیث مذکور است صدقه نفلی است * مسئله ۱۳ *
 مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد به یک تن یا یک
 یا بچند بر خود یا بپایم ولد خود یا بواجده در بنصورت ها تهاییک
 ممکن است چنانکه مالیک در مورد بهیلولک از آن خواهد
 رسید و شش تن خواجه را احکامات و مالیه متناهی و پس
 نه یک او را را و تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
 مالک را که زکوة بدهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا
 آزاد کرده است نزد ابیه کنیقه رح زیرا که بنده مذکور و بنده
 او به اندازه مکاتیب است و نزد صاحب رح زکوة بدهد به بنده
 مذکور جایز است زیرا که بنده مذکور نزدشان آزاد مدیون
 است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بهیلولک
 غنی زیرا که اگر تهاییک آن نبوده شود به بنده مذکور
 پس آن مهلولک خواجه او میفرماید و خواجه مذکور غنی است
 و تهاییک زکوة مراد را جایز نیست و هیچکس جایز نیست

اما در زکوة بغير زند غني وقتي که فرزندان مذکور صغير باشند
چه فرزندان مذکور غني شهريه ميشود بپال پدر بخلاف آنکه
فرزند غني كبير و فقير باشد چه او غني شهريه ميشود بپال
پدر اگر چه نفقار نيز بر پدر است و بخلاف زوجه غني زيرا چه
او اگر فقير باشد غني شهريه ميشود بپال شوهر و بغير نفقه
غني ميشود * مسئله ۱۴ * زکوة اذان بديني هاشم جائز
فهيست زيرا چه بغير صلح فرمود است که يا بني هاشم بدرستي که
الله تعالي حرام گردانيد است و در حق شما غساله مره مان
و چرک آنهارا و عوض آن براي شما کرده انيد است خمس
خمس را از مال تحصيلت و مراو از غساله دري منحصريت
زکوة مال است پس اين جا بزنبست مريتي هاشم را بخلاف
فصله نقل زكوة بغير مال زکوة بغير مال مستعمل است که
استعمال نهوده شود براي اسقاط قرض و آن مانوٹ ميگردد
بهم خاست نا مان لهذا وضو بآن روا نيست بخلاف صدقه
نقل چه آن بغير مال است که مستعمل شده باشد براي بعض
نبرد و خنکي و اين مانوٹ نميشود لهذا وضو بآن روا است
ويايد دانست که مراد از بتي هاشم آل عبي و آل عباس و آل

[illegible]

شمار یک و بعد از آن ظاهر گشت که شخص مذکور پدر را راست یا
 او پس در پنجاه روز کوزه او را می‌شود و اعاده آن بر او واجب نیست
 و این نزد طریقین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در رسوم و تنزیه
 مذکور اعاده زکوة بر آن کس واجب است به جهت آنکه آن کس را
 در یافتن حال شخص مذکور سبکی بود باینطور که می‌پرسیدند حال
 و این از روی یا از سر همان و با وجود آن هم کتاب خطای او بقیه ظاهر
 گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
 اکثر چند آنند آنکه بعضی از آن پاک است و بعضی از آن ناپاک است
 یا چند پارچه که بعضی از آن پاک است و بعضی ناپاک یا هم مختلط
 باشند لیکن پاک در عدد ندارد باشد و شخصی تکسری نهوده از آن آب
 آردند و از آن آردنی‌ها وضو کند یا پارچه از آن بار چند بار بشوید و بپاشد
 گذارد و بعد از آن بقیه آن را هر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
 نیامد مذکور واجب می‌گردد و دلیل طریقین رح یکی این است که
 هر و بست که وکیل یزید پدر معنی زکوة مال او داده بود به پسر
 و ی که معنی است و ویرا معلوم نبود و بعد از آن چون این ماجرا نزد
 پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مرترا است
 آنچه نیست آن کردی و بعضی فرمود که مرترا است آنچه که رفتی

زکوة و این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر و غنی
 و غیره بطریق ظنی و اجتہاد میشود که هر طریق قطع و یقین
 پس بشان آنچه در محو باشد مرأجال شخص مذکور بر آنچه
 ثابت بوده در گمان آن کس چنانچه معتبر است گمان انسان
 در صورتیکه قبل از مشیت نمرد و او تعمیری کرده و از کذب و انبیا
 روح مرویست که در عین صورت غذا زکوة ادا نمیشود و لیکن
 ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
 شد وقتی است که آن کس زکوة داده باشد بشخص مذکور پس
 آنکه بعد از تکری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف
 زکوة است و اگر تکری نکرده باشد یا بعد از تکری ویرا
 شک مآئده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد
 از تکری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست
 پس در این صورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد از آن
 معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است و همین
 صحیح است * مسأله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی
 و بعد از آن معلوم شد ویرا که شخص مذکور بتدیه وی است یا
 محتاج وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا چه در این صورت

بطلبی که یافته می شود بنا بر آنکه بده و مکاتب را اهل بیت تمایز
 نیست و طلبی که مگر دادای زکوة است چنانچه سابقا مذکور
 شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسی که
 مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
 مذکور شنی است زیرا چه در شرع مالک نصاب را غنی میگویند
 و این شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت او
 بر آید باشد و یا بقدر زکوة حرام میشود و اما نهایی آن بسبب
 جولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است و باید دانست
 که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
 اگر چه آن شخص صحیح البین و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
 تخصص کور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
 اطلاع بر حال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
 مدار حکم بر دلائل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
 بر حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
 واحد بقدر دو صد درم یا زیاده از آن از مال زکوة خود پس
 این مکروه است ولیکن جایز است و نه مخرج کفالت که چاره
 نیست زیرا چه در صورت غنای آن شخص مقارن ادائیگی زکوة

همیشه پس لازم می آید که هر کوزه بقایع داده شود و دلیل
 علیای ما این است که بقایع تشخیص اثر ادای زکوة است
 در صورت مذکوره پس بقایع اربعه از ادای زکوة مستحق
 خواهد شد نه مقدار آن را ولیکن هرگاه در صورت مذکوره
 حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکرر خواهد شد چنانچه
 مکرر خواهد نمود نیاز در صورتیکه نیاز کند هر کسی در مکانی
 که قریب آن نجاست است * مسلسل ۲۱ * ابوحنیفه رح
 گفت نسبت که احب نزد من این است که آن نقد زکوة داده شود
 بفقیری که او در آن روز از سواد مستغنی گردد * مسلسل ۲۲ *
 نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است
 بلکه باید که زکوة هر شهر به مستحقان آن شهر داده
 شود بجهت جمعیت معانی که سابق مذکور شد و بجهت آنکه
 در آن رعایت حال جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خو
 یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری نیز بوجه در صورت
 اولی صلح رحمی است و در صورت دوم ندادن حاجت است
 و باید دانست که برای غیرا بنها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگر چه
 مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود نیز بوجه مصرف زکوة مطابق

فقطرا اند از نری نقص و آله اعلام

بایناسب و در بیان صدقه فطر * مسئله اول * صدقه
 فطر واجب است بر مساکین از ادب بشرطیکه مالک نصاب یسأ شده
 و با بنطور که نصاب مذکور قاری یا شد از مسکین او و جامهای او را ثبات
 ابلیت و اسب و سلاح و بکنه او و اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است
 بجهت آنکه هر وقت که پیغمبر صلعم در مدینه بود و فطر فرموده
 که صدقه از هر آرد و بنده و صغیر باشد با کبیر نصف صاع از کنند
 و اینک صاع از هر مایه یا یک صاع از جو و این حدیث را روایت کرده است
 تلمیذ بنی صغیر غی و یا صغیر غی و به مثل این حدیث که از احادیث
 آحاد است و وجوب ثابت میشود نه قریبیت و باید دانست که شرط
 نبودن شد حریت تا متعطف شود تهلیک و شرط نبودن شد اسلام
 تا متعطف شود معنی قربت و عبادت و شرط نبودن شد
 که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
 که صدقه داده شود مشکری از قوت غنا و شافعی رح کنندست
 که صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک زیاده باشد بر قوت یکروزه
 خود و عبال خود و حدیث مذکور حاجت است بر او و باید دانست
 که غنا اندازن نبودن شده است بقدر نصاب چه اندازن غنا در شرط

و اگر شده است و یکی بشره می کند آن تکلیف از حاجت اصلی
 داده باشد زیرا چه آنچه مشغول باشد ب حاجت اصلی پس آن
 به منزله معدوم است و نه سادران شرط نیست و باید دانست که
 باین نهاب سه چیز متعلق است یکی عذرت صدقه و دوم وجوب
 قریانی و سوم وجوب صدقه قطر * مسئله ۲ * صدقه قطر را چه
 است بر انسان بجهت ذات خود زیرا چه این عمر رضی رایت کرد است
 که بشهر بر صلعم صدقه قطر قرض کرد است بر انسان مرده باشد یا زنده
 * مسئله ۳ * بر انسان را چه است که صدقه قطر ادا نماید
 از اولاد صغار خود زیرا چه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
 است که راس نهونه و بلی علیه یعنی شخصی که مؤنت آن باشد
 بر اوست و ولایت او است بر آنها و زکوة فطر می شود
 بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص و آن
 از نه علامت سبب است و اما اضافه زکوة بسوی قطر چنانچه
 میگویند صدقة القطر بس باعتبار آنست که قطر وقت
 آنست و از اینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
 راس اعنی شخص یا وجوه اتحاد در هرگاه سبب وجوب
 صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بدو

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که به معنی وی اند
 یا و مصلحت خواهند بود حاصل آنکه او وای آنها است و موکنت
 آنها بر ذمه وی است پس صدقه آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه
 مذکوره نیز از جمله موکنت است و هیچکس نخواهد داد صدقه
 قطران کنیز و بنده خود چه اولی اینها است و موکنت اینها
 بر وی است و اینها که صدقه بر او است و وی که بنده و کنیز بر او
 است بابت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را
 مال باشد پس صدقه قطران آنها از مال آنها ادای نموده خواهد
 شد نزد شیخین رح و مکی رح درین مسئله مخالف اوشان
 است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقه قطران بجهای
 نفقه جاری نموده است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۲ *
 بر انسان واجب نیست که صدقه قطران از زوجه خود ادا نماید
 بجهت آنکه در ولایت و موکنت در حق زوجه اوقصور است
 و بر او چه شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر
 حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و هیچکس موکنت زن نیست
 بر شوهر مگر در موات چون خوراک و پوشاک و سکنی و غیره
 و در غیر موات موکنت آن بر او نیست چون علاج و هیچکس بر

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد گیاره خود
 اگر چه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق
 آنها و لکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد گیاره
 و از زوجه خود بقتیر است آنها چنان است از روی استحسان چه
 اذن آنها قاطع است از روی عادت * ^۵ ^۵ مسئله ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بمسکین
 و ولایت و هیچکس بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نمایند چه اوقتی است * ^۶ ^۶ مسئله ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
 ویرا ولایت است در حق آنها * ^۷ ^۷ مسئله ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شاقعی روح می شود که صدقه فطر واجب است بر بنده
 و کنیز که برای تجارت است و اندکی آن می نماید خواهه و زکوة
 آن واجب است بر خواهه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و وجوب زکوة آن بر خواهه
 آنها است و سبب این هر دو عیحه است و هرگاه چنین
 شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواهه و

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و تیره علیهای ما و جوی

صدقه فطر بجهت مملوک برخواجه وی است چنانچه در کتب

آن نیز برخواجه است و هر کس آن جنس شده پس بسبب وجوب

هر دو لازم می آید برخواجه که بجهت یک مال و هر کس آن دو صدقه

واجب شده و آن جام نیست چه به تعبیر صاحب از آن نمی گردانند

و گفته اند که در صورتیکه در هر دو مال و هر دو مال صدقه

بر هر یک از آن برخواجه و بر هر دو برخواجه صدقه و از پیش و قصور

هر دو است و هر دو در هر یک از آن صدقه و از پیش و قصور

فقط است بر هر یک از آن صدقه و از پیش و قصور

گفته اند که در صورتیکه در هر یک از آن صدقه و از پیش و قصور

صدقه آن مقدار صدقه ای که بده تمام است چون یک یا دو مثلاً

در یک سال چون نصف و ربع و این اگر مشرک باشد میان

و این صدقه و از پیش و قصور و در صورتیکه در هر یک از آن

کس صدقه و از پیش و قصور و از پیش و قصور و از پیش و قصور

و از پیش و قصور و از پیش و قصور و از پیش و قصور

و از پیش و قصور و از پیش و قصور و از پیش و قصور

و از پیش و قصور و از پیش و قصور و از پیش و قصور

و از پیش و قصور و از پیش و قصور و از پیش و قصور

مسلمان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد گیاره سوره
 انکر چه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق
 آنها ولی عسکر انکر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد گیاره
 و از تریچه خود بتیمار آنها چایز است از روی استعدسان چه
 اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود مسببه
 عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نمایند چه از فقیر است * مسئله ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
 ویرا ولایت است و در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده *
 و کنیز که برای تجارت است و گدایان مینمایند خواجه و زکوة
 آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و وجوب زکوة آن بر خواجه
 آنها است و سبب این هر دو یکجمله است و هرگاه چنین
 شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه دو

یکسال بحسب مال واحد لازم نمی آید و نذر علیای ما و جوی
 صدقه قطر بحسب مهر لوک برخواجه وی است چنانچه در کتب
 آن نیز برخواجه است و هر یکساعت چنانچه در مس بسبب و جوی
 هر روز لازم می آید برخواجه که بحسب یک مال در یکسال دو حد قدر
 واجب شده و آن جاری نیست چه در تمام سال از آن نمی گیرد اجابت
 و مستند به آنست که در صورتیکه در هر روز در هر یکساعت و در هر
 روز یکبار در هر خواجه و نواحه در هر روز در هر یکساعت و در هر
 روز است و هر یکساعت در هر یکساعت مشترک صدقه قطر را چنانچه
 نیست بر عین مگر آن در هر خواجه از در هر یکساعت روح و صاحبین روح
 گفته اند که در هر یکساعت در هر یکساعت از هر خواجه صدقه قطر واجب
 میشود آن مقدار حصه را میدهند تمام است چون یک یا دو مثلاً
 و حجت که این چون نصف در هر یکساعت اگر مشرب باشد میماند
 در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 که در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 اختلاف بقای آن است که نذر بی حیوانه روح قسمت جاری نیست
 هر رقیف و نذر صاحبین روح جاری است و بعضی گفته اند که در صورتیکه
 مذکور در اختلاف نیست بلکه در هر یکساعت روح و صاحبین روح و نواحه

اینکه بینه روح است زیرا چه حصه هر یک از ده و شریک جمع نبوده
 نباشد و در یک بند از بند های مشترک پیش از قسمت نبوده آن
 پس در صورت مذکور برای هر یک که از ده و خواجه بند و کمال و ثبوت
 قسمت * مسدود ۴ * این مسلمان واجب است که صدقه فطر را در این
 از بند و کمال و بجهت حدیث تعلیم عدوی که سابقا مذکور شد
 است چه در آن ذکر مطلق بند و است و مقید نیست باینکه مسلمان
 باشد و بجهت آنکه حدیث این عباس رغبه آمد است که پیغمبر
 صلعم فرمود که صدقه فطر را از هر آزاده و بنده یهودی باشد آن
 بند و یا نصرانی و یا مجوسی و بجهت آنکه سبب وجوب آن
 در صورت این مطلق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد
 و شافعی روح میگوید که در صورت صدقه فطر واجب نیست بر آن چه
 وجوب صدقه فطر بر بند و است نه بر خواجه او و بنده مذکور
 اهلیت آن ندارد چه اگر کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه
 او کافر پس در این صورت صدقه فطر واجب نیست بر او لا تغافل
 * مسدود ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را باینطور که
 خیال باشد هر یکی از یابیع و مشتری را در روز عید الفطر پس
 صدقه فطر از بن بند و واجب است بر کسیکه آن بند و از آن او گردد

یا آنکه در زعفران گفتند که صدقه آن را واجب است بر صاحب
 خیار و بیچاره ولایت آن بنده را و اگر است و شافعی روح گفتند
 که صدقه آن واجب است بر کسی که مالک آن است بالفعل
 و آن کس در صورت مذکور به مشتری است نزد شافعی روح و
 وجه قول شافعی روح این است که صدقه مذکور از احکام مالک است
 مانند نفقه و اهل علمایی میگویند این است که مالک آن در صورت
 مذکور موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را
 پس آن بنده در قدیم مالک با بیع عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
 دهد و بیع را نافذ گرداند صاحب خیار مملوک مشتری خواهد شد
 از وقت بیع و هرگاه مالک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد
 ماند چیزی که بر آن میتنی است بخلاف آنکه چه آن برای
 دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف
 بماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت باشد
 پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقه فطار و بیان
 وقت وجوب آن وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار
 صدقه فطار از گندم و آرد و بست آن و از مرز خشک نصف صاع

همیشه سهوس جو باید دانست که آن در جو مانند جو است و از این
 این است که در آن در گندم و جو هیچتین در پست هر دو رعایت قدر
 بر قیمت هر دو نهاده شود احتیاطاً اگر چه در بعض احادیث ذکر
 آورد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
 قیمت نصف صاع از آن در گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
 باشد پس دادن نصف صاع از آن در گندم کفایت میکند و گرنه
 کفایت نمیکند و همچنین در آن در جو و این دو جامع صغیر مذکور نیست
 بجهت آنکه غالباً قیمت آن در گندم از قیمت گندم و جو نیز بشود
 بلکه غالباً قیمت آن در از قیمت گندم و جو زیاد می باشد
 و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است
 نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
 است بنا بر آنچه مرویست از ابی بنیوفه ریحان و از هر چه روح سرریست
 که از روی کیل معتبر است * مسئله ۲ * آن در گندم اولی
 است از گندم و دهم اولی است از آن در بنا بر آنچه مرویست
 از ابی یوسف روح و همین مختار فقید ابو جعفر روح است زیرا چه
 از دهم زیاد دفع حاجت و از آن زود دفع حاجت میشود
 بخلاف گندم چه در آن حاجت آرد ساختمان است

و مرویست که ابو یکر اعیش رح میگوید که گفتند ام افضل است
 از آرد و درهم زیر آبه پسینده ^۱ گفتند پسینده قه فطریا چهار
 ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است * ^۲ مسنده ۳ *
 صاع نزد ابی حنیفه و معتبر رح هشت رطل است بوطل عراقی
 و ابو یوسف رح گفتست که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
 قول شافعی رح است زیر آبه پخته بر صاع قرمود است که صاع ما
 کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طریقی رح این است که
 مرویست که رسول خدا صاع وضوء بگردد پسند که در رطل است
 و غسل بگردد بصاع که هشت رطل و هفتین بود صاع عجمی
 و این صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمی و مرویان
 استعمال مینمودند صاع هاشمی را * ^۳ مسنده ۴ * و خوب صدقه
 فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر اعشی شرط
 و خوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفتست که
 و خوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
 رمضان و قایده این اختلاف آنست که اشکومسلیمان کردند
 کسی باقی زندی متولد شود هر کسی را در شب عید الفطر
 پس صدقه فطر از و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

فطره شاقعی روح واجب می شود و اگر بیمار در شب منگی
 کسی از اولاد یا از کنیز و بنده های شخصی پس صدقه فطر
 از آنها واجب می شود نزد شاقعی روح و نزد علی های ما را پس
 فطره شود دلیل شاقعی روح این است که صدقه فطر فطر اختصاص و
 دارد چنانچه اضافه صدقه مذکوره بسوی فطر و اهل است می باشد
 بر آن وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان وقت فطر است
 علی ای ما می گویند که اختصاص آن اهل فطر است و اختصاص
 فطر بر روز است نه بشب امّا روز اول فطر گفته می شود و لیکن فطر
 گفته نمی شود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد بود
 بصبح روز عید الفطر نه بشب آن * مسند ۵ * مستحب
 این است که ادا نمایند هر دو صدقه فطر را روز
 عید الفطر پس از آنکه متوجه شوند بسوی عید که
 برای آن عید است آنکه پیغمبر صلعم چنین می کرد و به جهت آنکه
 امر بادی صدقه فطر برای آن است تا قبل از رسیدن آن سوال
 مستغنی شوند و بطریق جمیع مشغول شوند بنهار عید و این مقصود
 حاصل می شود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نهار عید اما
 نهوده شود و اگر مقدم از نهار عید صدقه فطر را از روز عید

سر این است زیرا که ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
مانند ادای نكوة پیش از حوالان حول بعد از تحقق نصاب
و در اینجا نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است و باید
دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بر عید تفصیل مذکور
نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
است و همین صحت این است که مسلمانی که کسی ادا نکرده
صدق فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
فطر ساقط نمی شود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید زیرا
در این وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معقوله
است و این یعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی می ماند پس
ضروری است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید
بغلاف قربانی چه این ساقط می شود بعد از گذشتن ایام
شهر زیرا چه ریختن خون و فسخ نمودن قربانی در آن عبادت
است و این موافق قیاس نیست و عبادت گذشتن آن معلوم
شد است و ایام شهر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام شهر
قربانی نبوده و الله اعلم
کتاب در بیان روز و روز و نوع است

و در نذر نذر است * مسئله ۳ * نیت در هر روز شرط است
 و بدان آن خواهد آمد انشا الله تعالی و در اول شافعی روح بر این که
 نیت روزه از شب ظهر و است یکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است که روزه نیست مگر کسی را که نیت آن نکند از شب
 و درم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
 نیت آن نماید جز اول از روز صبح نیت شود بسبب آنکه
 در آن نیت بافته نشده و من صبح نیت دهد شد جور شایسته نیت
 و نیت آنکه روزه شریف است و صلعم نیت آن مستحضر
 نیت که ضروری از آن فسخ باشد و پیغمبر در بکر خبر صحیح
 و این حکم روزه واجب است نذر شافعی روح یک اختلاف روزه که
 نذر بعد از آن صبح است نذر او نیت نیت که بعد از صبح بافته
 شود و بر اینچه روزه نذر او نیت نیت است و دلیل آنست که
 و نیت این است که هرگاه در روز شرک بعد از طلوع آفتاب از این
 گواهی داده و رویت هلال رمضان نذر پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
 فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
 نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
 و بعد نیت شافعی روح آورده است مراد از آن نیت قضیلت است

و اما همراه این این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
 نیت نه این وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
 نماید از شب اگر چه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
 نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت ندهد از وقت
 صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
 نماز و مضایع معین است برای روزه و مستحب است که معیار آن است
 این است که روزه در رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متأخر
 نه متاخر باشد یا کثرت آن مانده نفل اخیری اگر آن نیت یافت
 نخواهند شد بعد از آن پس آن اما اگر روزه خواهد شد
 و اگر نه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه در آن و اختلاف و آن است
 از صبح تا شام و نیت برای نیت آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
 متاخر شود یا فکر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تعقیق آن
 بر آن متاخر شده خواهد شد و اختلاف نیت و حکم و سراج آن مستحب
 است بر چندین شرط است در آن که نیت متاخر باشد بشرط آن
 تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزه قصاص
 و در آن نیت از شب ضرور است زیرا که آن در نفس نفی
 برای روزه قصاص متعین نیست چنانچه روز در رمضان

برای روزه رمضان مشتمل است بلکه روزه ای دیگر نشوای
 ماه رمضان برای روزه بعد است چنانچه روزی ماه رمضان
 برای روزه فرض است و اصل در روزی دیگر روزه غل
 است و گردانیدن آن برای قضا عارض است پس موقوف
 نخواهد بود بر اینکه نیت قضا یا نیت اشب تا آن روز که در
 اصل نقل است از اول برای قضا واقع شود و بخلاف آنکه اکثر
 نیت روزه کند کسی بعد از زوال چنان نیت معتبر نیست یا کمتر
 و در بعضی در بعضی صورت چنانکه عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
 از آن یا بعد از آنست که از حد مقرر شود که برای روزه و محاسن و
 روزه اندر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
 تا وقت زوال مگر آنست که مختصر قدری و در جمیع صغیر
 مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل از ظهر و زو
 هر چه اصح است زیرا چه ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
 روز تا قیام مقام کمال شود و نصف روز عسارت است از صبح
 صادق تا وقت استوایس ضرور است که نیت روزه یافته شود
 پیش از وقت استوای تا نیت متخلف نشود و اکثر روز باید دانست
 که در این حکم عساکر و مستقیم و مستقیم و دیگران همه برابر است

از هر چه که در وقت نیت در دهان باشد و در وقت نیت
 در دهان باشد که در وقت نیت در دهان باشد که نیت روزی نهاید
 از شب * مسئله ۴ * روزی که وجوب آن متعلق است بزمان
 معین چون روزه رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت
 مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه و نیز که واجب
 است اعنی اگر در رمضان نیت مطلق روزه نماید و تعیین
 فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای
 روزه رمضان نماید پس در حضور آنها آن روزه از روزه
 رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و
 شافعی رحمه الله در صورت نیت نفل شک نیست که این نیت است و هیچ
 قایده ندارد اعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض
 و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رحمه الله دو قول است یکی
 موافق علی ای ما و دوم اینکه در آن صورت روزه فرض ادا
 نمی شود و دلیل علی ای ما این است که روزه فرض در آن متعین
 است و سوای روزه رمضان روزه دیگر در آن مشروع نیست
 پس نیت مطلق روزه بهر آن منطبق خواهد شد چنانچه
 در شش واحد در خنده باشد و کسی که در این

بسیار است پس اسم الهی که مطلب است بر شخص مذکور
مطابق میشود و همچنین اگر نیت روز نفل کند هم رمضان
بسیار نیست و واجب دیگر بسیار در آن چون روزه نذر مطلب
پس قرینی هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود ویرا چه در نیت
مذکور نیت اصل روزه است مع صفت روزه و آن زیاد است پس
باقی ماند نیت مطابق روزه و این نیت روزه رمضان ادا میشود
چنانچه مذکور شد و باید دانست که در این حکم مسافر و مقیم و صبیح
البیون و غیره بسیار همه برابر اند و در اینها هیچ وجهی نیست
خوردن روزه در حکم مسافر و بیمار و مجنون نیست که در مسافر است
چنانچه بسیار است و بیماری تسبیل مشقت روزه نمی توانست کرد
و هر گاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نیت یا نیت غیر معتد و
شماره خواهد شد پس حکم غیر معتد و در آنجا جاری خواهد شد
و ابو حنیفه رح گفتست که بیمار و مسافر و اگر نیت روزه دیگر کند
که واجب است چون روزه نذر مطلب مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود
ویرا چه او صریح کرد و وقت مذکور را در امر یکده است ویرا چه
روزی مذکور بر او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آنکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد

و در صورت نیت روزه نفل از این صلیب روح فدای است است و حقیقت
 مساوی و بسیار یکی این است که روزه نفل صلیب می شود و از روزه
 رمضان نفل شود زیرا که هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
 و صحت و جایز است پس ماه رمضان در حجب از پهلوی ماه شعبان
 است مثلاً و روایت دیگر این است که در صورت مذکور در روز
 رمضان و اقل می شود زیرا که در هرگاه نیت روزه نفل از روزه
 وقت را صرف نکردن امریکه اعم است از روزه رمضان
 مسأله ۵ * نوح دوم از روزه واجب است برای آن وقت
 متعین نیست دور روزه قضای رمضان و روزه نگاره پس برای
 آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمی شود
 زیرا که وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا متعین
 نیت شود * مسأله ۶ * روزه نفل مطلقاً جایز است به نیتیکه
 یا نیت شرمه او صلیب صادق تا قبل از صلیب روزه و امام مالک رجحان
 روزه نفل نیت از شب شرمه مسأله ۷ * نیتیکه دلیل شافعی رجحان
 است در غیر روزه نفل چه آن حدیث مطلق است و شامل
 است بر روزه نفل از شب و دلیل علی ای مایکی این است که
 پیش از صلح صلیب می کرد بغیر نیت روزه و بعد از صلح نیت روزه نفل

رویکه در نوبه آن از ماه رمضان شک است مفسر روزه نقل
 و باید دانست که در این روزه از تمام صورت است و اگر اینک نیست روزی
 از صیام کند در این روز شصت این مکرر باشد و بجهت چه باشد
 مذکور شد و بجهت آنکه در آن مشابهت است با اهل کتاب
 چه آنها بر مدت روزه خود هائیکم و نوزده ماهه بیند و این که
 در صورت مذکور اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
 است پس آن روز را هم روز رمضان و اجماع میشود و اگر
 ظاهر شود که آن روز روز شصت است پس آن روز را هم روز
 روز شصت اگر در تصوم بشکنند آن روز را اشک مذکور
 قضای آن بر او لازم نیست چه از این نقل خدا عز و جل
 است بگو شروع کرده است در این بگو آن آنکه در این است و
 صورت دوم این است که قیت روزه دیگر کند که واجب است
 و این نیز مکرر است و بنابر چه روز مذکور و لیکن کراهیت
 در تصورت که تر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
 و در بنصوم ضعیف اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
 روز مذکور روز رمضان میشود و نیز چه در تصورت ثبوت
 اصل روزه یا قته شد است و اگر ظاهر شود که آن روز شصت

۱۱۱
معبران است و در این صورت اختلاف است بر این گفته اند
که این روزه نفل میگوید زیرا چه روزه در روزی که منتهی است
است پس روزه واجب و ادا آن خواهد شد هر روز مذکور و بعضی
نفل گفته اند و در آنکه نیت نبوده است همان روزه ادا خواهد شد

شده و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه واجب است
و نیت بر روزی که رمضان منتهی است است و بجهت آنکه
در تصویرت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
باقی میشود و همین معنی منشاء نیت است و این معنی در صورت
مذکور باقی نمیباشد بخلاف روز عید چه در آن روزه نفل
و واجب هر دو مکروه است زیرا چه منشاء نیت از روزه داشتن
در روز عید این است که روز عید روز عیادت و بهمان است
در حق انسان آنجا که خداوند تعالی و در روزی که داشتن در این
روز ترک اجابت و اعراض از عیادت خداوند تعالی لازم می آید
و این منشاء باقی نمیباشد در روزه روز عید از هر نوعی که باشد
از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه
در سبب سوا می روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشاء
نی که مذکور شد در آن باقی نمیباشد و حال آنکه روزه واجب

در آن روز عاشقش مکره است که جواب دشمنای نبی که
 مذکور شد اگر چه در این باب شبهه نمی شود ولیکن آن روزه مکره
 است باعتبار صورت نهی و صورت صدور این است که نیت روزه نقل
 نباید در روز مذکور و این مکرر و نیست بقا بر حدیث مذکور
 چه در آن استثنای روزه نقل است و شافعی رح میگوید که
 اگر کسی را روزه نقل عادت باشد در روزی از روزها و آن روزه
 اتفاقا در روزی که در شکاک نفس این روزه نقل داشتن در
 روز مذکور مکرر و نیست و عید او باشد آن روزه نقل داشتن هم
 روز مذکور مکرر است و حدیث مذکور حاجت است بر او و دلیل
 شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود است که
 مقدم میکنید بر دشمنان بگر و روزه یا در روز را و علیای ما در جواب
 این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه
 داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن
 و روزه رمضان است پیش از وقت آن و باید دانست که اگر
 کسی را عادت باشد داشتن روزه در روزی از روزهای این
 روزه اتفاقا واقع شود در روز شکایس و یا روزه داشتن در روزی
 مذکور افضل است یا جیاع و همچنین اگر سه روزه دارد یا نه یا

هر ۲۷ خرماء شعبان و اگر با بعضی اتفاق نیافتد پس در این صورت

اختلاف است در این بجهت روزی که نفل داشتن در روز مذکور

افضل است یا افطار نه و درین بعضی گفته اند که افطار افضل است

باجتاحت احتراز بوده از ظاهرینی که وارو در اسرط در حدیث

شافعی رج و بعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت

اقتدای رسولی علی و در بعضی گفته اند که روزه داشتن

در روز مذکور و مختار این است که معنی را بیاورد که هر روز مذکور

به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را فتوی دهد که ۲۷ها افطار

نهایت تارقت زوال بعد از آن اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان

از هیچ جائز است افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نبودن

روزه بر عده روز رمضان که دلالت میکنند بر آن حدیث مشهور

و آن قول آنسروز و صاعم است که هر که روزه دارد هر روز شک

تحتیاتی بی قهرمانی کرده او با القاسم کند را و صورت چهارم این است

که فردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من

روزه خواهم داشت فردا اگر فردا غره رمضان باشد روزی نخواهم

داشت فردا اگر فردا اسلخ شعبان باشد و هر یک بصورت روزه اصل

صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود فردا را شرط و نیت هر

آن شروع نگردد و در این روز ادای واجب نکرده شده و دوم
 این است که تردید نیست میان روزه و نیت
 نفل با این طوری که بشویند که فردا اگر غرض روزه
 در رمضان خواهی داشت و اگر سالی شعبان است روزه نفل خواهی
 داشت و این نیز محکم و واجب است زیرا که در این صورت نیت روزه
 در رمضان نبود است می و چه روزه از آن باید دانست که در صورت
 اگر ظاهر شود که فردا غیر رمضان است پس آن روزه روزه رمضان
 ادامه میشود و برادر اصل نیت روزه نذر نیست و اگر ظاهر شود
 که فردا سالی شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
 به طاعت نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکند قضای
 آن بر او واجب نمیشود زیرا که مقصود از این وجده ادای واجب است
 پس اگر با عذر این نفل را شروع نکرده است * مسئله ۳ *
 اگر شخصی به آنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
 دارد اگر چه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا که بیغیر
 صلعم فرمود است که روزه دارید و قتی که به بیند هلال رمضان
 را و افطار کنید و قتی که به بیند هلال شوال را و شخصیت گذر
 ظاهر هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن بر او

واجب است و اینکه باید دانست که این در صورتی
 است که صلح باشد و در صورتیکه صلح نباشد پس
 در صورتیکه در راه دشمنی بر او لازم نیست نزد علمای اجماع
 در صورتیکه در صلح افتاد است و نیز در صلح و در صورت اولی
 در صورتیکه نیز بر او لازم است که روزه دار و در صورت اولی
 اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه کفاره
 و نیز در صلح و صلح هم او کفاره لازم می آید اگر بشکند و روزه را
 بخواهد نهد چه او اقرار کرده و در روزه رمضان جایزه و حکم
 اما حقیقت پس بصورت آنکه در اینجا یعنی است که روز مذکور غرض
 رمضان است و اما حکم پس بصورت آنکه در روز رمضان بر او
 واجب است اجماع و در اید علمای مالکی است که قاضی گواهی و در
 رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهت غلطی
 و این مورد شبهه است پس در صورت مذکور که کفاره لازم
 می آید بر مفسد زیرا چه این کفاره منقطع میشود بوسیله شبهه و اگر
 شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه روزه بگذرد قاضی
 گواهی و در این هم بصورت در لزوم کفاره اختلاف است و نیز
 بعضی از مشایخ لازم است و نیز بعضی لازم نیست

و اگر شخص مذکور در روز سهام دایره پس بعد از آن نهایی
 او را که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند میسر در روز دیگر
 امام افطار کند زیرا چه در ابتدا عذر مضایق و جواب روزی در شخص مذکور
 بنا بر احتیاط است و بعد از داشتن سی روز احتیاط هم تأخیر افطار
 است و معتمد این شخص مذکور اگر بعد از آن سی روز
 در روز دیگر افطار نماید کفار آن براه لازم نیست اما بنا بر
 آنکه روز مذکور در سوال مستحب است بود نه شخص و این حکایت
 در او معتبر است * منسله ۴ * اگر ساریخ ایست و نهم
 شعیان مطلع شد که یسویا بر یا عیسا صاف نباشد پس
 از این صورت امام را باید که بخواهی یک شخص عادل بدین
 حال مقصود قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
 آزاد باشد یا بنده و در آنچه بدین حال در میان امروزی است
 بجهت آنکه در صورت روز در میان آن قلعی دارد پس بخواهی
 مذکور باشد و این حدیث است و این حدیث آن که در این
 شاهد در کار نیست و واضح است که شخص عادل در یا عیسا
 حدیث مقبول است و شرط در آنکه آن شخص از آن
 جهت است که قول قیاسیست در امور دینی که مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح هر گاه گفت است که در باب
 دیدن هلال رمضان قول یکس مقبول است
 عادل یا نه آنکس یا خیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
 این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
 دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی مذکور و در اینجا
 تقدیم نیز مقبول است بعد از آن که او نویسد که در باب طحاوی ظاهر
 روایت است در این گواهی مبنی بر حق سقوت گواهی نیست بلکه
 خبر است از امر دیگری و از این جهت هر وقت که گواهی او
 در باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی نباشد پس وجه
 بجهت آنکه علی کریم هر خبر مذکور و اجنبی نمیشود مگر
 بعد از حکم قاضی و نه اول شاهدی و این است که در باب گواهی
 در وقت هلال رمضان و گواهی شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن
 هلال رمضان امری نیست است و خبر و خبر در این مقبول است
 حکایت است بر او و نیز روایت صحیح است که پیغمبر صلعم
 در وقت هلال رمضان گواهی یکس مقبول داشته است
 و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یکس
 در وقت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سیر و غیر

و نه دارند پس بعد از آن باید که افطار کند و این را اندک
 معنی روح است از آب و نمک و این بنا بر احتیاط است و کس که
 این است که مال هر قدر از افطار یافته نمیشود از کسواهی یک کس
 و از محدوده روح مرویست که بعد از آن افطار نمایند و بعد از
 ثابت میشود بنا بر این تصور مضامین یک کس و اگر چه بعد از
 ابتدا ثابت نمیشود یک کس و اگر چه بعد از ابتدا
 ابتدا ثابت نمیشود از کسواهی یک کس و اگر چه بعد از
 نسبت به کسواهی یک کس که تنها به است * اکثر
 مطلع هلال صاف یا نه از این و غیاور و ما قبل آن پس درین صورت
 نکواهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مشروط بر آنکه
 به بینند آنرا در حالت کبر که خبر آنها مایه علم یقین باشد و کواهی
 یک کس و کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یک کس و کس فقط در صورت
 محال تر هم غلطی است پس در قبول نبودن کواهی یک کس توقف
 نبوده خواهد شد تا آن زمان که خبر دهده بگذردن هلال جمیع
 حکمیر بخلاف آنکه اکثر مطلع هلال صاف نباشد بسبب این
 یا غیاور چه در این صورت کواهی یک کس نیز معتبر است
 بشرطیکه عادل باشد زیرا چه در این صورت کواهی یک کس

از آن جهت که در وضع هلاله مکه فک میگرد و در یک موضع
 آن سبب دور شدن اجوازی از موضع و در بعضی جهات
 مشهوره و در بعضی از این اشکال نگاه بعضی مکه و بعضی در آن
 هیچ افکند و آن بعضی فقط میبیند و بعضی از آن
 بیاید دانست که هر حد کثیر اختلاف است بعضی گفته اند
 که کثیر عبارت است از اهل یک محل و از این دو سبب روح مربوط است
 که آن عبارت است از اشکاء مکه و بنا بر این آن در قسامه
 و بیاید دانست که هر حکم مذکور اهل شهر و کسانیکه در آن
 وارد شده باشند از بیرون شهر هر دو برابر اند و طاعتی روح مذکور
 کرده است که نکو احوال یک کس در صورت مذکور مقبول است
 بشرطیکه آن کس از بیرون شهر آمده باشد چه در صورت
 و بیرون شهر موافق دهان هلال کم می باشد و بسوی این اشارت
 رگبت در عبارت کتاب الاستحسان و بیاید دانست که هر
 حکم است در صورتیکه آن کس در شهر باشد ولیکن در مکان
 بلند چون مناره و بام بلند * مینداید * انگر شخصی
 تنها به بلند هلاله و انهایه ویرا که افعار نیاید و در و
 از هم از بیرون هلال است و بیاید احتیاط از این است و در صورتیکه

پنجاه بیند هلال رمضان را احتیاطاً در آن ایام که روزی در
 روز نیکه بزرگوار و روز رمضان است * مسئله ۷ * اگر بنا بر این
 بیست و نهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست
 که او ای بیست هلال مکرر و قتی که گواهد و مره باشند یا یکی
 و درین امر آنچه نفع عباد متعلق است بدین هلال عید و آن را
 اقطار است پس جاری شود و خواهد شد و آن حکم حقوق
 عباد و در گواهی حقوق عباد و عدالت گواهی و حریت
 آنها شرط است و باید دانست که عید اضحیٰ مانند
 عید الفطر است و آنچه مذکور شد و همین ظاهر روایت است
 و همین اصح است بخلاف روایتی که از ایدیه بقیه روح مرویست
 و آن این است که حال هلال عید اضحیٰ مانند هلال رمضان است
 و دلیل ظاهر روایت این است که هلال عید اضحیٰ نیز نفع عباد
 متعلق است و آن فراخوری است و حکومت قریانی * مسئله ۸ *
 اگر مطلع صاف باشد پس در هلال مشرأل و ذی الحجه
 گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع که به خود
 آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
 وقت روز و آن وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

به جهت آنکه خدا ایتعالی در قرآن میگوید فرموده است که
 وبنوشید اعنی در شبهای رمضان تا آنکه نماز آنکه
 در خطا و خطای بعضی از خطا سود و بعد از آن تمام کنید روز
 و شب و خطای بعضی عبارت است از خطای بعضی صبح سارق
 و خطا سود عبارت است از سباهی شب و غشی صبح کاؤب
 * مسئله ۱۰ * صوم اعنی روزی در شرح عبارت است
 از ترک خوردن و نوشیدن و جماع اثر صوم صراط تا بشام مع
 نیت زیاده افراط صوم که در قرآن مذکور است یعنی امساک است
 در لغت و امکن در شرح نیت بر آن زیادتی نهوده شدن است تا بسبب
 آن عبادت از عاده میماند شود * مسئله ۱۱ * روزی متقدر
 بر روز است به جهت آنکه قرآن که میگوید و بنوشید و بنوشید و بنوشید
 شب و روز روز و شب است متعبد و است بسبب آنکه متعبد
 به مالک است پس باید که یکی از روز و شب متعبد شود
 برای روز و در اولی است تا بر آنکه روز داشتن بسبب خلاف
 هاست مشقت است و بنای عبادت بر آن است * مسئله ۱۲ *
 طهارت از حیض و نفاس شوط ادای روز است در حجاب زنان
 واللہ اعلم

یا بستن زبانه چنان بیکه موجب قضا
 کفاره است * هر سه سوره اگر روزی از راه قضا و شکی
 بخورد یا بخورد یا چنان کند پس روزی که بشکند و این بنا بر
 استحسان است و مقتضای قیاس این است که روزی بشکند
 و هر چه قول امام ما التام است و در آنچه خورده و نه شید و
 جمیع که منافق و ضعیف و روزی است و در صورتی که در وقت است
 پس باید که در وقت بشکند چنانچه نیاز به شکست اگر مصلحت
 در انتهای نیاز تکلم نیاز به بقراموشی چه کلامی که نیاز است
 و وجه استحسان این است که در وقت و در صلیب و سوره است
 کسی را که از راه قضا و شکی اکل و شرب نموده بود که ثابت
 باشد بر روزی خود و خدا بندگان را تراخیر انداخته است و قضا شده
 است و هر گاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب
 جمیع بقراموشی هر روزی بخورده شکست و در آنچه ترک
 جمیع رکن روزه است چنانکه ترک اکل و شرب رکن آن است
 و در آن تکلم در انتهای نیاز اگر چه بقراموشی باشد و در آنچه
 حالت نیاز موجب با دشتن است پس نسبت به بقراموشی
 در اتصال غالب بخورده و حالت روزه موجب با دشتن

مردان نیست پس نسیان و فراموشی هر آن کس که بخواهد شده و بایست
 دانست که در حکم مذکور روزه نذر است و نفل هر دو برابر است
 زیرا که حدیثی است که در تفسیر و تفسیر است و در آن فرق
 مذکور نیست میان روزه قرض و نفل * مسئله ۲ * اگر
 شخصی در روز رمضان بخورد یا بتوشه بسبب خطا یا ناخوشی
 و در حالت مجبوری بپوشد یا در حاق فرود رود یا او بداند که
 صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزه او می شکند
 و قضای آن بر او لازم می آید و شافعی رح میگوید که در این صورت
 نیز روزه نمی شکند چنانچه در صورت فراموشی و جاهلی ما میگوید نجس -
 که قیاس خطا و اکراه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
 بجهت آنکه خطا و اکراه کثیر الوقوع نیست و حد نسیان
 کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
 کسیکه روزه حق وی است اعنی خدا تعالی و اکراه از جانب غیر
 صاحب حق است مانند عقده و مریض در حق قضا نمودن نه از
 اعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
 قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از دفع مرض قضا نمیکند
 نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارد و بود آن را

و هرگاه این فرق میان این و اکثر ظاهر گشت پس قیاس بر
 یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مستثله ۳ * اکثر روزه دار
 به خواب در روز و مکالمه شود روزه نمیشکنند بجهت آنکه بیخوابی
 معلوم فرموده است که در چیز است که بسبب آن روزه نمیشکنند
 یکی قیاس دوم احتیاج است به خواب و احتیاج است آنکه یافته نمیشود
 صورت جمیع روزه منافی آن جهت منافی جمیع عبادت است از انزال بجهت
 و بسبب مباشرت و همچنین روزه نمیشکنند در صورتی که بجهت نفاذ
 کند روزه دار به خواب و بسبب آن انزال شود بجهت آنکه در
 مستثله احتیاج معلوم شد و حاصل آنکه در این صورت روزه
 نمیشکند چنانچه روزه نمیشکنند در صورتی که شخصی خیال نماید
 آنرا یا باینطور که جمیع میکند او را و همچنین در صورتی که ببالد ذکر
 خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس در این صورتها روزه
 نمیشکند بنابراین آنچه گفته اند و اکثر مشایخ بر آنند که
 در صورت اخیر روزه می شکند * مستثله ۴ * بسبب مایه
 و روغن در بدن روزه نمیشکند چه در این صورت چیزی منافی روزه
 یافته نمیشود و همچنین بسبب احتیاج است نبودن روزه نمیشکند
 بجهت آنکه در این صورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

بعد از پیشینه مذکور شد در مسئله استلام ^ع مسئله ۵ * روزه نواز
 اگر سر نه کشد در چشم خود روزه نه چشم نه بر چه از چشم نه دماغ
 منقذی نیست تا از آن منقذ سر نه چشم در دماغ در اید سوال
 پیش اشک از دماغ از راه چشم جان نه میریزد چو آب
 اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چو یکد انگشت شود ام
 راه مسام شکند و روزه نیست چنانچه از غسل نه کس روزه از است
 شود و او را ک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
 نمی شکند * مسئله ۶ * بنسب بوسه ذکر روزه نه پیش کشد
 بشرطیکه انزال نشود زیرا چه درین صورت چیزی منساقی
 روزه یافته نهی شود نه ضرورتی معنی اما صورته پس آن
 ظاهر است و اما معنی پس بجهت آنکه انزال یافته شد
 و خلقت رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن بسبب
 بوسه ثابت می شود زیرا چه مدار حکم رجعت و مصاهرت بوسه
 است بنا بر آنچه ذکر آن خواهی آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
 * مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند
 بسبب آن انزال شود پس روزه او می شکند و بر وقضای آن لازم
 می آید نه کفار زیرا چه درین صورت جهای که منافی روزه است

نهفته یا فته میشود و وجود متشابهی از کفرجه متقی باشد برای
 و خوب قضا شایسته است احتیاط و اما وجوب کفاره پس آن موقوف
 است بر تکمال بیناسایت چه کفاره چر نیست که متذبح میشود
 و بر شبیه مانده رد و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را
 سه نکر رفتن و ضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتیاد باشد بر ذات
 نمود که جماع با آنرا نکرده و نکرده و وقتیکه این اعتیاد نباشد
 پس در بین شکام ویرا بوسه نکر رفتن مکروه است زیر آنچه خدین
 بوسه شکنند و روزه نیست و لیکن نکاهی بالاخره
 باعث جماع یا آنکه میشود که شکنند و روزه است پس اگر آن
 شخص را اعتیاد باشد که از جماع و آنرا که جعفری خواهد ماند
 پس در حلق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانید
 میشود در حلق او و اگر ویرا این اعتیاد نباشد پس اعتبار نموده
 میشود در حلق او و آنچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود
 بوسه نکر رفتن در حلق او و شافعی رج این تفصیل نکرده است بلکه
 گفته است که بوسه نکر رفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت
 و لیکن علمای ما که مذکور شد حجت است بر او * مسئله ۹ *
 میان شورت مانده بوسه نکر رفتن است نزد اهل بیت و رج بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد مکرر روح مباشرت فاحشه مکرر است
 زیرا چه مباشرت فاحشه غالباً از فتنه خالی نمیشود و آن عبارت
 است از اینکه زن و مرد با هم تریخته شده معانقه نمایند باین
 طور که ظاهر فرج هر یک متشن کند ظاهر فرج دیگر را
 * مسند ۱۰ * اکثر مشکی و آید در مختلف روزه دار روزه
 قهی شکند بنا بر استخوان و مقتضای قیاس این است که روزه
 او بشکند زیرا چه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند در جوف
 او در آمد است اگر چه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
 مانند تراب و سفک روزه و وجه استخوان این است که مشکی
 در حلق او بغير اختیار او در آمد است و او بر احتراز از آن قادر
 نیست پس آن مانند قهی و دهان است * مسند ۱۱ * اکثر
 قطره باران یا بر قضا در آید در حلق روزه دار پس درین صورت
 اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز از آن
 ممکن است به پناه شکر قنن نیز خیمه یا سقایی * مسند ۱۲ *
 بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای صابم میباشد
 روزه نمیشکند ولیکن این وقتیه است که آن پاره گوشت
 قلیل باشد و اکثر کثیر باشد پس پس خوردن آن روزه

و بشکنند و نقره روح شکستند که هر هر دو صورت هر روز همیشه کنند
 زیرا که دهن در حکم ظاهر مد نیست لهذا بسبب آب سرد دهن
 دهن رو به نیمه بشکند و در آید ای ما ای است که قلیل از آن
 نافع بر بدن ها است بهتر از آب ده بخلاف کثیر ده آن قانع
 و نه این نیست چه کثیر دهنه آنها بی معنی ماند و بدانکه مقارن
 بخود کثیر است و کم از آن قلیل را آنچه مذکور شد در صورت نیست
 آن را از دهن بر آورده خورد نباید و اگر آن را از دهن بر آورده
 بخورد باید که روزی بشکند چه از خارج در جوف درامد است
 چنانکه از معده روح مرویست که روزی دهن اگر فرو برد کنکد پیرا آن
 میان دندانهای خود روزی نیمه بشکند و اگر دانه کنکد را ابتدا
 از خارج گرفته فرو برد روزی همیشه کند و اگر آن را بخورد روزی نیمه بشکند
 چه آن دانه بسبب خاک کبدی در دهن بر نشان میگردد و چیزی
 از آن باندرون حلق نرسد * ^{در صورتیکه} * در صورتیکه
 و خورد گوشت بار را که باقی میماند از دندانها و باره مذکور معده او
 نفع و د باشد قضا لازم می آید نه کفاره نیز ای بوسه روح و فزونی روح
 کفاره نیز لازم می آید زیرا که آن طعام متغیر است مانند گوشت بدو
 و دانه ای بوسه روح این است که طبعیت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن مقصود نمیشود * مسسکه ۱۴ * اگر از
روزی در بسبب غلبه غلبان قبیعی بی اختیار و بر این روز نمیشکند
و در آنچه به معجزه صلح فرمود است که در آن روز قیامت بی اختیار نفسا بر ولازم
نیست و هر که قصد آن تکلف قیامت بخواهد بر ولازم می آید و به آنکه در این
حکم قیامت برده و غیر برده هین هر دو برابر است * مسسکه ۱۵ *
گذر روز را از قیامت برده هین آید و بعد از آن قیامت در حالت فرو
رود پس روزه نمیشکند و این بی یوسف روح زیاده قیامت برده هین
هر گاه آن خوف در هین بر آید پس آن خارج شمرده میشود و اولها
بسبب آن وضو نمیشکند پس آن قیامت در صورت میزد کوره بعد از نزع
داخل شد است در خوف و نزد ما بجهت روح در صورت میزد در روز
نمیشکند و بر آنچه صورت افطار که عبارت است از خامی و فرو بردن
در صورت میزد کوره یا قیامت نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافت
فهیچ شوق قیامت کسی ندانمیکند و اشکر روزه دار مذکور آن
قیامت خود فرو بردن پس در این صورت روزه او نمیشکند با چه چه او
داخل کرد آن قیامت را بعد از آن که در آن پس صورت افطار متعاقب شد
* مسسکه ۱۶ * اگر قیامت کمتر از بری در هین تا در هین برابر و از به حالت فرو
رود روزه نمیشکند چه آن قیامت خارج شمرده نمیشود و روزه دار

آنرا بخور و نبرد است و اگر روزه دار آنرا را خورد بدست درین صورت ثابت
 روزه نمیشکند نزد ابی یوسف ریح زیرا چه قی مذکور خارج شهر است
 نمی شود نزد او و نزد معین و روح روزه او فاسد می شود بمسبب مدح او
 در آن روز من آن * مسلسل ۱۷ * روزه دار اگر عیال آبی بردهن
 نماید پس بر مقتضای آن لازم می آید بنا بر حد یثبیکه مذکور شد
 و لغیره لازم نمی آید چه صورت افطار یا فتنه نشد است و اگر قی بر
 دهی نباشد پس درین صورت نیز روزه نمیشکند نزد معین و ریح بنا بر
 حد یث مذکور چه آن مطلق است و مقید نیست باینکه قی بر دهی
 باشد و نزد ابی یوسف ریح روزه نمیشکند زیرا چه قی بر دهی
 شهره نمیشود لهذا بمسبب آن وضو نمیشکند و بعد از آن باید دانست
 که اگر در صورت مذکور آن قی قبل بعد از برآمدن قی باشد
 پس از قی روزه در حلقه روزه نمیشکند نزد ابی یوسف ریح چه
 نحر ریح آن معتبر نیست پس در حلقه بعد از آن ثابت و معتبر نخواهد شد
 و اگر آن قی فتنه یا خود قی و برد آنرا پس درین صورت از ابی یوسف
 ریح دور وایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهی که
 مذکور شد و دوم اینکه روزه همیشه شکند زیرا چه درین صورت
 عیال در شهر از ویانته باشد چه از قی و چه بعد از آن خود آنرا

قزوید * مسئله ۱۸ * روزه دار اگر قزوید سنگینه را
 یا خسته خرما را یا یاساره آتش را روزه او می شکند و هر چه صورت
 افطار ریافته شد و کفار لازم آید به جهت آنکه معنی افطار
 که چهار تست از داخل شدن چیزی یک از قبیل غنای است
 یا از قبیل دوا ریافته نشد * مسئله ۱۶ * روزه دار اگر
 جماع کند و رقیل یا دهر کسی پس قضای آن بر او لازم می آید
 چه روزه بسبب جماع می شکند و کفار نیز لازم می آید جهت کمال
 جنایت و باید دانست که در صورت جماع کفری در قیود و بر برای
 لازم شدنی قضا و کفار و انزال شرط نیست بلکه واجب داخل کردن ذکر
 در بی دوا و وضع غسل جنسایت واجب میشود اگر چه انزال نشود
 پس هیچگاه کفار نیز لازم نخواهد شد و سر آن این است که قضای
 شهوت بسبب آن متعاقب میشود بدون انزال و شبع و سیری
 حاصل میشود و اگر ایضا حیوة روح صریح است که بسبب جماع نمودن
 می دهر کفار لازم نمی آید بنا بر آنکه در آن حد لازم نیست نزد او
 روح و امواج این است که بسبب آن کفار لازم می آید و در آن جنایت
 که ما است بسبب قضای شهوت * مسئله ۲۰ * اگر شخصی جماع کند
 مرده را یا چه سار یا دهر پس بر او کفار لازم نمی آید انزال شود

میان شود و نیز در سبب روح در بهر صورت نیز کفار لازم می آید
و دلیل علیهای ما این است که سبب وجوب تکفاره چنان است که کامل است
و آن در صورت مذکور با قلمر نمی شود چه که سال بقایب بسبب
تقصای شهوت در فعل و شش این مکرر مختلف می شود و مرده و سحر و ارم و اید
معدل مشتبه نیست و بعد از آن باید دانست که چنانکه در علیهای ما
بسبب بیاع کفار لازم می آید و در این بین کفار هم لازم می آید
و در وقت نه از فکر زن بطوایع و رفاه مکتوبی نمی پذیرد و بسا باشد
و مقول شافعی زنی است که کفار و بر زن لازم نمی آید و بر زن لازم
و وجوب کفار و منع علی است بی بیاع و بی بیاع فعل مرده است و جنز این
قدست که زن مطلق آن فعل است و قول دیگر این است که کفار و بر زن لازم
لازم می آید و در این بین آن میان با مرده یعنی مرده از چنانچه
در کفار و در ادا کنند و مراد از این تحلیف کنار مال است
نه روزه کفار و و این بقا بر آنست که غسل چنانچه واجب می شود
بر زن و بر و ای واجب می شود بر مرده و دلیل علیهای ما
یک این است که همیشه در جنم مرده است که در حکم
کفرت در روز معان پس لازم می شود بر او ای که لازم می شود
و در این میان کفرت و واجب نیست شش سال است و مرده و مرده و مرده

و در این است که سبب وجوب کفاره در صورت جراح و جنایت است که عیار نیست از افساد و برتری نه عین جراح و جنایت
 بشریک مراد است در حدیث مذکور و کفاره تحصیل جاری نیست
 و میرا چه کفار که با عیار نیست یا طاعت و غیره یکی از این هر دو
 جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخص بعد از نیت روز
 و روز رمضان را بشکند یا بتلوی که بگوید یا بنوشد چه میسر
 از قسم غذا یا دیوانه پس بر وقت صلوات کفار و غیره لازم می آید و شافعی روح
 تقصیرت که بر و کفار نیست زیرا چه وجوب کفار در شروع سبب
 جراح بکماله قیاس است چه وجوب کفار برای دفع گناه است
 و دفع آن سبب ثوبه حاصل میشود پس اثر در قیاس بسوی
 کفار حاجت نیست و هرگاه وجوب کفار در صورت جراح بکماله
 قیاس است پس قیاس جاری دیگر مثل اکل و شراب بر آن متصور
 نیست و دلیل عاری ما این است که سبب وجوب کفار در صورت جراح
 جنایت است که عبارت از افطار روز و غیره می باشد و وجه کماله
 و این سبب در صورت اکل و شراب نیز متعین است و هرگاه
 بجهت کفار این کفاره در صورت جراح اعتنا پذیرد و واجب است
 پس معلوم شد که کتب مذکور این کفاره نیست چنانچه شافعی روح زعم

حکم و است * منبسطه ۲۲ * تقارن شکسته روزی ماه رمضان مثل
 کاره ظاهر است بجهت جدی که سابقه کور شد و بجهت جدی
 که نزد پیغمبر صلعم * گفتند چگونه می توانست این کار
 شد و که کردیم پس پیغمبر صلعم * فرمود که چه کردی پس گفت
 ای امیرایی که قصد اخراج کردم زن خود را در روزی که من
 فرمود پیغمبر صلعم که در آن روز که من گفتم که من
 بکنم و نوشتم پس فرمود پیغمبر صلعم که و ماهی که در آن روز
 گفتا که آنچه بر من آمد پس آن زن را می بینم میگویند که
 روزی پس فرمود پیغمبر صلعم که شبی که من گفتم را طعام بد و گفتا که
 آنقدر طعام خورد می نیست پس این کرد پس پیغمبر صلعم که و ماهی
 خود را که یک قرص سرخ که به پخته است است بعضی گفتند که
 که در آن شانزده روز طعام میگویند و بعضی گفتند که آنکه
 هشتاد و سه روز طعام میگویند و بعضی گفتند که آنکه سی و سه روز
 که آنکه که هر یک از اینها را در روزی که پیغمبر صلعم فرمود
 ای امیرایی که گفتی که آنرا میگویند که آنرا میگویند که آنرا
 در میان مدینه کسی که نیاز می دارد از این پس فرمود پیغمبر
 صلعم که پیغمبر این را قبول و قبول و قبول و قبول و قبول و قبول

کفای برای کفاره و این مخصوص به تست و سوای تو کسی دیگر
 کفایت نخواهد کرد و باید دانست که نزد علای مساکن از
 بهر تریب که هر چند پیش مذکور است واجب است و جهت مذکور
 حاجت است بر شافعی رح در ظاهر کردن صاحب کفای بیکن
 از بی سجد و در ترقیب زیر آنچه مقتضای آن جهت تریب
 است و نیز حاجت است بر مالک رح در نفی قتل روح و در آنچه در
 حدیث مذکور بآن نص است * مسئله ۳۳ * اگر شخصی جماع کند
 در وقتیل و در هر سبب آن انزال شود پس روز او می شکند و قضای آن در
 لازم می آید بسبب آنکه جماع معنی آن وینا قته شده است
 و ظاهر آن در آن زمان است و در هر چه جماع صورت در به صورت
 یافته شده است * مسئله ۳۴ * بسبب شکستن روز و غیر
 و مضای کفای لازم می آید در هر چه شکستن روز و مضای
 حیایت عظیم است پس شکستن روز و در بآن ملاحتبا نخواهد
 شد * مسئله ۳۵ * بسبب حلقه نمودن در روز می شکند و
 هر چند بسبب دور انداختن در بیضی و در جهت آنکه بر غیر
 ضایع فرموده است که بسبب در آمدن چیزی در اندرون بدن
 روز می شکند و جهت آنکه در صورت یافته می شود معنی

افطار شده عبارت است از در آمدن چیزی بکده در آن اصلاح بدن
است در جوفک بدن و در صورت مذکور کفاره لازم نیست آید
اچده صورت اذکار که عبارت است از خائیدن و فرو بردن
در سینه مذکور یافته نمیشود * سندسمله ۲۶ * اگر و حوره دار
در شکوش خود آب داخل کند یا آب این خود داخل شود در گوش
پادشاه روزی هر دو صورت روزه نمیشکند زیرا چه در این هر دو
صورت اکل یافته نمیشود نه صورتی که معنی بجای آب آنگاه
انکار در شکوش روزه دار و وقتی در آید چه در آن اصلاح بدن
است * سندسمله ۲۷ * انکار در شکم شخصی جراحی است
باشد که در جوفک آن رسید باشد یا بر سر او جراحی باشد
که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دو اکتان جراحی است
خود را بدو اکتان که میرسد در جوفک یا در دماغ او پس روزه
او نمیشکند زیرا که این معنی درج و مراد از دو اکتان کور و ای رطب است
نه دوائی شکسته آن در جوفک نمیرسد و صاحبین روزه
بنا بر آنند که در صورت مذکور روزه او نمیشکند زیرا چه
بنا بر ما معلوم نیست که در او در جوفک و دماغ او رسیده است یا نه
آنگاه که مذکور شد که در شکوش پدید میشود و نگاهی و همیشه پس

بسبب و او ای تر روزه بخواند شکست بخواند بسمبب در ای
 خشک نمیشد و دلیل اینست که رطوبت در او
 و رطوبت جراحت بهم ۲ میبندد و میل میکند به سوی اسفل پس
 میرسد بخلاف و مایع بخلاف و و ای خشک نشد و نشد میکند
 رطوبت جراحت را پس بسبب آن در هر جراحت باد میشود
 * مسئله ۲۸ * اگر کسی در سوراخ دندان خود چیزی
 از زهره و انگیز نماید پس روزه آن نیست و اگر از زهره و انگیز
 و ایوی و سنگ راجه شکست که روزه او به شکست و قول و عهد راجه
 درین مسئله مضطرب است و وجه قول این بر سنگ راجه و انگیز راجه
 او این است که از ذکر تا جو یا ناعذی است لهذا بول آن
 بیرون میشود و وجه قول اینست که راجه و انگیز راجه او این است که
 از ذکر تا حرف منقرض نیست بلکه مثانه حایل است همان
 آن هوه و بول را راه مثانه میدهد و این را باید بقدم نیست
 * مسئله ۲۹ * اگر شخصی چیزی از طعام در دهان خود
 بشکند برای دریافتن مزه آن و فراموش آن پس روزه آن بهر حال
 نه راجه درین صورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه در آن
 و نه معنی و این آن مکرر است و راجه را او ترک کند و این است

پنجیت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آید و در
 دود * مسبله * مکره است مرزن را که برای طفل خود
 طعام را بخاید و لیکن وقتی مکره است که ویرا از آن فکزی
 باشد و چه گرا هیت این آنست که در مسبله سابق صد گوی
 شد و اما وقتی که ویرا از آن فکزی نپاشد پس درین هنگام
 خاکیدین طعام برای طفل خود ویرا مکره نیست بچیت محافظت
 فرزند صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اگر ویرا خود
 هلاکت طفل خود باشد اقرار کرد ویرا جایز است * مسبله *
 بسبب خاکیدین چیزی که بسبب آن بن دندان معصم می شود
 و آنرا علق میگویند چیرن کند و عیتره روزه نمیشکند ویرا چه
 آن در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه نمیشکند مگر
 وقتی که مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعضی اجزای آن
 در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب خاکیدین علق سیاه
 روزه نمیشکند اگر چه مرکب باشد زیرا چه علق سیاه
 بسبب خاکیدین شکسته میشود و هلاکت می رسد و باید دانست
 که نزد کسیکه بسبب خاکیدین علق روزه نمیشکند
 آن مکره است مرزنه را بر ابجیت آنکه در آن

و بیاید دانست که خدا بیدان علیک مرزبان را مکر و نه نیست و قتی که
 و روز داری نباشد چه آن قایم تمام مسواک است در حق زبانی
 و بعضی گفته اند که مردان را بیدان علیک بجز عادت است و روح
 است اگر چه روز داری نباشد زیرا چه در آن مشابیهت یا زان
 است * مسئله ۳۲ * روز داری سر و در چشم کشیده
 و روغن بر سبالت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از آن
 است و منافعی روز نیست نه صورت نه مخفی و بیاید دانست که
 بجز بر صلعم ترغیب داده است در روز عاشره بدر و چیز یکی آنست که
 یعنی سر و کشیدن در چشم و دوم روز داشتن و بیاید دانست
 که سوم کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر
 بقصد تدایوی باشد بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
 هر سبالت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد جد و روغن
 مالیدن بمنزله خضاب است و صورت را نباید که روغن در ریش و دهان
 تار بش در از گرد و قتی که ریش او بپزد لیستون یا شد و دهان
 بپزد ام قبضه است * مسئله ۳۳ * روز داری تعمال مسواک
 از خواست سبالت باید مضایقه نیست نه در روز اول روز

در آخر آن نیز راجه به پیوسته معلوم می‌گردد است که بهترین خصلت آن
روزه دار استعمال مسواک است و این حدیث مطلق است
و در آن تفصیل نیست می‌گردد خشک و ترو میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفته است که روزه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا که بسبب آن نایاب
میشود اثر روزه که نیک و منجیه است و آن عبارت است از بویکه
در دهان روزه دار حادث می‌شود بسبب روزه و آن بوی مانده خون
تیره است پس از آن نماید که در غلبه‌ای مذهب حنفی جواب
میده‌اند و می‌گویند که بوی اثر نبات است پس اخفای آن
سزاوار است به خلایق خون شهید چنانچه اثر ظلم است
والله اعلم

قصه مل * مسئله ۱ * اگر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد از اینکه اگر روزه نخواهد داشت
بیماری او تیرا دهد خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندهد
و بعد از آن با فتن صحت قضا کند آن را و شافعی رح گفته است
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
و قنیه که خوف هلاکت یا شدن یا خوف تنب شدن عضو یا

اعصاب باشد مانند تیمم و علیای مامی گویند که زیاده‌ای به بیماری
 فراموشی از آن گاهی موجب هلاکت می‌شود پس احتراز
 از آن واجب است * مسمی است * مسافر اگر روزی داشت
 ضرر نداشتش افضل این است که روزی را در دو معین آن روز
 گذارد جایز است زیرا چه سفر خالصی از مشقت نهی باشد
 پس نفس سفر در رکعتان نهی بخلاف بی‌ساری چه در
 بیماری گاهی تخفیف می‌شود پس روزی را که در بیماری
 ضرر نداشته که در رکعتان ضرر نداشت و شاقی رخ نگذشت که مسافر
 روزی را در اشتن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
 در حالت سفر روزی را در اشتن نیکو نیست و دلیل علیای ما این است
 که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههای دیگر پس ادای
 روزی در ماه رمضان اولی خواهد شد و در نیکو شاقی رخ
 آلوده است پس مراد از آن این است که اگر روزی را در اشتن در سفر
 موجب چه در مشقت باشد پس روزی را در اشتن نیکو نیست * مسمی است *
 اگر بیماری به بیمار آمده و گذشت و بعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقیه‌اند
 و بعد از آن بیمار در کور بهیرد پس قضای روزی را در واجب
 نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه خدا این تعالی در قرآن مجید

قمر مود است که هر که در ماه رجب بیمار باشد یا مسافر پس باید
 که در ایام دیگر روزة رمضان را عداها بد و بیمار یا مسافر مذکور
 در ایام دیگر را نیافتند * مسلمان ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
 رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان به قیام گردد
 قضای روزة رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
 چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید که آنست که غایب
 از این وجوب قضای بیمار و مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
 است که وصیت نمایند کسی را یا اینکه بعوض هر روز نصف صاع از
 گندم یا یک صاع از جو و غیره بپردازند صدقه فطر فقیران بدهد و باید
 دانست که طحاوی روح ذکر کرده است که در این اختلاف است
 میان این صحتی که از این بوسیله روح و میان مذهب روح و آن اختلاف
 این است که نزد شیخین روح قضای جمیع روزة ماه رمضان
 لازم است و بیمار را اگر یک روز هم صحت یابد بعد از گذشتن
 ماه رمضان و نزد محمد روح لازم میشود و مراور قضای روزة رمضان
 بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها مستقیم اند بر
 اینکه لازم نیست مراور اگر قضای روزة بمقدار ایام صحت
 پس وصیت کردن بقدر روزة بیمار و لازم است و چه

این نیست که اختلاف است میان شیخین روح و غیبان تفسیر
در صورت نشود و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یا نماز
معمول را و احد از آن در آن ماه بپوشد پس اگر یک روز
نیز از بسیاری صحت و شفا باشد و بعد از آن بمیرد پس نزد
شیخین این روح لازم می آید و اگر وصیت کند بتمتع دادن برای
روز تمام ماه و اگر روز نذر روح لازم نیست و اگر روزی است
که آن نفر بداد برای روزهای آن قدر روزی که آن
صحت یافته شود و دلیل شیخین روح این است که نذر مذکور
سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکور اگر
آن ظاهر خواهد شد و روحی خلف آن که قدیم است بکلاف
قضای آن روز و مضایقه قضای روز آن قدر روزها را لازم است
که در آن صحت یافته بود بعد از ماه مضایقه در آن صورت سبب
وجوب قضای آن ایام نیست است پس هر قدر ایام دیگر را
که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد
* مسئله ۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضاء کردن آن
بی درنی ضرور نیست بلکه قضاء کند و مختار است از خواهی
نذر آن قضاء کند آن را و اگر نخواهد بی درنی قضاء کند زیرا که

فصلی که دلالت میکند بر وجوب قضا مطابق است و هر دو بطور
 بر اشغال است و لیکن مستحب این است که بی دریغ قضا
 کنند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * **مسئله ۴** * اگر
 شخصی قضا نکرده روزه های رمضان را که قوت شده بود بخنی که
 در رمضان دیشکر رسیه رس باید که ادا کنند روزه رمضان موجود را
 چه وقت آن موجود است و بعد از آن قضا کنند روزه رمضان
 گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص که روزه رسیه تا پیش
 قضای رمضان اول تا بر رمضان دیشکر قدیمه واجب نمیشود در آنچه
 ویرا تاخیر آن جایز است و لهذا ویرا جایز است که بعد از آن گذشته
 رمضان اول روزه نفل دایر داکر خواند * **مسئله ۵** * (ن)
 یا همان یا آن شیر ده عدد صغیر را اشکر رسیه روزه داشتنی خوف
 هلاکت باشد در حلق آنها یا در حلق صغیر آنها پس آنها را
 چایز است که اطفال نمایند برای دفع حرج و بعد از آن در وقت
 قیامت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید
 زیرا که آنها اطفال نهاده اند بسبب عذر و هیچچنین بر آنها قدیمه
 نیست لازم نیست و شافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت
 در حلق و اند قدیمه بر آنها لازم می آید و شافعی رح اینها را

در صورت بر شینخ قانی قیاس نهود است و علیای ما میگوید که
و جواب قدیه در حق شینخ قانی خلاق قیاس است و ازین
بزرگوره بجهت خوف هلاکت فرزند در * شینخ قانی
نیست زیرا چه شینخ قانی را حقوق هلاکت خود دست ورز
بر او واجب است و بعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است
بسیب حقوق مذکور به آن زن میگذرد چه ویرا حقوق
هلاکت فرزند است و روزه واجب است بر او بعد از فرزند مذکور
* مسئله ۸ * شینخ قانی که پرورده داشتن قبا در نیست جایز
است ویرا که اظفار کند و بجهت هر روزه نصف صاع بگذرد
یا یک صاع از جو و خرما ده به سکنیان چنانچه گفته
میدهد و دلیل این مسئله آیه قرآن است چه خدا این را در قرآن
میکند فرمود است که قدیه واجب است بر کسانیکه طلاق
روزه نهند ازین * مسئله ۹ * اگر شینخ قانی بعد از ادای قدیه
قادر شود بر روزه داشتن پس حکم قدیه دادن باطل نمیکردد
و روزه داشتن بر او واجب میشود زیرا چه قدیه دادن خلف روزه
است و شرط خلف شدن آن این است که او اثر اصل عاجز باشد
دایما * مسئله ۱۰ * اگر بمرده شخصی که بر ذمه او قسمای

بر وجهی است پس ولی چه لازم است که از جانب او
 قریب ده وقت در هر روز تصدیع نماید از جهت آن است و اینک صحاح
 از جهت و عدم مامومت و نیکی این تقیید دادن از جانب او را
 و تقیید لازم است که وصیت کرده یا شود یا آن و دلیل مسلم این است
 متذکر شدیم که در هر آیه در هر یک از اینها از ادای هر یک پس
 مانند شیخ ذی کثرت و بعد از آن باید دانست که هر ای لازم
 شدن فدیة بروایع او وصیت شرط است در علمای ما و ذره
 شافعی روح شرط نیست و همدی اختلاف است در زکوة اعنی
 شخصی که ادای زکوة هر او واجب شد است اگر پیش از
 ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی و مرا لازم است که از
 بجانب او زکوة ادا نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد آن و
 نزد شافعی روح ولی و پیر باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت
 برای آن شرط نیست و دلیل شافعی روح این است که فدیة
 هر زکوة در حد فدیة مای است که در آن نسیابت جاری است
 مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیة
 هر زکوة و ادای زکوة عبادت است پس ضرورت آن در اکتفاء مکلفین
 باشد و اختیار را و یا فقه نمیشود مگر با بیاض که و همیشه نباید

پانزده راجه ارث جبري است نه اختياري و بمرز الياير و السنت
 که وصيت مذکور * تدرع است هر ايشان الهه ادر ثلث مال جاری
 نبوده ميشود و بايد دانست که نذر مشایخ نیاز مانده روزه است
 در حکم فديه از روي استعجاب و هر چند زنی نذر یک روزه
 است و همین صحیح است * مذهب ۱۱ * جایز نیست که ولی
 نیت روزه دارد و نذر کند از جانب او در اجده به غیر
 صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی نوزه ندارد نه
 کسی نذر کند از جانب کسی * مذهب ۱۲ * اگر شخصی
 شروع نماید در روزه نفل یا در نهای نفل و بعد از آن فاسد کند
 آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رج میشکند و گفته
 لازم نیست و شخص مذکور هر قدر که از روزه و نذر نفل
 بکند و روزه است متبرع است پس بر او لازم نیست که در مقدار
 باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نذر
 و روزه نفل که بعد از شروع به عبادت و عبادت و عبادت
 نیک است ۱۳ * اتمام باقی برای مصافقت آن نقد و واجب است
 پس ضروری است که بانی را با تمام رساند که تا آنقدر که بعل
 آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل نیک منع است و در

مشرع و هرگاه اتمام باقی واجبه گذشت پس به سبب ترک آن قضا
 لازم خواهد شد * مسلسل ۱۳ * اگر شبی در روزی در
 جمیع نهار پس او را پیش از زوال نیز افطار کردن بهتر
 از بابت اینست که در این وقت چنانچه در آن
 ایام لازم نیست که باید و لیکن باید دانست که پیچیدگی
 در افطار کردن پیش از زوال مباح است و بسیار است
 که میبایست که اینست زیرا چه پیچیده صلح در مورد است در حقیقت
 که سبب صایر و غیره فعل است و او را کسی نمیباشد
 افطار کن و عوض آن یک روز قضا کن * مسلسل ۱۴ *
 اگر کسی در صیوم بالغ کرده یا تکافیه سابقان شرع در روز ماه رمضان
 پس باید که در باقی آن روز است و نه باید و چیزی شک نیست
 و نه احتمال ندارد برای ادای بقیه پیش از این روز در آن
 و مع هذا احتیاطا نهار نباید در باقی روز مذکور پس بر او نفسای
 آن لازم نمی آید زیرا چه روزی در آن داشتن در آن وقت واجب نیست
 بر آن و بعد از آن روز در روز دیگر باید که روزی در آن
 نیز احد سبب و خوب روز و اهلیت آن هر دو متحقق شد و بر
 آنها قضای روزهای گذشته واجب نیست نه قضای روزی

آن روز که در آن بالغ یا مسلمان شکست و نه قضای روزه های
گذشته سواي آن چه آنها باین مقتضای و مشکلات نهند
بشکاف نیاز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود
در آخر وقت نماز پس بر او قضای آن نماز واجب
میشود زیرا چه سبب وجوب، نیاز و قتی جزو متصل بساده ای
آنست، و در صورت مذکوره اهلیت نهان نزد آن جزو یا قتی
میشود و سبب وجوب روزه رمضان جزو اول آن روز است و در
صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن باقیه نمیشود و اگر ای
یوسف رح میویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
صبی پیش از زوال پس در این صورت بر آنها قضای روزه آن روز لازم
است زیرا چه آنها در این صورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول
مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب
روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست و در
صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آن روز
و لیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از
وقت زوال جایز است او را که نیت روزه نفل نماید در آن روز و

اگر کسی در مسلمانان شمرده پیش از وقت زوال پس ویرا جایز نیست
 که نیت روزه نفل نهاید در آن روز زیرا چه کفار را اهلیت روزه
 نفل نیز نبود و اولم و ثانی را اهلیت روزه نفل بود و مسلمانان
 اگر مسافر را نیت افطار یا مسافر باشد و بعد از آن داخل شود
 در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نهاید جایز است
 خواه روزه نفل باشد خواه روزه فرض زیرا چه سفر منافی
 اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزه نفل بلکه
 اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
 در شهر خود واجب است بر او که نیت روزه رمضان نهاید زیرا چه
 وجوب ایاحت افطار که سفر بود و وقت جواز نیت زایل شکست
 چه پیش وقت میزد و وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
 در اول و ثانی رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
 پس ویرا در آن روز افطار میباح نیست پس در صورتیکه مسافر
 مقیم نگردد پیش از وقت زوال بطریق اولی میباح نخواهد شد
 ویرا افطار در روز نیت رمضان و ایکن درین هر دو صورت اگر
 افطار کند شخص مذکور کفار و کفار را نیت نهی آید بجهت تشبه
 ایاحت افطار * مسافره ۱۴ * اگر شخصی در رمضان

مغنی علیه ذکرده اعنی بیهوشی اگر در پس بر او واجب نیست
 قضا نبودن روز Δ تروم Δ ک^۱ دوران بیهوشی عارض شد است
 چه روز Δ تروم صحیح است بجهت آنکه قضا هر چه می باشد
 بشکست شخص مگر نیت روز Δ تروم نبود Δ باشد پس او ساقط
 بآن نیت روز Δ بافته شد و همین کیفیت روم^۲ است و قضا در روم^۳
 روزها که بعد از آن روز است چه در روزهای دیگر ثابت باشد
 نیت است و اگر شخصی بیهوش شود شب اول از رمضان پس قضا
 بخیزد که تمام روزهای رمضان را مستثنا روز Δ قمره رمضان را
 چه ظاهرا این است که نیت روز Δ درین شب ذکرده باشد و امام
 روح گفتند که بر او قیامی روزهای دیگر سواي غره نیت واجب
 نیست زیرا که روز تمام رمضان بیک نیت ادای میشود نزد مالک
 روح چنانچه اعتکاف یکجا Δ بیک نیت چنانچه همیشه و نزد
 سایر مای برای هر روز Δ نیت عاید ضرور است زیرا که
 روز Δ هر روز عبادت عاید است بجهت آنکه میان هر دو روز
 و اصل میشود زمانه که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف یکجا
 بعد از آن عبادت واحد است بجهت آنکه میان آن مکان و روز
 فاصل نیست زمانه Δ قابل اعتکاف نشده * مسند ۱۷ *

از بزرگترین قسمی حالش را عیسا احسنی بیم و شکی در تمام ماه
 رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد
 و بر آنکه آنرا در روزی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان
 ضعیف میشود و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور
 در آن وقت که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب
 آن روزی از ساقط میشود * مسئله ۱۸ * اگر شخصی بی
 دیوانه فکر در ماه رمضان و در تمام ماه در آن
 وقت که پس بر آن ساقط است واجب نیست او را تمام ماهی روزه
 بگذراند و قضا آن بر او واجب است چنانچه در صورت افها
 واجب میشود قضا آن و دلیل علیهای ما این است که موجب
 بقوه قضا نیست مستثرا و در حرج و حالش افها در تمام ماه ثابت
 نمائند ماهی را سرج لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا
 در روزی که ساقط است لازم نمی آید و چون و دیوانه نشستی در تمام
 ماه ثابت و برقرار میباشد پس در این صورت بسبب واجب
 گردانیدن قضا روزه رمضان بر او حرج لازم نمی آید
 * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعضی ایام رمضان پس
 واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زقر و شافعی حرج میگوید

مگر بر اداي روزه های گذشته واجب نیست بسبب عدم اهلیت
 پس قسمی آن نیز بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
 فرع وجوب ادا است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
 تمام ماه دیوانه باشد و دلیل علمی ما این است که سبب وجوب
 روزه اینست که انسان در آن متذلل است و دیوانه اهلیت این
 را ندارد و بر ذمه او چیزی واجب نشود و در اجابت کردن روزه
 هر ذمه ای بر او صد کفاره قایده است و آن این است که روزه از او
 مطلوب نخواهد شد بطوری که حرج لازم نشود در اداي آن بخلاف
 دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اکثر روزه رمضان بر او
 واجب شود حرج لازم می آید در وجوب روزه پس در حجت او قایده
 نیست و تمام امور و خلائق مذکور است و بعد از این باید دانست
 که جهنم اصلی و جهنم ثانوی هر دو بر او است و آنچه میگوید و بعضی
 گفته اند که این ظاهر و ایه است و از ما هیچ وجهی نیست که میان
 اصلی و ثانوی فرق است زیرا چه کسی یکدیگر بالغ شود در حالت جنون
 او در حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آن که اگر کسی
 بالغ شود در حالت ثبات عقل و هوش و بعد از این دیوانه گردد چه از
 اشتطاب و مصلحت یا پیش از این مختلف است بعضی متأخرین است

* مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلانیت نیت کند
 نیت روزه و نه نیت افطار پس بر او قنای آن لازم است و زقورح گفتست
 نیت افطار همیشه روزه او و قضای آن بر او لازم نمی آید زیرا که
 نیت او نه نیت رمضان است نه نیت نیت افطار می شود و حجت کسی که
 صحیح الیه و منقول باشد بر این است که در روز نیت رمضان
 واجب است بر او پس بدو وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد
 از روزه رمضان چنانچه اشکریه کند کسی تمام نصاب بفقیر و یدون
 نیت زکوة او پیش روزه و زکوة و دلیل عایای ما این است که امساک
 هر روز رمضان واجب است بطوریکه هماد ت شود و نیت نیت شود و نیت
 نیت و مسئله هیه نه و یدون نصاب من فقیر را که نیت افطار است
 آن را زقورح پس در آن نیت زکوة یافته می شود بحکم است آنکه
 همه نمودن من فقیر را تصدق است پس نیت همه عین
 نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
 الزکوة شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان
 و وقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خوره
 چیزی پس بر او کفاره لازم نمی آید نه از این جهت که روزه زقورح
 شکستست که بر او کفاره لازم است نه از این جهت که نیت روزه رمضان بینه

نیت ادا نمیشود و صاحبین روح میگویند که ششصد کورا اگر چه زنی
 بخورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود و اگر چه در ایام
 و اوقات هیز قدرت و ارادای روزی خود و آن فوت شد بسبب خوردن پس
 حکم از حکم کسی است که این خاصیت قصب کند و دلیل این بیهیغه روح این
 است که وجوب کفاره متعلق است بشکستگی روزه و بسبب خوردن چیزی
 در این صورت روزه نمیشکند بلکه آن باز مانده است ارادای روزه
 چه حقیقت روزه یافته نمیشود و این نیت * مسلسل ۲۲ * اکثر
 زنی و حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او اقطاع
 کند و بعد از رمضان قضا کند آن را با اختلاف نیاز چه هر او قضا
 نموده نیازهای ایام حیض و نفاس واجب نیست بجهت آنکه
 هر آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلوات گذشت است
 * مسلسل ۲۳ * اگر متیم شود مساقربا از حیض پاک شره
 زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقی
 آن روز مساک نهاده و چیزی نخورد و شافعی روح شافعیست
 که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کسی
 که اهلیت وجوب روزه ویرا حادث نشود و هر اول روز اهل آن
 نبود و دلیل شافعی روح این است که امساک منکر مشایه روزه

نیست و اصل روزه بنا بر واجب نیست پس این مشایقه نیز بر او واجب
 نیست و اگر اشد شدجه این مشایقه بر کسی واجب میشود و گاه اصل روزه
 بر او واجب باشد چون کسی که قطار کند قصد ایستادن
 پس بر او لازم است که باقی روز امساک نماید
 و جاهایی مامینگویند که وجوب امساک در حقیقت مخصوص
 مذکور بطریق خلاف نیست بلکه بطریق اثبات است بر این
 ادای حق وقت بجهت توقفت واجب التحظیم است سوال پس
 باید که بر مرافق و مستأفرو زن صاحب حیض و نقاس
 امساک واجب شود برای تعظیم وقت و حال آنکه چنین
 نیست چو اب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که
 غذای آنها بشکست مانع جو از نیان روزه است موجود و متصرف
 است پس با وجود غذای چنانچه روزه را واجب نیست هیچکس
 امساک که مشایقه روزه است نیز واجب نخواهد شد
 * مسئله ۲۴ * اگر شخصی سحر کرد بشکستن آنکه
 شب است و بعد از آن ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کرده
 بنگاه آنکه آنوقت غروب شده است و بعد از آن معلوم شود که آنوقت
 غروب نشده است پس درین هر دو صورت در باقی روز امساک

بیرو لازم است بجهت ادای حلق وقت بقدر امکان و بجهت دفع
 قهقار و بعد از رمضان روز آخر روز قضای خواهد کرد زیرا چه
 قضای حلق مشهور است است بهنگام آن چنانکه در حلقه سرین و مسافرو
 است و کفاره بیرو لازم نیست زیرا چه جنایت در بین هر دو صورت
 قضا است بجهت آنکه دید و دانسته در روز مضای آن
 چیزی نشود است و میست که در روزی از این خطا که در روز
 بگمان اینکه آفتاب غروب شده است و در آن روز که در آن
 است که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که اگر در آن روز
 این تیمم که نمیکند که آفتاب غروب کرده است از این خطا
 و بیرو در رمضان بلکه این امر نافه است واقع شد و قضای یکروزه
 بر من آنسان است * مسئله ۲۵ * طعام خوردن در آخر شب
 در مسافران که آنرا استخوان و میگویند و مستحب است
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که چیزی بخورید در وقت
 سحر بعد از ستمکه در بین طعام برکت است و بعد از آنکه در طعام
 سحر تا خیم مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 در چیز از اخلاق پیغمبر نیست یکی تعجیل در افطار دوم تأخیر در
 سحر و سوم استعمال مسواک و یکی باید که در خوردن طعام سحر

آنکه در آنجا نماند و شک واقع شود در طلوع قمر و هرگاه
 شک واقع شود در آن پس افضل است ترک طعام سحر تا از آن کتاب
 برام معلوم نماید و اما بکن در صورت شک ترک سحر واجب
 نیست و تا آنکه از آنجا بازرسیده شک سحر کردن و نذر او درست میشود
 از در آنجا اول در آنوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
 میشود باینکه شب باقی نیست و از آنجا حقیقه صبح مرویست که
 اگر باشد شک در صبح که طلوع قمر در آنجا ظاهر نمیشود
 یا شب شب میثاب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
 ظهور پیدا کند یا شب پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحر
 کند و اگر کند گناه کار خواهد شد بجهت آنکه بجهت صبح فرموده است
 که ترک کند بجهت آنکه در آن شک باشد و اختیار کند چیزی را که
 بی شک باشد و اگر در آن او چنین افتد که در وقت سحر صبح
 میدهد بود پس بروقتی آن روز لازم است بنا بر ظن او هم در آن
 احتیاط است و بنا بر ظاهری و ایت هر وقت لازم نیست زیرا چه یقین
 در آن نیست و مشکب بیقین دیگر که مثل اول است و پیرا اول یقین
 شب بود پس آن را عمل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این
 حاصل شود که در آن وقت صبح میدهد بود و اگر بعد از آن ظاهر

شود که در آنوقت اتم صبح دمیده بود پس بزرگفاره لازم
 نمی آید زیرا که او در حالت سحر و اعتقاد نهوده بود بر دلایل
 ظاهر که عبارت است از بقای شب به حسب ظاهر چه شب اصل است
 پس در صورت مذکوره ثابت نشد که دیده او نیست در وقت
 صبح طعام خورده است * ^عمسئله ۲۶ * اگر شخصی را شک باشد
 در غروب شدن آفتاب پس روان نیست ویرا که افطار نماید زیرا که
 اصل درین صورت روزه است و معذرا اگر افطار نماید بروقتضای
 آن روزه لازم می آید به جهت آنکه درین صورت روزه اصل است
 و ظاهر بقای آن نیست و اگر در ظل او چنان باشد که او پیش از غروب
 آفتاب افطار کرده است پس بروقتضای آن روزه لازم می آید
 و درین اختلاف روایت نیست زیرا که اصل درین صورت روزه است
 و اگر افطار کرده و حالتیکه ویرا شک است در غروب آفتاب
 و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب
 آفتاب پس سزاوار این است که درین صورت کفاره نیز لازم
 گردد بنظر آنکه روز اصل است * ^عمسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه
 فراموشی چیزی خورده در روزه رمضان و گمان نمود که بسبب
 آن روز او بشکست و لهذا بعد از آن چیزی خورده و بعد از پس بر و

لأنه لازم می آید که کفار از پیراچه روز شکستن بسبب خوردن
 و غیر او و شیء موافق قیاس است اگر چه بسبب آن روزه نمی شکند
 بحکم نص حدیث پس شبیه او در صورت مذکوره معتبر است
 در آن شبیه موافق قیاس است و اگر چه چینی کتف کسی بعد از آنکه
 مباح شود به حد یتیکه و آلات میکند بر آنکه بسبب خوردن
 و غیر او و شیء روزه نمی شکند پس در این صورت نیز کفار را لازم نمی آید
 در ظاهر امر و ابیت و بنسب یک رویت آنرا باید چنانچه روح هر کس را
 لازم می آید و هر چه چینی مرویست از صاحبین روح زیر اچه بعد از
 اطلاع بر حدیث مذکور شبیه باقی نمی ماند و وجه اول این است
 که به نظر قیاس شبیه حکما باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
 مذکور شبیه حکمی منتفی نمی شود چنانکه در صورتیکه وطنی کند
 کسی که نیز فرزند خود را احسنی اگر چه در وطنی کند نیز به سر خود ابرو
 جز آن لازم نمی آید خواه آنرا احرام دانسته وطنی کرده باشد یا حلال
 دانسته زیرا چه شبیه حدیث آن شرط دلیل باقی است و آن دلیل
 این است که پیش از هر صلح فرمود است با انسان که تو و مال تو
 مرید رت را است * مسئله ۲۸ * اگر چه حجت نیست که باید که
 در این باب و در این باب و در این باب و در این باب و در این باب

هیچکدام متفق نیستند است پس بر او قضا و کفاره لازم می آید
 زیرا چه در تصور مرتکبان او ناشی نشد است از امر اینکه بکسی
 ظالمی دلیلی شرعی تواند شد پس خدا او کفار را بواسطه
 خود اهدا شد مگر آنکه قضا و کفاره بر او فتوی داده باشند یا نه
 بسبب حکما متروکه میباشند پس در تصور کفار آن لازم
 نخواهد شد چه فتوای فقهای حنفی او دلیلی شرعی است و کفار
 کفار بر او لازم نمی آید نزد معصومین اقتضای سبب بودی
 بعد باینکه دلالت می کند بر اینکه بسبب حکما متروکه میباشند
 زیرا چه قول پیغمبر صلعم که تران قول مفتی نیست و این بوسه
 روح مرویست خلافت قول معصومین زیرا چه واجب است بر ما
 که اقتدا کنیم بقیه آنچه او بوشناختنی احادیث قادر نیست
 و اگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر او دلیل آن نیز
 مطلع شده باشد پس بر او کفار لازم می آید چه درین
 هفتصنم شبهه باقی نیست زیرا نه و نسبت و این گفتند که قول
 او تراعی روح صورت شبهه است زیرا چه آن مخالفه قیاس است
 چه در نزد سکنان از چیز است که داخل میشود نه از
 چیز است که خارج میشود و قایل آن این است که حکم

غداً بش مکه کور می‌کشوند آنست در جنگ کسی بکند در نوازی او
 قهرمود است چه در جانب او می‌کشند هر روزه متعاقب شده بودند از آنجا
 منتقل است که آن نکست را غشی تا رهن شده بود لهذا احتیاجاً منت
 کننده در جانب او آب ریخته بود * مسلسله ۲۹ * اکثر شعیب
 قبیلت کنند و بعد از آن عهد چیزی بخورد بگمان آنکه بسبب
 حیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره بر او هر دو
 لازم می‌آید اگر چه فتوی داده باشند او را فقها باینکه
 حیبت شکسته روزه است و یا نه شری باین مضمون
 او را رسیده باشد و بر ثوابل آن مطلع نباشد و بر اوجه
 شکستن روزه بسبب حیبت مخالف قیاس است و حدیثیست
 بحسب ظاهر دلالت می‌کند بر اینکه قبیلت شکسته روزه است
 ما اول است باجماع و ثانیاً بر این است که بسبب غیبت
 نمودن ثواب روزه فوت می‌شود * مسلسله ۳۰ * اکثر
 جماع کند کسی زن خفته را یا زن می‌خونند راه را لیک
 آنها روزه دارند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زخم
 و شاقعی روح کنند اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند
 شکسته که بفراموشی بخورد چیزی را یا شکسته اینها معذورند

از آن به نسبت آن کس چه اینها را اصطلاح نیست و هلهای
هلهای ما این است که بسیار و قرا مویشی بسیار عارض میشود من
انسان را و اکثر متعقبات میشود و این نادراست که جمیع کنند
کسی زن خفته را یا میکنند و این قیاس اینها بر
که یک نفر اموشی میخورند چیز را مقبول نیست و لیکن
کفاره بر آنها لازم نیست پس بسیمه آنست که آنها چنانیت
صادر نشد است و الله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب
همیکنند آنرا شکس برنات خون اعنی روزه نذر
* مسئله ۱ * اکثر گویند کسی که لله عینی صوم يوم التضرع
اعنی برای خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است
هر آنکس را که افطار کنند در روز غید و قضا کنند روزه آن
نذر را در روز دیگر نذر بر چه نذر مذکور صحیح است نزد
هلهای ما و نزد فروشای فعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
نذر به معیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است
از روزه داشتن در روز عید اضحی و غیره که آنرا ایام نذر و ایام
نذر بق همیشه و هلهای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر و ر که آن آیه و شروع است فی نفسه و نهی از روزه نهی از عبادت
 بهر آن است لغتی نهی از آن به جهت غیر است و آن غیر عبارت است
 از ترک دعوت خدا این تعالی چه روز عید روز دعوت خداست تعالی
 است مریدان را در هرگاه روزه مذکور فی نفسه شروع
 است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتیاط
 نبودن امر معصیتی که متعارف آن روزه است باینکه که افطار نباید
 در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او
 روزه که واجب شد است به نسبت نذر مذکور و مع هذا اگر روزه
 دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا که
 ادا کرده آنرا بصفتی که التزام آن نبوده بود باید دانست که
 اگر در نذر مذکور نیت بهیمن و قسم نبوده باشد پس در
 صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفار
 بهیمن نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
 بشکویین الله علی صوم یوم الانکسرو ویراه من قول هیچ نیت نباشد
 و دوم اینکه نیت نذر باشد و قیل و یت غیر نباشد و سیوم اینکه
 مع نیت نذر نیت عدم بهیمن باشد و در این سه صورت قول مذکور
 نذر خواهد بود چه آن قول یا عیا یا صیغه نذر است و نه نذر

مذکور نیت نذر کرده است و چهارم این است که نیت بیهوش
 کند و معنی آن نیت نذر کند و در این صورت قول مذکور بیهوش
 زیرا چه قول مذکور احتمال معنی بیهوش دارد و ششصد و نود و نیت آن
 کرده است و نفي کمره است غیر از او پنجم این است که بیهوش و نذر هر دو را
 نیت کند پس در این صورت هر دو میشود نذر طرفین هم و نذر ابی یوسف سراج
 نذر هر صیغ شود فقط و ششم این است که نیت بیهوش باشد و نذر پس
 در این صورت نیز هر دو میشود نذر طرفین سراج و نذر ابی یوسف سراج بیهوش
 میشود فقط و دلیل ابی یوسف سراج در هر دو صورت این است که قول
 مذکور موضوع است برای نذر و بیهوش معنی مجاز نیست لهذا تکلف
 اول موقوف بر نیت نیست و تکلف بیهوش موقوف بر نیت است و از
 لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی هر دو معاشا مل اراده کرده
 نمیشود و معنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس در صورت
 پنجم که نیت بهره و معنی آن نیت نذر خواهد شد به سبب قرینگی
 حقیقت بر مجاز و در صورت ششم یکسان خواهد شد بسبب
 نیت آن فقط و دلیل طرفین سراج این است که منافات نیست میان
 دو جهت اهتسای است نذر و است یکسان زیرا چه آن هر دو مقتضای
 وجوب اندازیدن قدر مقتضای است و وجوب بعمده را بیهوش مقتضای

است و چون بغيره را احسنی بجهت حیانت اسم خداست تعالی از
 متکبر حرمت پس میسان هر دو وجوب قیود خواهد شد در
 مذکور ما تا عمل هر دو دلیل حاصل شود چنانچه وجوب نبوده میشود و در
 مذکور ما میان جهت تدرع و جهت معاوضه در صورت هیه بشرط و عن
 * اشکر بگوید ششصدی للہ علی صوم ہذا الاست
 لازم است ویرا که افطار نماید در بین سال در پنجر و زروز عید الفطر
 و روز عید اضحیٰ مع سه روز بعد از آن که آنرا اپام تشریف میگوید
 و در سال دیگر قضا کند این پنجر و زروز را نیز آنچه نذر کردن هر روز
 تیسام سال نذر است هر روز یا زده ماه سوای ماه رمضان و این
 پنجر و زروز نیز در آن داخل است و اشکر در نذر خود تعین سال نکرده
 بلکه مطابق با گوید و لیکن تنسایع شرط نماید با پنجر و زروز که با گوید
 بعد علی صوم سینه میباشد با بعد پس در پنجر و زروز نیز لازم است که هر روز
 پنجر و زروز کور را قضا نماید فییرا چه یک سال یا در پیروزه
 داشتنی شامل است هر روزهای مذکور و لیکن در پنجر و زروز لازم
 است که آن پنجر و زروز را بی در پی قضا نماید زیرا چه او
 هر نذر خود تابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
 بقدر امکان و بسایه دانست که در پنجر و زروز نیز اختلاف نفر

و شافعی روح باشد اعنسی نذر مذکور صحیح نخواهد شد
 نزد زفر و شافعی روح در حق روزه های مذکور بسبب
 آنکه نهی و اراد است از روزه داشتن در پنج روز مذکور چه
 میگوید صلعم فرمود است که روزه مدار بد درین روز ها چه این
 روز ها را نه خوردن و نوشیدن و ملاعبت مردمان است
 و جواب از قول زفر و شافعی روح سابق مذکور نه است و اگر
 شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند پس نذر او شامل
 نمی شود روزه روز های مذکور را اگر درین روز ها روزه داره
 پس باین روزه ها روزه نذر ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر
 مذکور واجب شده است بر او روزه کامل و روزه روز های مذکور
 ناقص است بسبب نهی پس آنکه کامل باشد ناقص
 ادا نخواهد شد بلکه لازم است بر آنکه روزه دوز و روزه داره
 که در آن ماه رمضان و آن پنج روز نباشد بخلاف آنکه نذر
 فرموده باشد روزه سال مهمی را چه در این صورت آن پنج روز
 ادا میشود و آنکه نذر بر آنچه در این صورت بسبب نذر مذکور واجب
 میشود روزه روز های مذکور ناقص است پس بر روزه های
 مذکور ادا میشود و روزه نذر بصفتی که واجب شد است نیز باید

ها نیست کینه شش صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
 و درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی بیست و پنجم
 در صورتیکه قضا کند پنج روز و مذکور را بر او کفاره بیست و نه روز می آید
 اگر در این بیست و نه روز که در مسئله بیست و ششم مذکور
 در روزی که در آن نیت روزی نفل است از شپ و بعد از آن اقرار کند
 و در روزی که در آن روز مذکور پس از او قضای آن لازم نمی آید
 فردا این تکلیف روح و همچنین ظاهر و باطن است و از بی نیوسف و مشکوک
 روح میروست در نوادر که قضای آن بر او لازم است نیز اگر چه
 بسبب شروع نبودن روزی نفل هم روز مذکور واجب میشود
 آن روزی چنانچه بسبب نفل واجب میشود و چنانچه نفل نفل
 واجب میشود بسبب شروع نبودن در وقت مکروه و در وقت ظاهر
 روایت این است که بپاکرد شروع نبودن روزی شخص را روزی ندارد
 شکفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
 روزی نفل را هم داشت پس او حائث میگردد بپاکرد شروع نبودن او
 در روزی که روزی نفل و هر شکای چندی شده پس شروع کند و روزی
 روزی که در آن نفل بپاکرد شروع نبودن روزی مذکور
 در تکلیف منتهی و معصیت میسر و پس واجب میشود بر او که یا ظاهر

کنند آن نه آنکه محافظت و اتمام آن نهایه و واجب
 نمیشود قضای نقل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مکروه مصورتیکه
 محافظت و اتمام آن واجب باشد بر شروع میکنند و بعد از
 شروع در ابتدا چنان نیست بخلاف نذر روز و روز جمعه و چه
 انسان بپسورد نذر مذکور مرتکب منهی و معصیت نمیشود
 و این نذر سبب وجوب روز مذکور است نه شروع نمودن در آن
 پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نسیان نقل
 هر وقت مکروه چه بسبب مکروه شروع نمودن در آن انسان مرتکب
 منهی و معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود و قتلک بکراهت
 تمام کند لهذا اگر سوخته خوره کسی که والد نسیان نقل
 نکو اهم نگذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نهانی
 نقل در وقت مذکور حائث نمیشود مکروه قتلک تمام کند بکراهت
 و این در بقصورت سبب شروع نمودن در نسیان مذکور محافظت
 و اتمام آن واجب میشود لهذا اگر بشکند آنرا قضای آن بر و
 واجب میشود و باید دانست که از این کیفیت روح مرویست که
 هر بقصورت نیز قضای این نذر بر و واجب نمیشود ولیکن ظاهر
 بسیار است که واجب میشود والد اعلم

بنا بر این سبب و ترتیب این اعتکاف باید دانست که
 اعتکاف عبارت است از ماندن کمر در مسجد مح
~~سجد و نماز و غیره~~ یا ماندن در مسجد پس
 هر کس اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف و الت میگوید
 بر معنی ماندن و امانیت پس آن شرط است چنانچه بشرط است
 در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز بشرط اعتکاف است روزه
 های ای ما بقتلاب قبول ثوابی روح چه روح میگوید که روزه
 نهاده عبادات است اصالة پس شرط عبادات دیگر نخواهد شد و دلیل
 های ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که اعتکاف
 نمیشود مگر روزه و قیاس شافعی روح به قیاس اکتفا به مقتول
 نیست و بعد از آن باید دانست که روزه شرط است برای اعتکاف بلکه
 واجب باشد و در این اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
 نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسنی روح از ابیهنیه روح و دلیل
 این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
 اعتکاف نفل کم از یک روز نمی شود و در مبسوط مرویست
 از ابیهنیه روح که اقل مدت اعتکاف یک ساعت است و همچنین
 قول دیگر روح است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل

چهارون روزه یا فته میشود نیز چراچه بنای نقل بر مساهله است لهذا
نشسته نپساز نقل، شکذاردن نیز و است با وجود قدرت قیام

* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان ~~مستحب است~~

است و همچنین صحیح است نیز چراچه پیش از صلعم بر آن، وظایف نبوده

است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف است نقل

و بعد از آن قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نیست و باید بنا بر روایت

مبسوط زیراچه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مستمر نیست

پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنابر روایت

حسین روح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید نیز چراچه بنا بر

این روایت مدت اعتکاف مقدار است بیک روز و نه مانند روزه

* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد یک

نمایان بنا بر چنانکه در آن بجای اعتکاف مذکور میشود نیز چراچه

حدیقه رضی گفتست که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد

بجایعت و اما ایضا علیه روح نیز چنین مرویست و نیز چراچه اعتکاف

عبادت است برای انظاف و نمایان پس مختص خواهد بود به مکان

نمایان که مسجد است و اما این پس باید آورد که اعتکاف خانه

در مسجد خانه اعتدیه در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نمایان

'نقد' ردیف بقدری مقرر نشود است چه آن مکان موضح نیاز
 اوست پس اقتضای آن برای نیازی آنجاست معتقد خواهد شد
 و مستبعد آنکه اعتدال کف کند و باید که از مسجد بیرون
 فرود مشعر بر آبی بول و غایط یا برای نیازی جمعه اما بیرون رفتن
 از مسجد بر روی آب برای حاجت بجهت آن روا است که عایشه
 صدیقه زنی روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون فرمود
 از مکان اعتکاف خود مشعر بر آبی دفع حاجت بشری و بجهت
 آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون
 رفتن از مسجد برای آن ضرور است خروج از مسجد برای
 آبی حاجت مستثنی است و لیکن باید که بعد از فراغت از بول و
 غایط و استنجاء از رفتن نکند. بیرون مسجد نیز برای آنکه بنا بر
 ضرورت تالیف میشود پس آن بقدری ضرورتی است و بیرون اما
 بیرون رفتن او برای نیازی جمعه پس بجهت آن نیست که نیازی
 جمعه شد از آنرا هم حواشی انسان است و وقوع آن معلوم
 است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نیازی جمعه
 شکند اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
 کند در مسجد جامع و علیای ما میگوید که اعتکاف در

در مسجد مشروح است و هر نگاه شروع در اعتکاف است و هر
گشت دم مسجدی پس ضرورتاً نیاز جمعه نیاج نخواهد کرد و بدین
مقتضی ویران از این مسجد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
نیاز جمعه برون شود و این مسجد بعد از وقت زوال از مراجع خطاب
شده برای نیام جمعه متوجه می شود و بعد از وقت زوال و انصراف
همگان آمده و می باشد از مسجد جامع باید که برون شود از مسجد
خود و رفتنکه میکی باشد و برار مسجدی در مسجد جامع دم وقت
نیما و جمعه * مسلمان * بعد از رسیدن دم مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نیاز گذارد چهار رکعت و دو رکعت
تکبیر الی مسجد و بعد از نیاز جمعه چهار رکعت باشد رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نیاز جمعه
و این سنت گذاردن و برار است در مسجد جامع در
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
است و باید بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع رکعت نماید و زیاده
از این در اشیا باشد نماید و همچنین اگر زیاده از این

و باید در اینجا اعتکاف او فاسد نمیگردد و زیرا که
 مسجد جامع نیز موضوع اعتکاف است ولیکن زیاد از این
 محکم نیست و در این مسجد نیز معتکف است زیرا که
 او التزام نموده است که این اعتکاف را در یک مسجد پس
 بیاورد، آنرا در دو مسجد تمام نکند و چون ضرورت * مسئله ۶ *
 اکثر اعتکاف کنندگان از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
 شود بخیر و راعتکاف او فاسد میگردد نزد ائمه احناف و حنبلیه
 و مختلف شدن منافقین اعتکاف و هر دو موافق قیاس است
 و ائمه احناف و حنبلیه گفته اند که بابت بیرون شدن از مسجد
 اعتکاف او فاسد نمیگردد و معتد و قتیقه زیاد از نصف روز
 میگذرد و بیرون مسجد و این بنا بر استصحاب است و وجه
 آن این است که خروج از مسجد هر معنی که را عفو است برای دفع
 صرح و قتیقه آن خروج و زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
 از آن قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ *
 اعتکاف گفته را باید که به خور و بیترشد در مکان اعتکاف خود
 بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نموده مگر مسجد
 و بیرون آن که دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای

آن میزدون رفتی از مسجد ضرر نیست * مسئله ۸ * مضایقه
 نیست معتکف را که خربید و فر وقت نباید در مسجد بی اینکه
 و بیع حاضر نباید بر آنچه او فکاهی محتاج میشود بسوی خریدن
 و فروختن بسبب آنکه کسی نمیتواند نیست که برای وی
 سرانجام اینکار نباید و فم اکتفا اند که حاضر کردن
 و بیع برای فروختن و خریدن در مسجد و حکم است از بی آنچه
 مسجد خاصا برای خدا ایتعالی شکره اندیشه شده است و در
 حاضر فروختن و بیع در مسجد مسجد بآن مشغول و بیکر ده
 * مسئله ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد
 مکروه است زیرا چه پیشتر صلح فرموده است که دور داری
 مسجد خود را از بیافغان خود و از بیع و شرای خود * مسئله ۱۰ *
 معتکف را باید که بداند آنکه حکم نباید و التزام خاموشی
 نکنند چه آنکه مکروه است از بی آنچه روا نه و حکوت عبادت نیست
 هر دین و شریعت معتکف و ایستادن و گفتن که از قبیل شکناس
 است از آن احترام نباید * مسئله ۱۱ * معتکف را وطنی
 کردن حرام است زیرا چه خدا ایتعالی در قرآن
 میفرماید که شما یا زنان مباشرت میکنند در حالیکه

مستکف باشد در مسجد ها و همچنین حرام است مس کردن
و بوسه کشیدن زیرا چه این هر دو نیز دواعی وطی است اعنی
باعث میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مساندن و وطی
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحاً پس منع است باعث و داعی
آن که پس و بوسه است سوال و طی در حالت روزه حرام است
پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است و جماع منافی آن
است لهذا جماع در آن منع است ضمناً و تبعاً و نهی صریح در آن
وارد است و آنچه منع میشود ضمناً پس دواعی آن هر حکم آن
شکر دانیده نمیشود * مسأله ۱۲ * مستکف اکثر جماع
مکیده در شب یا در روز عیبه یا بفراش شبی اعتکاف او باطل
میشود زیرا چه شب نیز مکمل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه و حالت اعتکاف باعث نپا داشتن آنست پس فراوشی
در آن عذر شمرده نمیشود * مسأله ۱۳ * اکثر مستکفین
جماع کند در غیر قریح و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
نپاید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه

آن در معنی جهاج است لهذا بسبب آن روزه میشکند و اگر
بسبب جهاج مذکور و بوبر و مس انزال نشود پس این چیزها
اگر چه در یمن صورت نیز حرام است ولی بسبب آن اعتکاف
مستحب میشود زیرا چه این چیزها در یمن صورت در معنی جهاج
نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند * و در این مورد
شخصی اعتکاف کند روز را در شود واجب اگر داند بسبب
نذر پس لازم میشود اعتکاف آن روز تا مع نیاید آن زیاده
ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روزه
ها است و جهت آنکه همه اوقات چه روز و چه شب قابل اعتکاف
است بخلاف روزه چه بنای آن بر تنایع نیست و نیز لازم میشود
بر او تنایع اخیری لازم میشود که اعتکاف بنایع در آن روزها
ولی در این اگر چه شرط آن نکرده باشد برای چه بنای اعتکاف
بر تنایع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر
روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روز آن روزها
و تنایع در آن واجب نمیشود مگر و تنایع تصریح نیاید یا نه
نذر خود و اگر در صورت مذکور شده صریحاً گویند که این روزها
نقلاً صحیح است برای چه او آمده در اسلام حقیقت آن را

مسئله ۵۰ * افکر واجب کرد اند شخص بی بردن خود
اعتکاف دور و را لازم میشود بر او اعتکاف آن دور و را
شبهای آن و این ظاهر روایت است و ابو یوسف در حقیقت گفته شب
اول در آن داخل نمیشود و بر آنچه تشبیه غیر جمع است و شبی شده و
میان آن دور و را است پس آن داخل است تا اتصال و تنافی حاصل شود
چه بنای اعتکاف بر آن است و وجه ظاهر روایت این است که
در تشبیه معنی جمع منعکف است پس در حکم جمع گردانیده
خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت و الله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در
شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم توقف
بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه
بیان آن خواهد آمد الشارح اله تعالی * مسئله ۵۱ * حج فرض است
بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر
باشد بر همراه راحله یعنی زاد راه و سوار بر در حالیکه این هر دو را
باشد از مسکن و از چیزی که ضروری و در کار است انسان را چون
جامه بدن و خاوم و اثاث البیت و هم نماید یا شد از نفقه عیال

اوقات آن زمان که مراجعت نماید و باز آید بخانه خود و معهود
 این طریق نیز شرط است و این طریق عبارت است از اینکه
 سالامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکر راه دور یا
 باشد که آنرا بحر میگویند پس باین عذر است مانند خوف
 راه و هرگاه آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و بحرون
 پس آن مانع استطاعت نیست گنادر قاضی خان نقل از جامع
 صغیر و باید دانست که فرصت حج ثابت است بآیه قرآن *
 بعد از تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
 حج خانه کعبه * مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در ثبامی
 و هر یک مرتبه بجهت آنکه شخصی بر سیده بود از بعضی بر علم که آیا حج
 در هر سال فرض میشود یا در ثبامی و هر یک مرتبه فرموده که نه بلکه یکبار و
 فرض است و زیاده از آن نقل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
 کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
 و بعد از آن باید دانست که نزد ائمه بوسیله روح الهی حج واجب
 است بر سبیل قوراعنی و رسالیکه شرايط مذکوره یافته شود
 و رحق کسی پس واجب میشود که او فوراً در آن سال ادای
 حج نماید و تاخیر نماید تا سال دیگر و آنچه از ابد حجتی را روح

ضروریست دلالت میکنند براینکه قول او در وقت قول ایی یوسنت
 روح است و نزد معصوم و شافعی روح واجب آن بر سبیل تراخی است
 نه بر سبیل فور زیرا چه حج هر تپامنی غیر یکمرتبه فرض است
 پس تپامنی حج در حقیقت بهتر از وقت تپناز است در حقیقت
 و بر انسان واجب نیست که نماز در اول وقت آن ادا نماید
 بلکه واجب است ادای نماز در هر زمانی که وقت آن خواهد بود
 اول خواهد در آخر و چه قول ثانیه حج روح ایی است که ادای حج
 مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از
 شوال و ذی القعدة و روزه و ذی الحجه و موت در مدت یکسال
 قادر نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
 که مرگ پیش آید و ادای حج میسر نشود بنا بر آن واجب
 نگردد انیده شدن ادای حج بر سبیل فور احتیاطا لهذا تعجیل آن
 بعد از تکلیف شریفا افضل است با تغافل همه بخلایف وقت نیاز
 چه موت در مثل آن قادر است و باید دانست که وجه اشتراک بحریت
 این است که پیچیده معلوم فرموده است که ینده افکرده حج نماید
 و بعد از این آزاد کرده شود پس حج فرض بر او لازم میگردد و وجه
 اشتراک با بلوغ یکی این است که پیچیده معلوم فرموده است که

اگر کسی حج نپایند و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرض بر وی لازم
 می آید و دوم این است که حج عبادت است و هیچ عبادت
 بر صبی واجب نیست و هیچ عبادت عقل شرط است چه تکلیف شرعی
 بدون آن صحیح نمیشود و هیچ عبادتی صحت بدون شرط است زیرا چه
 بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس قایم
 اشکری باید که رفاقت او نماید و سفر و هم زانو
 واحد باشد و بر حج واجب نمیشود بر او نزدایب تکلیف شرعی
 و از ادای عبادت روح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الملوک
 گذرانده است و در کتاب جا مانده از ابیحنیفه روح مریض است که
 بر صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا چه او صاحب
 استطاعت است پس عیب غیر پس او مانده صاحب استطاعت است
 پس بر او حج واجب است و از مکه دوری مریض است که بر جا مانده مذکور
 حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود بر ادای آن قادر نیست
 بخلاف آنکه بپایان چه اگر کسی را نیت کند و بر او بذات خود ادای
 حج مینماید پس او مانده نیت کننده را است و باید دانست که
 نیت او را حلال که شرط وجوب حج است عبارت از آنست که قادر باشد
 بر آن مقدور سال که بآن سفر آید یا نشود و حکم آنست

و سبیل را و یک راس شتر یا یک بار یا دو هم قادی باشد بر متد آن
 مالی که نفقه کند آن را در آمد و رخت و این قدرت شرط است
 به جهت آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی پرسید که استطاعت بر ادائیج
 چه چیز است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زاد و راحله است پس
 آنکه شخص صریحاً قادی باشد بر کرایه کوفتن سواری بشرکت
 یا بنطور که سوار شوند بر آن دو کس نوبت بنوبت پس بر شخص
 مذکور حج واجب نمیشود زیرا که بآن قدرت قادی و نه بشوهر
 بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاد و راحله زاید
 باشد از مسکن و از چیزی که ضرور و درکار است چون خادم
 برانات الیه و جسامه بدن و نیز آنچه این چیزها مشغول است
 به حاجت اصلی و نیز شرط است که زاید شدن از نفقه عیال او
 تا آن زمان که باز آید نیز آنچه نفقه حاق و با است
 و حاق عیال مقدم است بر حاق شرع یا مضر شرع قال ... تعالی وقد
 فصل لکم ما حرّم علیکم الا ما اضطررتم الیه احسن تحقیق بیان نمود
 نزد ابرامی شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتی که مضطر
 شوید بسوی آن حرام گذاردن عیال و باید دانست که راحله
 برای وجوب حج شرط نیست در حاق اهل سکه و در حاق کسانیکه

بگره آن سکونت دارند زیرا چه آنها را مشقت زیاد و لاحظه
 نمیشود در ادای حج پیش رفتن برای حج در حقیقت آنها مسا هستند
 رفتن است برای آنها از جهت و باید دانست که امن راه نیز شرط
 است زیرا چه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
 و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
 حج است زیرا چه استطاعت بدون امن راه تحقق نمیشود
 و این مورد نیست از ایجابیه روح و بعضی گفته اند که شرط ادای
 حج است نه شرط وجوب آن زیرا چه به غیر و با علم تفسیر استطاعت
 برادر و احله نبود است قاطع باید دانست که ثبوت این اختلاف
 آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بپیرد پیش از
 امن راه پس بنا بر قول اول و دوم واجب نیست و
 بنا بر قول دوم و وصیت مذکوره بر او واجب میشود * مریضه ۳۷ *
 در حق زن برای وجوب حج شرط است که مکرم او یا شوهر
 او هر ادا او باشد هر سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
 بغير مکرم و شوهر و قتی که میان او و میان مکرم مسافت
 سه روز باشد و شافعی رح گفتست که زن را حج کردن
 جایز است رقیب که در قافله باشد و همراه او زنان سالک

و اینکه باشند چه درین هنگام این زن قتنه حاصل است
 بسبب رفقا و دلیل علمای مابکی این است که پیغمبر صلعم فرمود
 است ؟ هیچ ننگی زن منکر هجره مکرم و دوم این است که بدون
 قتنه ایست در حق زن و بسبب هجره شدن زن نان
 در نان قتنه زیاد میشود لهذا در این است زن را که خلوت
 نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
 مکرم مسافت کم آن سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر
 مسافت پیغمبر مکرم مباح است * مسافت کم * اگر مکرم زن
 همراه او باشد در سفر هیچ پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید
 از رفتن برای حج و شافعی رح گفت است که ویرا میرسد که منع
 نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای ... همراه مکرم مقصود
 شوهر قوت میشود و دلیل علیت نیز ... این است که چنانچه شوهر ظاهر
 نمیشود در حق قرائض و حج از قرائض است چنانکه اگر زن برای
 حج نفل رود همراه مکرم پس شوهر را نمیرسد که منع نماید آنرا
 و باید دانست که اگر مکرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند
 که در اینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه
 شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسافت کم * زن را میرسد

که همراه هم معمر بسفر حج رود و فکر همراه معمر میکند و بداند
 باشد زیرا که در اعتقاد او میباید است ویرا که نکاح کند آن
 زن را و همچنین معمر میگوید صبی یا منکحون است همراه
 او متع است زیرا که آنها نیز میتوانند که میباید نقلت زن را بکنند
 از قنیه * مسئله ۴ * صبی که به جهت شهوت سر سبیده یا سر بر ترا
 افتاده است و در آن زمان است و در آنکه معمر میگوید در آن زمان معمر
 * مسئله ۷ * زنیکه بسفر حج رود همراه معمر و در آن زمان
 آن معمر بر وی است زیرا که آن زن با و نوسال گذشته است
 در ادای حج و باید دانست که علیها را اختلاف است در آنکه
 همراه معمر در حق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای
 آنست چنانچه اختلاف است در این راه * مسئله ۸ *
 اگر صبی که احرام الیه و بعد از آن بالغ شود و به آن احرام
 مناسک حج تمام نیابد پس باین حج حج فرض ادای نمیشود
 زیرا که احرام او معتقد شد است بر بنی ادای نعل پس آن احرام
 برای ادای فرض نشا و هفت گشت و همچنین اگر بینه احرام تمام
 نیابد و بعد از آن آزاد کرده شود و به آن احرام تمام نیابد
 نباید پس باین حج حج فرض ادای نمیشود بدلیل منکحون و بدی

مذکور اگر بعد از بلوغ تکلیف باشد احرام نیاید پیش از وقوف
 بر ذات و نیت هیچ فرض نیاید هیچ قرض او جایز میشود و بنده
 مذکور اگر چنین نیاید هیچ قرض او جایز نشده و اگر چه
 اسیر باشد نفل بر صبیحه مذکور لازم نبوده چه صبیحه اهل است احرام
 نیست و بنده مذکور را اگر احرام هیچ نفل لازم شده است و چه
 جایز نیست که سحرچ شود از آن پس شروع نمودن هر غیر
 والله اعلم

قصه در بیان مواعیت مواعیت جمع میقات
 است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسان را که تکلیف و نیاید
 از آن و پیش رو و غیر احرام و آن پنج است یکی برای
 اهل مدینه منوره و آن موضع است که نام آن ذوالکلیفه است
 و دوم برای اهل عراق که نام آن ذات غرق است و سیوم
 برای اهل شام که نام آن جکفه است و ضم حیم و سکون حا
 و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن
 که نام آن یلیام است و همچنین بیان نموده است پنج پر صاع این
 مواعیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که
 قاضی احرام از مواعیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از موافقت مذکور پس آن جایز است یا لا تغایب * مسئله ۱ *
 اتفاقی هر گاه بر سه مورد فوق مذکور قصد دخول مکه
 واجب است بر او که اگر اجماع نماید دعاء مقصود او در بیابان
 باشد یا نباشد و این نزد علمای ما است و بر آنست که اتفاقی
 آن را گویند که مسکن او خارج موافقت باست چون
 اهل کوفه و بصره و غیره مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است که تجاوز نکند کسی از میقات مشکر در حالیکه
 مکرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
 معطیه است پس در آن تاجر و غیره کننده و غیره برابر است
 * مسئله ۲ * کسانی که داخل میقات اند جایز است آنها را
 که در مکه بمانند و غیره احرام چه آنها را آن حاجت است زیرا چه
 آنها را هر چه میسر و نه و در واجب کفر دانیدن احرام برای
 هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
 اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه در آمدن در آن و غیر احرام
 جایز است همچنین جایز است هر کس آنرا که داخل میقات
 اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه در این صورت
 آنها را در آمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیرا چه قصد

حج احیاناً می شود پس در واجب کردن آن به این احرام برای حج
 حرج لازم نمی آید * مسأله ۳۰ * اگر کسی مقدم از او واقیت
 مذکوره احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدا تعالی
 فرموده است در قرآن **لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِی الْحَجِّ اِنْ کُنْتُمْ مَرَضًا** و اتمام آن
 به احوال است از آنکه احرام آن کند انسان از خانه خود و جنب
 گرفته اند **وَابِیْ مَسْعُودٍ رَضِیَ عَنْهُ** * مسأله ۳۱ * افضل این
 است که انسان مقدم از محلات احرام حج نماید بجهت آنکه
 اتمام حج بآن تفسیر نبوده است چنانچه مذکور شد او
 کفایه و ابی مسعود رضی و بجهت آنکه مشقت در آن زیاد است
 و هم تعظم خانه خدا در آن زیاده است و از این جهت
 موردست * نذر هم احرام از مباحات افضل نیست مگر انسان
 را مکر و تنبیه ارفاد رساند بر آنکه در محظورات حج نیفتد
 و مراد از محظورات است حج آن چیزها است که از کتاب
 آن محرم را منع است چون قتل صید **مَنْ قَتَلَ صَبْرًا** *
 کسیکه داخل مواقیب مذکوره است پس میقات او
 و من محل است که واقع شد است میان مواقیب و میان حرم
 زیرا چه جایز است ویرا که از خانه خود احرام نماید از میقات

ثا حرم مکان واحد است * مسئله ۴ * کسیکه در مکه است
پس میقات او برای حج زمره، حرام است و برای عمره از همین محل باجهت
آنکه بجهت صلعم امر کرده است مراصعاً بحد خود و آن با اینکه
احرام حج نموده از جوف مکه و امر کرده و
رض را با اینکه عایشه رض را نه تنعیم برد تا او را انجا احوال
شده و در اقامت و تنعم موضعی است در غرض از او باجهت آنکه
ادای حج در عرفات است و عرفات در ترسی محل واقع است پس از آن
آن از احرام کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متعلق شود و غیره در حرم
ادانمیه میشود پس احرام آن از همین محل خواهد شد تا نوعی
از سفر متعلق شود و لیکن احرام نبودن برای عمره در مواضع
تنعیم افضل است بجهت آنکه بجهت صلعم عایشه رض را بآن امر
کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *
هرگاه خواهد انسان که احرام نیاید بایده که غسل یا وضو کند
و غسل افضل است باجهت آنکه مکه مرده است که بجهت صلعم غسه
بگرد است برای احرام ولیکن هرگاه این غسل برای نظافت است
حتی که حایض را نیز در حالت حیض بآن امر کرده است اگر چه

باین غسل غسل قرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن میشود
چنانچه در جبهه و لیکن غسل اقل است چه بسبب آن نظاک
و وجه احسن حاصل میشود و نیز بجهت این که اگر وضو را اختیار نمود است
و بپوشیدن لباس و غیره باید که بپوشد و جامه را نپوشد یا مستعمل
و لیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و از آن است
بجهت آنکه بپوشیدن جامه در وقت انحراف ردا و از رپوشیدن است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است و رختها مکرم
و مستعمل و دفع کرم میباید و سردی ضروری است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و از آنرا و باید دانست که اگر هر دو جامه نپوشد
لا غسل است چه در جامه نوظهور است و بی شبهه است و بعد از آن باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید آنکه و بپوشد و همین
مشهور است و این مکرمه روح مریست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است و قبیح است که استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
کین آن با قبیح ماند و همین قول امام مالک و شافعی است
نیز بر آنچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
نخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مریست که گفت
هائیکه رض که ما اش خوشبو میکنیم پس برین رسول خدا صلعم برای

احرام بر تن از احرام و اثر آن بعد از احرام بدو بشناسنی و پاره آن
 باقی میماند و جزا بر دست است که استعمال آن شود و بعد از احرام
 منع است و اما آنکه در وقت او باقیست بعد از احرام از
 خوشبو نگیدن استعمال آن نموده است پیش از احرام
 است بجهت اتصال آن به بدن و در وقت او باقیست از احرام آن
 جدا است و تا به آن دست نرسد اگر پیش از احرام پیش از
 احرام جامه دوخته را بپوشاند در بدن او بعد از احرام تا به آن دست
 نرسد حتی که اگر چنین نپوشد محرم بر او چیزی آن لازم می آید چه آن
 چنان مشهوره می باشد که بعد از احرام پوشیده است آن
 را اگر در آن جای نپوشد او را باید که در وقت او باقیست از احرام
 بجهت آنکه هر وقت که پیش از احرام در وقت او باقیست از احرام
 نیاز ندارد در وقت احرام و بعد از آن دایم و وقت احرام گذرد
 و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی
 یعنی بار خدا یا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبول
 فرما آن را از من و اگر آن را می خواهی در نمازهای مستحبه و نمازهای
 متداین می شود و خالص از مشقت های باشد عادت پس از احرام
 آسانی آن بخواند و در آنجا که خواند این دعا خواند و در آنجا

وقت آن نسیان اندک است و از روی عادت ادای آن در وقت
 بیکر آن نسیان است و بعد از آن در عقب نیاز تلبیه بشکوی
 آنست که بپایه بر سر تمام تلبیه که سه مرتبه عتب نیاز و اگر بعد
 از سوار شدن بر مراحله خود تلبیه بگوید جایز است و لیکن تلبیه
 که پیش از نیاز افضل است و این سوا قبل از تغییر صلعم است
 بر پایه دانسیا که اگر انسان کلمه از او حج گذارد باید که
 در تلبیه خود نیت حج کند زیرا که حج عبادت است و عبادات
 نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید اللهم ابیک
 اللهم لا شریک لک ابیک ان العصبه والنعمة لک والملك لا شریک
 لک و باید دانست که در این الکبه ان یکسر نه زما است نه یزما
 آن ناچهار شهر به مسنانه شود و راجع مدخل ان بیست و نه روز
 صیغه جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت
 و های خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور و نباید که هتج یکی
 از این کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا که این منقول است
 و اتفاق جمیع را و بان پس از آن کم نباید کرد و اگر چه در
 بران نباد بشکوی جایز است و نزد شافعی رح زیادتی در آن
 جایز نیست بنا بر یکروایت و او میگوید که تلبیه مانند اذان

و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علیای ما یکی این است که بعضی
 از اصحاب جلیل الشان چون عید الله ابن مسعود و ابن عمر و ابن
 عمره رضی الله عندهم زیاده نبودند هر مقداری منقول از رسول خدا صلعم
 و دوم آنکه مقصود از تلبیه ثنائی حمد ایت الهی و انبیا بوده باشد
 است پس زیاده نبودن در آن منع نیست و شریکاء تلبیه در حدیث
 نیست حج پس اوستحرم شد * میباید * میباید * میباید * میباید
 تلبیه در شروع احرام مبتدئ نمیشود زیرا چه اگر اوستحرم بود ای
 حج است پس ذکر آن ضرر است چنانچه شروع در تکبیر به زبان
 مبتدئ نمیشود بجز ذکر تکبیر و تکبیر به * میباید * شروع در
 احرام حج صحیح نمیشود بجز ذکر بگرسوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
 باشد که بآن تعظیم قصد نباشد * میباید * خواه فارسی باشد آن ذکر یا
 عربی و همین مشهور است از علمای ماک و باید دانست که نزدایی
 در سبب تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و هیچچنین نزد
 مکبر در سبب بلفظ عربی جایز نیست و در اینجا ابو یوسف و مکبر
 در هر دو جایز داشته اند احرام حج را بغير تلبیه بهر ذکر خواه عربی
 باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز را ایشان این است
 که در نماز بلفظ عربی و سبب است به نسبت سبب نماز حقی که

و باین وجه غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بکشتن شمشیر بر تازی
 قایم مقام ذکر میشود پس هیچکدام از اینها مستحب است و تلبیه قایم
 مقام تلبیه خواهد شد اگر چه آن دو ذکر بزمان فارسی باشد
 * مسئله ۲ * محرم را با برکت
 در میان کاندلار و بزرگان بیکدیگر از آن
 قریح حکم است بخدا یا تعالی چون رقت و فسوق و جدال و پیراچه
 خدا را بیهوشی در قرآن مجید فرموده است که تو میبینی وقت و نیست
 فسوق و نیست جدال و هیچ و مراد از بین نقری نیست و باید دانست
 که مراد از رقت جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در
 حضور زنان و مراد از فسوق و معاصی است و ارتکاب معاصی اگر چه
 همیشه حرام است از حیثین در حالت احرام باشد حرام است و مراد از
 جدال این است - که ادله ندارد یا رخنه خود و در کتاف اند
 که عبارت است از مجادله مشرکان در تفرقه هم وقت حج و تاخیر آن
 * مسئله ۳ * محرم را روا نیست که قتل کند یا صید را از پیراچه
 خدا یا تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل نکند صید را در حالیکه
 شما محرم باشید و هیچکدام را روا نیست ویرا که اشاره سالانیت
 کند کسی را بسوی صید بجهت آنکه هر دو نیست از این قلاده (ش) که
 در آن کرده بود ثور و خر را در حالیکه او حلال بود اعنی عینی محرم و

هاران و محرم بودند پس پیغمبر صلعم پیرسید از یاران او آید اشاره
 کرده این آیه دلالت کرده بر این شهادت یا اعانت کرده آید شهادت
 پس گفتند آنکه نه پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است و محرم
 آن صید را و بجای آنکه اشاره دلالت بر صید او است
 است از صید چه صید و وحشت و در و ز و خود ام چشمه یاد امن می
 باشد * مسئله ۴ * پوشیدن پیراهن و دستار
 و موزه محرم را و ان نیست ولیکن اگر نیاید نعلن پس درین
 هنگام موزه را از زمین کعب برید و بجای نعل پوشد و مراد از
 کعب در اینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراب
 نعل بسته میشود و شتانک مراد نیست و این بذاب و روایت هشام
 است از مکین روح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
 از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرمود است که اکثر
 محرم نیاید نعلن را پس باید که ببرد در موزه را از زمین کعب
 و بپوشد آن را بجای نعلن * مسئله ۷ * محرم را و ان نیست
 که سر و روی خود را بپوشد و شانه و من و شانه است که پوشیدن روی
 جایز است در حنفی مرد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که احرام
 مود در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل عای

ما بکس این است که مکرر موقت کفر در عهد رسالت خود

صلعم پس فرمود پیشتر صلعم در وقت او مکرر دما که میوشید

۹۴۰ او را سر او را از پیراچه او در روز قیامت کینه کوین

از او رخصت

شواهد بر خورست از گور خود صلعم این است که زن در حالت

احرام روی خود را نمی پوشید بلکه او میباید روی خود را

پا وجودی که در و از رستی روی زن خوف قتل است پس مرد را

بطریق اولی روی واداشتن جایز خواهد بود و حدیثی که آورده است

آنرا شافعی مرجع پس مراد از آن بیان فرق است میان مره و زن

در پوشیدن این سر یعنی زن را جایز است پوشیدن سر و مرد را جایز

نیست ۹۴۱ صلعم را استماع الی و پیشروانیت عمر را چه

پیشتر صلعم فرمود است که حج کنند را باید که زاهد و پرهیزگار

موی باشد و هم در بدن او چرک باشد و هیچکس نباید ویراک

در بدن یا در موی استعمال روغن کند و غیره نباید بجهت

حدیث مذکور و هیچکس نباید که حالت نکند موی سر را و نه

موی بدن را نیز چه خدا ایتعالی در قرآن مجید فرمود است که

ملاقات نکنید سرهای خود را تا آخر آیت و هیچکس نباید که قصر

نکند بدن خود را بجهت آنکه قصر در معنی ملاقات است بجهت آنکه

پس آن مانده خانه است * مسند ۱۱ * اگر محرم در خلعت شود زیر
 سر این ده های کعبه پس در آن مقایقه نیست اگر آن پرده بسر روی
 او چسبیده نشود زیرا که او در این صورت محض در سایه آن آرام
 گرفته است و این در حق از مضایقه نیست * مسند ۱۲ * اگر
 محرم در کعبه خود همچنان زبده پند پس در آن مضایقه نیست
 و امام مالک در کعبه است که این مکروه است اگر در آن همچنان
 نفته دیگر باشد زیرا که در این صورت دیگر از مضایقه نیست زیرا که
 نفته دیگر را بردارد و دلیل علی این است که بستی همچنان
 در کعبه در معنی پوشیدن جامه دوخته نیست و هرگاه چنان
 شد پس بومی نفته بود در آن و نبوی آن هم ویر است * مسند ۱۳ *
 محرم را نباید که بشوید در روی سرورش خود را بتخطی بجهت
 آنکه این نوعی از خردی است و بجهت آنکه خدایی میکشد
 پیش را که در روی سرور باشد * مسند ۱۴ * محرم را نباید که
 تلبیه بسیار بگوید در پس نیاز و در هر وقت که در زمین بماند
 یا لارود یا ثروته آید در زمین بستی یا ملاقات کند یا شتر
 و اران و در وقت صبح تلبیه اکثر بگوید زیرا که اصحاب
 پیغمبر صلعم در این اوقات واحوال تلبیه میکشیدند و باید دانست

که تلبیه در آن حرام مانده تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه بگوید در وقت انتظار و در آن احوالی که باید که
تلبیه بآواز بلند بگوید زیر آچه پیشتر صلعم فرمود است که
افضل حج حج و شج است و حج عبارت است از گفتن تلبیه یا و آن
بلند و شج عبارت است از رویتن خون قر یا نیا * و در مسجد
هر گاه خواهد مخرم که داخل شود در مسجد باید که ابتدا
کعبه از مسجد حرام بجهت آنکه هر ویست که رسول خدا
صلعم هر گاه میخواست که در آنکه داخل شود اولاً در مسجد
حرام داخل میشد و بجهت آنکه مقصود از یارت خانه کعبه
است و آن در مسجد حرام واقع است باید دانست که در روز
و شب هر روز تلبیه خواهد مخرم در آنکه داخل شود زیراچه برای داخل شدن
شهری اختصاص روز یا شب نیست * مسجد ۱۴ * مخرم
هر گاه بینه خانه کعبه را تکبیر و تهلیل بشنود و این
روز و تلبیه میکند میاید خانه کعبه را میفرستد بسم الله و الله اکبر
و معین و معین و معین معنی آنست دعا گوی را در وقت دیدن
خانه کعبه زیراچه اکثر دعا گوی مقرر و معین شود پس
در آن حضور و وقت تلبیه نمیشود ولیکن اکثر بختوانه دعا گوی را

که منقول است احسان است و بعد از آن بسایه داشت که ابتدا
 کنند حکمرا سود یا بنظر که منقول شود بسوی آن و آنکه بعد
 تهلل بنکویید به جهت آنکه مر و نیست که پیغمبر صلعم حقان کرد
 است و درین تدبیر و تهلل دستها بردارد چنانچه هر تکبیر
 تحریک نیاز بر میدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 دستها برداشته نمی شود مگر در ~~موضع~~ موضع یکی از این
 موضع است و نیز باید که استلام حکمرا سود نیساید اعنی بوسه
 دهد حکمرا سود را اگر میسر شود بی آنکه ابتدا رسد کسی را
 به جهت آنکه مر و نیست که پیغمبر صلعم بوسه داد حکمرا سود را
 یا بنظر که هر دو لب و بارک را نهاد بر حکمرا سود و درین
 که تو مرد قوی هستی پس در احوال و مصداقست ممکن تان به بن را
 ابتدا نرسد ولیکن اگر فرصت یا بی بی آنکه ابتدا رسد کسی را
 پس بوسه دهد بر حکمرا سود و فکر نه متوجه شو بسوی آن و
 تکبیر و تهلل بنکویید به جهت آنکه بوسه دادن بر حکمرا سود
 سنت است و احتراز نبودن از این ای مسلمان واجب است و اگر
 به تنهایی باشد و بر آن مس نماید حکمرا سود را به چیزی که در دست
 وی است چنانچه شام و غیره که در دست وی باشد و بوسه

از آن بپوشد آنرا پس باید که چنین کنند زیر آنچه سرویست
 که پیشتر بر صلعم طواف مانده که بعد کرد در حاکم سوار بوده
 بر پشت خود و بپوشد ^{مقدار} با حجر اسود و رکن پهلوانی یا بتاور
 که پس کرد آن را بپوشد و دست او بوده مانند چوگان
 که آن را مکتوبین میگویند و بپوشد داد بر مکتوبین مذکور و
 اگر اینهم نتراند باید که هتوجه شود بر سوی حجر اسود و تکبیر
 و تهلیل و حمد و در و به پیشتر صلعم بفرارند و بعد از آن طواف
 شروع کنند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه
 است و باید که پیش از شروع فرودن در طواف چهار خود را
 و بتاور بپوشد که جانب چپ آنرا بر مکتوب چپ خود اندازد
 و جانب راست آنرا از زیر بغل راست برآورده بر مکتوب چپ
 بیند از در این نوع چار و بپوشد و را اضلاع میگویند و بعد
 از آن هفت شود طواف نه بار در هر خانه کعبه و در آنچه
 سرویست که پیشتر بر صلعم بعد از اتمام حجر اسود و بتاور چهار
 بپوشد و از جانب راست خود با طواف شروع کرد و هفت شود طواف
 نه بار و باید که نسبت که رفتی از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
 بپوشد اسود در این را یک شود میگویند و باید که با طواف

نهایت از و رای حطیم و حطیم نام موضعی است که در آن ناودان
 است و آن جزوی از خانه کعبه است بجهت قول بیغیر صاعه
 در ده پست های شهر من که حطیم آن خانه کعبه است لهذا طواف
 نهوده میشود از و رای حطیم و اگر طواف کند کسی آن میان
 حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هر چند
 که حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در آنجا خود
 متوجه باشد بسوی حطیم فقط نه از جایز نمیشود زیرا چه قرصیت
 استقبل قبله در نهان از نص قرآن ثابت است پس سببه متوجه
 شدن بسوی حطیم این قرص است و آنچه شود احتیاطا زیرا چه از
 حدیث اتحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
 در طواف همین است که از و رای آن طواف نمایند و باید
 دانست که از چهارهفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل
 نماید و آن عبارت است از اینکه در اثناي رفتن بجهت آن هر دو
 یازوی خود را چنانچه میان زمین لیری و تیختر میرود میان دو صف
 بچنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
 و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صاعه
 تا قرآن شگفته بود نه که حقایق مدینه و هوای گرم آن اصحاب

یغیر صاعم را ضعیف و لاغر گردانید است ایندیشتر صاعم
 یا صاعاب خود حرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
 نماید تا جلالت و دلیلی آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
 آنها را ضعیف ندانند و بعد از زوال سبب مذکور نیز
 حکم رمل باقیمانده تا این زمان و در چهار شوط باقی رمل نکرده
 و بر این متکلف اند جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صاعم و باید
 دانست که از حج اسود تا به حجر اسود رمل باید کرد و همین
 است قول اثر رمل پیغمبر صاعم است پس اگر بسبب از حجام خوردن
 رمل کردن نتواند باید که استاده ماله و هویت که فرصت و
 روزه یا رمل نماید زیرا چه چیزی بدلتان نیست پس باید که
 استاده ماند حتی که بجای آن را بر وجه مستون بمخلاف
 استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
 که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
 حجر نماید اگر نتواند زیرا چه هر شوط از طواف به نواف
 پیگردن نیست پس چنانچه در شروع هر رکعت نواف
 تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
 نیست پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

آرد حمام مردم باید که بسوی حاکم اسود متوجه شد تا تکبیر
 و تهلیل بگوید چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکعتی یا نی
 نماید و این دعوت است در ظاهر و باینکه از مصطفی صرح مرویست که
 این سنت است و سوائی حاکم اسود و رکعتی یا نی چیز دیگر را استلام
 نکنند زیرا چه پیشتر صلعم بپوشیدن دور کسی را استلام می نمود
 و غیر آن را استلام نمی کرد و باید که ختم کند طواف را
 یا استلام حاکم اسود و بعد از آن بیاید نزد مقام ابراهیم عزم پس
 در آنجا دو شکافه کنار کند یا در هر جا که میسر شود آنرا مستحب
 عزم و این دو شکافه را جنب است نزد پاهای ما و شاهی روح می گوید
 که سنت است زیرا چه دلایل و حوایج آن یا قه نیستند و دلایل
 پاهای ما این است که پیشتر صلعم بپوشیده ام فرمود است که طواف
 کننده را باید که بعد از طواف نودین شفت شود و شکافه
 از آنپایند و صیقل امر بر ای و حوایج است و باید که بعد از آن گذاردن
 دو شکافه مذکور عود کند بسوی حاکم اسود در پیش آن را
 زیرا چه مرویست که پیشتر صلعم چنین کرد است و کلیه این سنت
 که در طوافیکه بعد از آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی
 حاکم اسود میواید زیرا چه هر شکافه شریع طواف یا استلام حاکم

موجب شد پس هر چنان شروع سالی نیز با ستلام خوار شد بود بشکلا قسم
 طوافی که بعد آن سعی نمود و بیاید دانست که این طوافی که
 مذکور شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التَّحِیَّةَ
 میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
 و نزد امام مالک زوج واجب است زیرا چه پیش از هر نماز بعد از آن میفرمود
 است که هر که بیاید سرخانه کعبه را پس باید که طواف التَّحِیَّةَ
 نماید و دلیل علمای ما این است که بعد از آن در قرآن مجید
 امر کرده است بطواف خانه کعبه و طوافی که زیارت از این امر است
 یا جماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تقدیر
 نیست تا طواف دیگر سواي طواف زیارت فرزند شود و حدیثی که
 دلیل آورد است آنرا امام مالک زوج بر وجوب طواف قدوم
 دلالت میکند بر اینکه طواف قدوم مستحب است زیرا چه در
 حدیث مذکور پیش از صلح آن را طواف التَّحِیَّةَ نام نهاده است و
 باید دانست که در حجاب اهل مکة طواف قدوم سنت و واجب
 نیست زیرا چه طواف قدوم در حجاب کسی سنت است که قدوم
 نماید از جای دیگر بیاید برای حج و قدوم در حجاب آنها
 مستحب نیست چه آنها در مکة مکرمه نیستند در این * مسئله ۱۷ *

بعد از طواف قدوم بسوی جبل صفا رود و بالای آن رود
و بعد از آن، متوجه شود بسوی خانه کعبه و تکبیر و تهلیل و درود
بر بقیع بر صلعم بشکویند و دست‌ها بر داره و از خدا بطلب
نمایند خود را بخوانند و بگویند که بگویم صلعم چنین کرده است
و بگویند که نماز درود مقدم از دعا گفته میشود تا پس از آن
دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
میشود در دعاها که خوانده میشود در جامی دیگر و دست‌ها
برداشتنی برای دعا سنت دعا است و باید دانست که بالای
جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظارت آید زیرا چه قصه
از رفتن بسای آن متوجه شدن است بسوی خانه کعبه
و در آنجا ۱۸ مترم مستعار است در اینکه از هر دره
مساجد حرام که خوانند و درون رود بسوی صفا و بگویم صلعم از
دره ای بیتی مستحکم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه
در آنجا مذکوره قریب نه است بسوی صفا به نسبت دروازه‌های
آن بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و باید دانست
این بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در آنجا نزد آید
در مشی نهاده و از آنجا راه با سهنگی و آرام تا آنکه

برسد به شعیب که آنرا بیان دادی میگویند و اینها در بین شروع
 کنند و پیوسته رود آنقدر مسافت که میان میلینی اخضرین واقع
 شد است و بعد از آن با هستگی و آرام میشی نباید تا آنکه
 پیروه رسد پس صعود نباید بالای پیروه و همایا گوید که پس لای
 صفا کرده بود اینجا هم نباید و باز از سر و بالا بشوی صفا رود
 و همایان هفت شوط نباید زیرا چه سرویست که پیغمبر صلعم چنین
 کرده است و باید که ابتدا نباید از صفا و تا پیروه رود و این را یک
 شرط میگویند و در هوشوط ازین هفت شوط در بیان دادی بدو
 بجهت آنکه سرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است و باید دانست
 که ابتدا کرده نمیشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
 فرمود است که ابتدا کنید بجهت یک و آنکه آن ابتدا نمود است
 خدا ایتعالی در قرآن مجید و در قرآن مجید ابتدا این کس
 صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا و سروه واجب است
 و رکن حج نیست و این را سعی میان صفا و سروه میگویند و شافعی
 و حنفیست که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است
 که خدا ایتعالی مکشوب کرد است اعنی واجب خدا نهد است
 و رکن سعی نه و در میان صفا و سروه پس سعی نباید و لیل علیها ما

این است که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست
 بر کسی که طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند بر اینکه
 سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
 نموده میشود در امر مباح پس نتیجه رکبیت و وجوب آن از این ثابت
 میشود ولیکن علمای ما قایل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیث
 مذکور چه آن دلیل است ظنی و از آن وجوب ثابت میشود نه رکبیت
 و معنی مکتوبیت که در حدیث مذکور است مکتوب
 استند بر این است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
 گردد شد بر شما و قسم که پیش آید یکی از شما را موت تا آن
 آید و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
 بمحلات احرام زبیرا چه او احرام حج نبود است پس پیش از تقسام
 کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
 اقامت مینماید هر وقت که خواهد طواف خانه کعبه نماید زبیرا چه
 طواف خانه کعبه مانند نیاز است چه به غیر صلعم فرمود است
 که طواف خانه کعبه به نذر است و نیاز کار نیک و مشروع است
 پس هر چه طواف خانه کعبه ولیکن در عقب این طوافها سعی
 نماید کرد میان صفا و مروه زبیرا چه سعی نبودن میان صفا و مروه واجب

نیست. ^۱فکر یکبار و بطریق نقل امیان صفا و صریح سعی نمودن مشروح
نیست و باید دانست که در بنی طوائفها بعد از هر هفت شوط دو گانه
نهار یکبار در دواخی و گانه را دو گانه طوائف میگویند و آن
واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد است * مسمی ۱۹ *
هائیکه امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخوانند و در آن
میان و تعلیم نمایند مناسبت حج را چون رقتن بسوی منا و نیسان
گذارنیم عرفات و واقف شدن در عرفات اعظم استادن در آنجا و قافیه
بسوی مزدلفه یعنی رقتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
و روزی عرفه و خطبه سیوم هم مناسبت بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود و تفریح میگویند
که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روزی در پی خطبه بخوانند
تا بر آنچه این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن محتاج اند و علایم میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند و شتران
خود را لهذا این دوم را یوم التروییه می نامند و تاریخ دهم و نهم است
که در آن پیران عید و بدیع قربانی مشغول میشوند مردمان پس

و این دو روز مرد مسان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
 که سد خطبه بخوانند و رسد روز بگلار بخشهای مذکور تا نفع تراست
 و هر دلتا تیر بیشتر است و باید دانست که بنابرین هشتیم بعد از گذاردن
 نیام فخر در مکه و باید که مرد میان بیتا روند و در آنجا اقامت
 نمایند تا آن زمان که نیاز فخر در روز عرفه در آنجا شکارند
 نیرا چه می باشد که پیغمبر صلعم بنابرین هشتیم نیاز فخر در مکه
 گذارد و چون آفتاب طلوع کرد وقت بسوی منا و در منا
 پنج نیاز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
 وقت بسوی عرفات و بسایید دانست که اکثره شب هر چه در
 مکه بپایند و نیاز فخر در روز عرفه در مکه گذارد و این
 از آن بسوی عرفات و بسایند و که از راه منا به عرفات
 پس این چنان است نیرا چه در این روز از ای حج از مناسک حج
 پس مناسک است که اولی که اقتدا بر رسول خدا صلعم توک می شود
 لهذا کسی که چنین عمل نیلید گنہگار می شود و باید که
 در روز عرفه بعد از نیام فخر آن منا بسوی عرفات روند و بعد از
 آن بیشیکه مذکور شد و لیکن بسایید دانست که این برسان
 اولویت است و اکثر بهش از نیاز از مناسک عرفات رد چنانچه

است زیرا چه چیزی از مناسک پنج بهیئت تعالی نذر ارد و معصوم روح
در ميسوط گفتست که امام را باید که مع مردم مان در عرفات
فرود آید و تنها در جای علامه نازل نشود چه این تکبر است
و مناسک حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع
است و نیز امید اجابت دعا در جهات قوی تر است و بعضی گفته
که مراد معصوم روح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه
بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوار اید شود
و وقت ظهور رسد باید که امام یا مردمان نهانی ظاهر و عصر هر دو را
ادانها بدو ایگی اولاً خطبه بخوانند و ران خطبه تعلیم کنند
مردمان را طریق رفوق عرفات و بهر دلقه و رمی چهرها
و تضرع در سائنی و هفت سوط و اوقات زیارت و بسایید که دو خطبه
بخوانند و میان دو خطبه جمله نهاییه چنانچه در خطبه جهه
میان دو خطبه جاسد می نمایند و دلیل اینهمه این است که پیشتر
صلعم چنین کرد است و امام مالک روح گفته است که امام اولاً
نهار از آنها ساید و بعد از آن خطبه بخواند زیرا چه این خطبه
برای حفظ نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علیهای ما
شکستنی عمل پیشتر صلعم است چنانچه مذکور شد و دوم این است

که خطبه برای تعلیم مناسب است و جمع نمودن میان نماز
 ظهر و عصر در وقت ظهر از مناسب است پس باید که خطبه
 پیش از نماز بخواند تا در آن این حکم بیان شود و مردمان
 بدانند و باید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که
 هرگاه امام بالای منبر رود و نشیند باید که مؤذن اذان
 بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند و از آیه یوسف رح
 میست که مؤذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
 رود و نیز از آیه یوسف رح میست که اذان بگوید بعد از
 خطبه و صبیح میان ظهر و اینست زیرا چه پیش از صلوات
 استاد بر نایب خود اذان گفت مؤذن در پیش آن حضرت
 و سایه دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
 که مؤذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
 نماز است مسائله جمعه و باید دانست که نماز ظهر و عصر را
 جمیع نمازها در وقت ظهر و اذان بگوید و اقامت و باینطور که
 اول اذان بگوید و بعد از آن اقامت بگوید برای نماز ظهر و بعد از
 اذان نماز ظهر را اقامت بگوید برای نماز عصر زیرا چه بنقل
 مشهور چنین آمده است و باید دانست که میان این هر دو نماز

هیچ زبانی نقل نماید که در حق اگر نماز نقل کند مکروه است
و بنا بر ظاهر روایت در این صورت باز اذان گفتن برای نماز عصر
در کار است زیرا چه بسبب مشغول شدن بنماز نقل نماز اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و بنا بر عصر متصل نمیتوان
یا اذان مذکور پس باید که برای آن اذان بشکری گفته شود
* مسند ۲۰ * اگر نماز ظهر عصر در عرفات امام بگذارد و خطبه
نخواند جایز است زیرا چه این خطبه فرض نیست * مسند ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها بگذارد یا شد در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید و این حقیقتی است
و ما حقیقتی است که گفته اند که متغیر در جمیع می نماید نماز عصر را
و این نماز ظهر را چه خواند جمیع میان دو نماز در عرفات بنابر آن
است که در این روز حاجت است یا اینکه وقت نماز بعرفات
تساوی در آن سایه و متغیر در این معنی است یا آن و دلیل
این صفتی است که این است که گذاردن نماز ظهر وقت نماز فرض است
از روی این پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه در شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتی است که چه نماید هر دو نماز
را از ساعت در پس امام و تقدیم آن نماز عصر بر وقت آن و جمیع

نمودن آن یا نیامان ظاهر برای میسافتت جماعت است زیرا چه
بعد از منقرض شدن مردمان در موافق عرفات باز میجنبش شدن
آنها برای جماعت نیامان عصره شوار است بر آنها که برای آن است
که وقوف بعرفات نبوده شود تا وقت که از چنانچه صاحبین
روح گفته اند زیرا چه ملاقات نیست میان نیاز شد آوردن بر وقت
و میان وقوف چه مصای در وقت گذاردن نماز نیز و اوقاف
است بعرفات و بعد از آن باید دانست که نذر ایمنی که روح
شرط جمیع نمودن نیامان ظاهر و عصره و عرفات این است که
در هر دو نیامان امام باشد و جمیع کنند معذور باشد و نذر روح
دقت است که شرط این است که امام و احرام یا قنیه شود و نیاز
عصره هستی که اگر شخصی نیامان نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
در جماعت ادا نماید و بعد از آن احرام حج نماید پس در بین
هر دو صورت جمیع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را بایز
نایست نذر و ایسجیفه روح و نذر فرسخ جایز است و دلایل
نذر روح این است که جز این نیست که در صورت جمیع نیامان عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافته شود در آن رد لیل این صنف روح این است که تکذیب نهام
 عصر آن وقت آنی بعد از نماز است و چنانچه از شرع معلوم
 شده است در صورتیکه بعد از عصر نماز کرده شود در وقت ظهر
 بعد از اذان ظهر ظاهر بجماعت با امام در محال است احرام
 پس تقدیم آن نیز شده و خواهد شد در صورت مذکور فقط و بعد
 از آن باید دانست که در یک روایت از این صنف روح آمده است
 که شرط حج آن است که نیافته شود پیش از وقت نوافل نماز
 احرام متعلق به آن است و در صورتیکه در وقت نوافل نماز
 است که مقدم آن بر احرام ضروری است زیرا که مقصود حیان
 نماز است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از
 وقت نماز باشد * مسئله دوم * بعد از نماز هر دو آنها
 باید امام را که مع قوم متوجه شود یعنی موقد و استاده شود
 قریب جبل رحمت و این جبل را موقد اعظم نیز نامند و موقد
 بحرینی عالی استادن است * مسئله سوم * عرفات همه
 موقد است اعلی استادن در عرفات در همه جا بایز و
 معتبر است مگر موضعی که آنرا بطن عربده گویند و بواجب
 و غیر مصالح می رود است که عرفات همه موقد است و اگر

از بطن عزتد احترار نپا گید و در آنچه استاده مشرید و مرد لغه
 همه موقوف است مگر وادی متکسر و اثران احترار نپا گید
 و در آن استاده مشوید * مسلسل ۴۲ * سزاوار است
 مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود نیرا چه
 پیغمبر صلعم استاده شد و بود بر نایقه خود و معین الکر استاده
 شود بر قدم خود جایز است و یکی آنچه اول مذکور شد افضل است
 چنانچه پیغمبر صلعم است * مسلسل ۴۳ * سزاوار است
 مر امام را که در بقیه استاده شود نیرا چه پیغمبر صلعم
 چنین کرده است و ایتر بهتر فرمود است و باید که دعا
 بخواند و تعلیم کند هر سه مسنون مناسب حج را نیرا چه
 مروی است که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
 برداشته دعا میخواند چنانچه مسکین و محتاج دست
 خود را دراز کرد و طعام میخواست و هر دهه یکبار خواهند بخواند
 اگر چه بعضی از دهها منقول است و تفصیل آن در کتاب عده
 الناسک فی عده من الناسک مذکور است * مسلسل ۴۴ *
 سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه
 امام دعا میدخواند و تعلیم مناسب حج میدهد پس آنجا

اکثر قریب امام خواهند استند خواهند شتید دهایی امام را و یا به
 خواهند گرفت آن را و سزاوار این است که استناد شوند مردم مان
 در پس امام تاری آنها بتسویقه قلمه شود و این بیان افضلیت است
 چه عرفات همه موقوف است چنانچه مذکور شد و باید که معصوم
 پیش از وقوف عرفات غسل کند و بجهت تمام دعا بخواهد اما این
 غسل پس سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نهاید بر وضو جایز است
 مسائنه جمعه و عیدین و وقت احرام و بجهت تمام دعا خواستن
 بجهت آن است که پیغمبر صلعم درین موقت بتجدد دعا خواسته
 بود در حجاب امت خود و آن دعا مستجاب شد است مشرود در حجاب
 بعضی از کناهان چون کشتن مسلمان بنا حلق و ظالم و تعدی اعمی
 گناهانی که بحقوق عباد تعاق دارد * مسئله ۷۷ * باید که
 در موقوفات تأیید و آن یکن ساعت بساعت و امام سالک در حج
 نکستستنی صدق قناع کند تلبیه را به هر چه و قرائت بعرفات و غیر آن
 معنی تلبیه اجابت است پس اجابت زیارت تا آنوقت هر وقت
 مشغول نشده بود بعد از ارتکان و چون مشغول ارتکان شد حاجت
 اجابت زبانی نماند و دلیل علمای مایه این است که سرو نیست
 بلکه پیغمبر صلعم همیشه تلبیه می گفت تا آن زمان که می آمد

بختبره العتقی و دوم این است که تلبیه در حج مانده تکبیر است
 هر آنکه از پس بایده که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسلسل ۲۸ *
 بعد از غروب آفتاب در روز عرقه امام را بایده که افاضه نماید
 احشیب مع مردمان کوچ نماید از عرفات و یا هستگی و آرام
 برود بسوی مزدلفه تا آنکه بپزدلفه برسد بجهت آنکه بگوید
 صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکند و بجهت آنکه در آن اظهار
 مشغولت نکند و این است و بیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
 و آرام میرفت * مسلسل ۲۹ * از کسی که خوف از دحام باشد
 و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
 برود پس این جایز است زیرا که از عرفات تجاوز نکرد است
 و افضل این است که استاد را نهد در مقام خود باشد و غدر افاضه
 پیش از وقت آن لازم نیاید و از عصر بعد از غروب آفتاب و بعد از
 افاضه امام اندکی درنگ نماید بمسبب خوف از دحام در آن
 مسایقه نیست بجهت آنکه سرویست که عایشه رض
 بعد از افاضه امام آب خواست و روز افطار کرد و بعد از آن
 افاضه نمود * مسلسل ۳۰ * بعد از رسیدن بپزدلفه مستحب
 این است که و عرف نماید (عنه) استاده شود و قریب

گویند که آن را جیل قزح میگویند زیرا که پیغمبر صلعم استاده شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و باید که احتیاط نهاید از فرود آمدن در راه چه در آن ضرر است و در حاکم گذارندگان پس بر سر راه فرو و نباید بلکه در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید و مستحب است این است که استاده شود و پس امام بنا بر وجهیکه مذکور شد در وقوف بعرفات * مسئله ۳۱ * در مزدلفه جمع کند امام میان نماز مغرب و عشاء و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید در وقت عشاء بیک اذان و اقامت و زقزق گفتست که اذان یک بشکویید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نبودن میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علیهای ما یکی این است که بر وایت جا بر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرده میان نماز مغرب و عشاء اذان و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشاء در صورت در وقت خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحدّه * برای آن در کار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات چه آن که گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

و یثکر در کار است برای اعلام و باید دانست که میان نماز
مغرب و عشا در مزدلفه نماز نفل نمیدهند گذاردن چه آن مغل و مناقی
جمع است و اگر میان نماز مغرب و عشا نماز نفل شکذا ره
یا بچیزی دیگر مشغول شود یا بد که اقامت دیگر گرفته شود
برای نماز عشا زبر لچه درین صورت فصل واقع میشود میان آن
هر دو و نماز یثکر سزاوار این بود که درین صورت اذان و یثکر
نیز گرفته میشود برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و عصر
در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
عصر گرفته میشود و لیکن در اینجا گفتا نهوده شد در اقامت دیگر
برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
گذارد و در مزدلفه و بعد از آن طعام تناول فرمود و اقامت دیگر
گرفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گرفته
شود برای آن و باید دانست که برای جمع نبودن میان نماز مغرب و عشا در
مزدلفه جهات شرط نیست نزد ایه صغیره رخ بر لچه نماز مغرب درین صورت
شکذا ره میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نبودن
میان نماز ظهر و عصر در عرفات چه در آن نماز عصر شکذا ره میشود
مقدم از وقت آن * مسمل ۳۲ * اشکر شخصی نماز مغرب

گذارد در آن راه پیش از رسیدن بمنزله پس این جایز
 نیست نزد ایهیئنه و معصوم درج و احوال را عاده آن لازم است
 ما دامیکه صبح صادق ندمد و نزد ایهیئنه و معصوم آن نیاز جایز
 است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گناه شکار میگردد و همچنین
 اختلاف است در صحتیکه بشکذارد کسی نیاز از مغرب را در عرفات
 بعد از غروب آفتاب پیش از افاده و دلیل ایهیئنه و معصوم این است
 که شخص مذکور شکذارد است نیاز از مغرب را در وقت آن پس بر او
 عاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او عاده آن بعد از دمیدن
 صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر و مغرب در صورت مذکور
 سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نبوده است بنا بر آن
 گناه شکار میشود و دلیل ایهیئنه و معصوم درج این است که به غیر
 صلعم در آنای راه یا سامه رضی فرمود که نیاز پیش تست و مراد
 از آن این است که وقت نیاز از مغرب پیش است و این را اشاره است
 بسوی آنکه تاخیر نیاز از مغرب واجب است و منتهای وجوب آن
 نیست مستثرا یعنی بسبب تاخیر جمیع نهودن آن یا نیاز عشا ممکن
 میشود و مراد از آنکه اگر شخص مذکور عاده آن را واجب است ما دامیکه
 صبح صادق ندمد تا آن شخص را بسبب عاده آن جمیع نهودن

میان آن مرد و نهان حاصل کرده و بعد از آن صبح صادق صادق
 جبهه صبحی است نه اسباقی شود اما که آن نهان صبح
 و بایدها نیست که بعد از آن صبح صادق امام را بایدها
 در نزد آن نهان فخر یا چه ساعت ادا نماید در اول وقت فجر
 بعد از آن نهان چیزی از آن تاریکی شب بجهت آنکه این مسعود
 و در وایت کمری است که بدر سنج که پیغمبر صلعم نهان فخر
 در روز عید او اگر است در مزد لقه در اول وقت فجر و بجهت آنکه
 بسبب گذاردن نهان فخر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود
 برای وقوف به نزد لقه پس جایزه را بود پیش از وقت چنانکه
 جایزه است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن بایدها
 که وقوف نماید امام به نزد لقه و وقوف نماید مردمان با امام
 و بعد عسا مشغول باشند زیرا چه پیغمبر صلعم و وقوف نمود است
 به نزد لقه و عسا نموده است در حق امتنان شود حتی عسا
 این دعا مقبول شده است در حق مفسد چون ریختن
 شراب بنساختن مثلاً و این را وایت کمری است این عسا برین
 و بعد از آن باید دانست که وقوف به نزد لقه واجب است نزد ندای ما
 و در آن حج نیست که اگر ترک نماید آنرا بفرمود لازم میشود

برآمدیم احدی قربانی نمودن و نزد شافعی روح آن رکن است نمی راند
 خدا اینها را در قرآن مجید امر کرده است یا اینکه ذکر خدا آنها گنبد
 نزد مشعر حرام که عبادت است از نزد الله و از امر فرضیت
 و کتبت ثابت میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم
 ضعیفی اهل بیت خود را بیشتر از وقوف نمودن بهزد لقه در وقت
 شب فرستاد و روانه کرد آنها را از مزد لقه و اشک و وقوف بهزد لقه
 رکن حج می بود اینچنین نمی کرد پیغمبر صلعم و جواب از دلیل
 شافعی روح این است که در روایت مذکوره ذکر خدا ایتعالی مذکور است
 و ذکر نمودن بهزد لقه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد
 که از آیه مذکوره فرضیت مراد نیست و دلیل وجوب آن نزد علمای ما
 این است که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که بعد از افاضه و وقوف
 نماید بهزد لقه پس حج او تمام میشود و راجحه درین حدیث پیغمبر صلعم
 تمام حج را معلق نموده است بر وقوف نمودن بهزد لقه و این
 تعلیق دلالت میکند بر اینکه وقوف بهزد لقه واجب است و لیکن
 اشک در آن کند آن را کسی به سبب عذر چون ضعف و بیماری
 یا ترک کند به سبب خوف از دحام پس درین صورت بر او هیچ چیز
 لازم نمی آید بنا بر آنکه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعیفی

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
 مزد لقه هیه موقت است اعنی جای استادان است مگر
 موضوعی که آن را وادی مکرر میگویند چه آن موقت نیست
 بنا بر حدیثی که سابق مذکور شد است در بیان وقوف بحر فات
 * مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزد لقه
 کوچ نماید و مردمان هیرالهی او تا آنکه به سارستند چنین
 مذکور است در مختصری قدیمی و این غلط است و صحیح این است
 که کوچ نماید از مزد لقه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
 پیغمبر صلعم کوچ نمود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
 که بعد از رسیدن به ناشروع نباید در می چهره ها از چهره عقبه
 که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگ ریزه است
 و طریقی که می چهره عقبه این است که رمی کننده استاده شود
 در بطن وادی که نشیب است و انداز سنگ ریزه را بجانها چهره عقبه
 که مانند است و باید که بیند از دهفت سنگ ریزه را که قابل خذف است
 و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگ ریزه را بر سر انگشت
 سبابه و سر انگشت ابهام را بنهد و بعد از آن بیند از و آنرا
 و حاصل آنکه رمی نماید بنگر ریزه کوچک که قابل خذف

باشد که نسبت بکبر بزرگ زیور اچه و پیغمبر صلعم فرموده است
 که لازم نگه دارید بر خود ها که بر می نهاید سفتگیر بزرگ که قابل
 خد قس است و نماید که بعضی از شما این امر ساند و بعضی دیگر را
 و معذرا اگر بر می نهاید بسفتگیر بزرگ که اندک بزرگ باشد و نسبت
 سنگین تر است که قابل خد قس است جایز است زیور اچه ملاحظه و رمی
 است و آن حاصل است ولیکن نهاید که بر می نهاید بسفتگیر ای بزرگ
 که به سبب آن این امر شد و بگوید دانست که دلیل بر شروع نمودن
 بر می جهره العقیده این است که پیشتر صلعم بعد از رسیدن به بنا به هیچ
 صکار و متوجه نمیشد تا آنکه قرائت نمیکرد اثر رمی جهره العقیده
 * مسئله ۳۵ * اگر کسی بر می نهاید جهره العقیده را از جانب
 قریب آن که بلند است جایز است زیور اچه شکر جهره العقیده هیچ
 جا موقوف نمیشد هیچ است ولیکن افضل این است که از بطریق وادی
 که مستعان نشیبه است بر می نهاید و باید که با هر سفتگیر بزرگ تکبیر
 بشکرید و همچنین بر می نهاید از این مسعود و این شهر رهن و اگر بجای
 تکبیر مستعان اند بگوید جایز است چه به سبب تسبیح زنی حاصل
 میشود و اگر که آن آداب بر می است و باید که و توفیق نماید نزد
 جهره العقیده زیور اچه پیشتر صلعم در اینجا و قر قس نهاده است

و باید که تلبیه قطع نمایند با اول سنکریزه به جهت آنکه جابر
رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع میفرمود تلبیه را نزد
آنهاختن اول سنکریزه که رمی میکرد آن را در جهره عقیده و بعد از آن
هاید دانست که کیفیت رمی این است که بگوید سنکریزه را
در پشت انگشت ایام راست و با سینه نت انگشت سیاه بگردد
آن را و بیندازد آن را و مقدم از رمی این است که میان رمی
کننده و میان موضع افتادن سنکریزه مسافت پنج ذراع باشد
پس زیاده از آن و چنین روایت کرده است آن را حسن را از ابی حنیفه
در وجه آن این است که آنهاختن سنکریزه در کمر از پنج ذراع
رمی نیست چه آن را طرح میگویند و در قضا و رمی و لکن
رمی در آن نیز باقیه میشود لهذا از کمر خارج نمایند که در
اعنی اندازد سنکریزه را در کمر از پنج ذراع پس این کفایت
میکند چه این رمی است یا عتبار رشت و لکن آنکس که بگوید
بسیب مخلصا لقت سنت و اکثر بگوید سنکریزه را بر جهره العقیده
و بیندازد آن را پس این کفایت نمیکند چه این اصل رمی نیست
* مسئله ۳۱ * اگر اندازد نسی سنکریزه را در جهره العقیده
و یا بطور که بیند آن سنکریزه فریب جهره عقیده و یا نسی

پس این کفایت میکند زیرا چه احترام نبودن از آن ممکن نیست و اگر
 آن سنگریزه دور افتد از آن پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی
 قربت و عبادت است بر خلاف قیاس و آن مخصوص است به مکان
 خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعه اندازد
 کسی پس این یکبار شهره میشود زیرا چه نص دلالت میکند
 بر اینکه هفت سنگریزه به هفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ *
 جایز است که سنگریزه بگیرد آن هر جا که خواهد مگر آنزوه یک
 جبهه عقبه چه سنگریزه اگر قتل از نزد یک آن مکروه است
 زیرا چه آن سنگریزه مردود است اعمی مره و ملایکه است
 و چنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است و معجزه
 اگر چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متعطف میشود
 * مسئله ۳۹ * رمی نبودن بهر چیز بیکه از اجزای زمین است
 جایز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است و آن حاصل
 میشود بهر چیز بیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود
 بهشتک بخلاف آنکه اگر رمی نماید بعلال و نقره زیرا چه این را
 شمار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی چه
 بقصد قربانی نماید اگر خواهد و بعد از آن حلقه رمی سر را

بناقص نهایی آن را بجهت آنکه مریست که پیشتر صلعم
فرمود که اول از مناسک حج در بن روز می چهاره عقبه است
و بعد از آن ذبیح ر بعد از آن حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب
تخلل است اعنی مجرم بسبب آن از احرام بیرون می آید
و همچنین ذبیح از حلال می شود مکرم مکصر بسبب ذبیح های
پس ضرور است که در می بران هر دو مقدم نبوده شود و بعد از آن
بسیار دانست که حلق از مخطورات احرام است اعنی از جهله
آنچه ها است که مکرم را منع است پس باید که ذبیح مقدم
نبوده شود بران و اینکه مذکور شد که اشکر خواه قربانی ذبیح
نیاید پس وجه آن این است که ذبیح نبودن قربانی در حق مقرر
اغل است و در اینجا کلام در حج مقرر است پس اومختار است
اشکر خواه قربانی نه باید و اگر بخواید نگوید *مسئله ۴م*
حلق نبوده ان افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیشتر صلعم
فرموده است که رحمت کند خدا ایتعالی مخلقین را اعنی کسانی را
که حاق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت
مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانی که قصر
می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا ایتعالی مخلقین را

و باز سوال کرد و سایل مذکور باز پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدا این متعلقین را و در مرتبه سیوم یا چهارم
قرمود متصرفین و بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه امدن
حاصل میشود به نسبت قصر پس حلق بهنزه فصل است
و قصر بهنزه وضو * منسله ۲۲ * حلقه روح سرکشی است
و آنرا تا پس از آنکه در دفع سرکشی و نام سرکشی است و بهر
آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و باید
دانست که تصرع عبارت است از آنکه پیراهن مؤمن سر بهفتان
سر انگشت * منسله ۳۴ * هرگاه معذور حلق یا قاصد
نماید و رو به عید پس همه چیز ویرا حلال میشود مگر زن و امام
مساکن روح که نیست که خوشبو نیز حلال نمیشود و پیرا نیز آنچه
نوشد و آنرا چه آن اشیاء است که بسبب آن روح رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم در حلق او
فرمود است که ویرا همه چیز حلال است مگر زن و قیاس
مالک روح بهتابل این تعدیث مقبوله نیست و نزد علمای ما جماع
نمودن در مساوای قرح قبح حلال نیست و پیرا این خلاق قول
شافعی روح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز دفع

ذبح است پس این نیز مخرج نهوده خواهد شد تا آنکه
 او حلال شود پس او را که بعد از آن باید دانست که رمی چهارم
 از اسباب تکلیف نیست نزد علیای ما و شافعی رح میشتگوید که
 آن نیز از اسباب تکلیف است زیرا که رمی چهارم عقیده مؤمنان
 است بر نفی حدیثی که حلف پس رمی نیز سبب تکلیف است پس نیز
 مخالف و دلیل علیای ما این است که آنچه از اسباب تکلیف است
 پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلف چنان است در رمی
 چنین نیست بختلاف دلواقتن یا رت چه این از اسباب تکلیف
 نیست بلکه تکلیف است بعد از طواف زیارت بسبب حلف مقدم
 اند پس طواف زیارت و باید که مکرر بعد از رمی و حلف
 و در روز عید بیاید بلکه یا بعد از آن روز بتاریخ بازدهم
 یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
 را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا که
 مریست که پیغمبر صلعم هر گاه از حلف فراغت نبود پس
 بلکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مریعت نمود
 و بنا و نهانی ظهر و بنا گذارد و باید دانست که وقت طواف
 زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن روز

و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه است زیرا چه خدا این تعالی عطا
 کرد طواف را برده و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طواف
 کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول
 وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما
 قبل آن آنچه از شبهاست وقت و قوف بعرفات است و طواف
 زیارت بعد از وقوف بعرفات است * مسئله ۲۲ * و زهر
 روز از ایام نحر که طواف زیارت نباید مگر چایز است اما
 روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی
 در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
 نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم
 سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند در بین طواف
 و سعی نه نباید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم
 سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید
 و طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان
 صفا و مروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یکبار و همچنین
 رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار و طوافیکه بعد آن سعی است
 و باید دانست که بعد از طواف زیارت دو گانه نیاز گذارد

و بر آنچه دو گانه برای ختم طواف واجب است هر طوافیکه
 باشد خواه قرض خواه نفل بنا بر وجوبیکه سابق مذکور شد است
 در طواف قدوم * مسئله ۴۵ * بعد از طواف زیارت جهایع
 نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلف سابق نه بسبب طواف
 زیارت چه بسبب تحلل همان حلف است نه طواف ولیکن
 بعد آن بسبب در حلف جهایع موخر شرک انیده شد است
 * مسئله ۴۶ * طواف زیارت قرض است در حج و ازارکان
 حج است زیرا چه ایتعالی در قرآن معجید بیان امر کرده است
 و فرمود است که باید که طواف نماید مرد بیت عتیق را که همایشت
 است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف است
 ۱۰ فاضله و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۴۷ * تاخیر
 نمودن طواف زیارت از ایام فکرمیکروه است بجهت آنکه
 مذکور شد که طواف زیارت موقت است بایام مذکوره پس اگر
 تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود
 بر او دم اعسی قرمانی نمودن نزد ابیهتینه روح و روان آن
 نخواهد آمد در باب جنایات حج انشاء الله تعالی و باید دانست
 که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بهما و در آنجا

اقامت نماید بجهت آنکه پیشتر صلعم چینی نبود است و بجهت
 آنکه رمی بر او باقی است روضه آن پیدا است * مسئله ۲۸ * هرگاه
 زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام تحریر نماید هر سه
 چهار را با اینطور که ابتدا نماید چهارم که متعذر است بجهت
 خفای پس رمی کند آن را بهت سنگ ریزه و تکبیر بشکونید و
 هر سنگ ریزه و قرقب نماید نزد آن چهار و بعد از آن رمی کند
 چهار را که متصل چهار اول است مانند رمی چهار اول و قرقب
 نماید نزد آن نیز مانند اول و بعد از آن رمی نماید چهارم عقیقه
 را مانند رمی چهار اول و اینک و قرقب نماید نزد چهارم
 عقیقه هیچکس را و اینست جای برضه بر این چهار رسول خدا صلعم
 و باید که قرقب نماید نزد چهارم در مقامیکه و قرقب میباشد مردمان
 و عهد خدا ایتعالی و ثنائی او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بشکونید
 و در ده خواند بر پیشتر صلعم و دعا خواند برای حاجت نمود و دستها
 بردارد بجهت قول پیشتر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
 در هفت موضع و ذکر کرد از آنجهله هر دو چهار را که مذکور
 شد و مراد از آن برداشتن دستهاست برای دعا بایند که در بی
 هفت موقوف در دعای خود طالب مغفرت نمایند برای مومنان

زیرا چه بیغمیر صلعم در دعای خود گفتست که اللهم اغفر للعاج
 ولین استغفر له العاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان
 را و کسی را که طلب آمرزش کننده حاجیان برای او بعد از آن
 باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر
 است پس بعد از آن و قوف است زیرا چه آن وسط عبادت است
 پس در آن دعا بخواند و هر مییکه بعد از آن رمی دیگر نیست
 پس بعد از آن و قوف نماید زیرا چه عبادت منتهی شد لهذا بعد
 از رمی چهارم عقبه و قوف نیست در روز عید نیز * مسلسل ۴/۹
 بتاریخ دوازدهم ذیحجه نیز رمی کند هر سه چهارم را بعد از
 وقت زوال آفتاب چنانچه بتاریخ یازدهم مینماید و بعد
 از آن اگر خواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن و کوچ نماید
 و بهنگام زود را اگر اقامت نماید در آنجا باید که رمی کند هر سه
 چهارم را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت
 نماید در منابِتاریخ دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چنانچه
 بیغمیر صلعم چنین کرده است و باید دانست که جایز است ویرا که
 بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منابِتاریخ
 نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق گردد در این

هنگام جایز نیست ویرا که گوییم نباید بفرماید زیرا چه باشد
از دمیدن صبح صادق وقت رمی میسر شده و درین اختلاف
شافعی رح است و اگر درین روز رمی نباید بعد دمیدن
صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح
منابر استخوان و صاحبین رح گفته اند که رمی پیش از وقت
توال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جایز نیست و تفاوت نیست میان این روز و میان روزهای دیگر
مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق گوییم
نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر و بعد از دمیدن
صبح صادق درین روز هرگاه گوییم کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بهتر از روزهای دیگر گریه و دلداری
ابیحنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رضی الله عنهما
مذهب وی است و دوم این است که هرگاه درین روز
اثر تخفیف ظاهراست در حق ترک رمی باینطور که جایز
است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
بطریق اولی ظاهرا شود در حق جوانی تقدیم رمی بر وقت زوال
بخلاف روزیانه هم و دوازدهم چه در آن رمی جایز نیست مشهور

بعد از وقت زوال بنسایر روایت مشهور نیز آنچه ذکر کردیم در آن دو
روز جایز نیست پس با تحریع خواهد ماند بر اصلیکه مبرو بیست
پتا بر روایت مشهور و اما روز غیب پس اول وقت رسمی در بین روزان
صبح صادق است و شافعی رح میگوید که اول وقت رسمی
در روز غیب بعد از نصف شب است بجهت آنکه مبرو بیست که
پیغمبر صلعم اجازت داده در بین روز مرشدان آنرا که رسمی نمسایند و
وقت شب و دلیل علیها این است که پیغمبر صلعم فرمود است که رسمی
مکتبید چهره عقیده را مگر بعد از صبح صادق و در بعضی روایات آمده
است که فرمود رسمی مکتبید چهره عقیده را مگر بعد از طلوع آفتاب
پس آنچه یث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است
و از حد یث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
و حد یثیکه دلیل شافعی رح است تا و دلیل آن این است که مراد از آن شب
یازدهم و شب دوازدهم است زیرا چه شب عید اضحی وقت و قریب
هرقات است و رسمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت
رسمی بعد از شب عید خواهد بود و بعد از آن بایده دانست که نزد
ابوحنیفه رح در روز غیب وقت رسمی از صبح صادق است تا غروب
آفتاب بجهت آنکه پیغمبر صلعم که اول صبح است حج در بین روز رسمی

آنست پس از این حدیث معلوم شد که این روز بتکلیف وقت رومی است و
 نیامی آن بغروب آفتاب است و از این یوسف روح مرویست که وقت
 مذکور از صبح تا وقت زوال است و حدیث مذکور حجت است بر او
 و اگر تاخیر نماید در رومی چهار عقبه تا آنکه وقت شب برسد بایده
 که رومی کند در وقت شب و بر او هیچ لازم نیست بایده بسبب حدیث
 شیخانی که مذکور شد و اگر تاخیر نماید در رومی چهار عقبه
 تا آنکه روز دیگر برسد بایده که رومی کند آنرا نیز اچا روز دیگر
 نیز وقت رومی است و درین صورت بر او هم لازم می آید نرد ایضا عقبه
 روح بسبب تاخیر نهودن رومی از وقت آن چنانچه مذکور
 می است * مسئله ۵۰ * اگر رومی کند کسی چهار عقبه را در حالت
 سواری جایز است بسبب آنکه فعل رومی درین حالت نیز حاصل میشود
 و بایده دانست که قاعده این است که هر رمییکه بعد از آن رومی دیگر است
 پس افضل همان این است که رومی نماید آنرا در حالیکه
 پیاده باشد و رمییکه بعد از آن رومی دیگر نیست پس آن رومی
 کند در حالت سواری زیرا اچا رمییکه بعد از آن رومی دیگر
 است پس بعد از آن توقف و دعا است چنانچه سابق مذکور
 شد پس بایده که این رومی نماید در حالیکه پیاده است تا تصریح

به وجه احسن متعاقب شود و بسان افضالیت از ابی یونس
 مرویست * مسأله ۵۱ * باید که در مناسبتوتت نیاید
 در شبها نیکیه در روز آن رمی است و اگر ترک نیاید و بیعتوتت
 نیاید در آن شبها در جای دیگر آن مکروه است بر ارجح
 بیشتر صلعم در مناسبتوتت میفرمود و عیوض تادیب
 می نمود مگر کسی را که اقامت نیک کرد پناه در شبهای مذکوره و معجزه
 اگر کسی عیضا بیعتوتت نیاید در آن شبها بجای دیگر آن بر او چیزی
 لازم نمی آید نزد علماهای ما بر خلاف قول شافعی رحمه الله لیل علیای
 ما این است که وجوب بیعتوتت در مناسبتوتت مذکوره بجهت
 آنست که تا بسبب آن رمی آنسان شود در روزهای مذکوره و
 واجب انقضاست پس بیعتوتت در مناسبتوتت مذکوره از فاعله
 حج نیست لهذا بسبب ترک آن حجر نقصان آن واجب نخواهد
 شد * مسأله ۵۲ * اگر کسی اسباب و استیای خود را بیکه
 فرستاده پیش از فرگشت نهودن از مبهسا و خود اقامت نیاید
 در مناسبتوتت که از مبهسا فرات نیاید پس این مکروه است
 بجهت آنکه مرویست که عیوض آنرا منع کرد و تادیب
 می نمود کسی را که عیض می نمود و بجهت آنکه از او منع است

خواهد شد یا شاید بیکه مقدم فرستاده است بیکه * میسند ۵۳ *
 هر گاه بعد از قرائت از زمینها کوچ نماید بسوی مکه
 و باید که فرو نهد در مکانیکه آن را محصب و ابطح میگویند
 چه رسول خدا صلعم در آنجا قصه انزال فرمود است بنا بر آنچه
 میریست که پیغمبر صلعم باصحاب کرام فرمود که ما بیان
 فر دایم آمدیم در نجف بقی کفانه در موضعی که مشرکان
 جمع شده بودند در آن و با یکدیگر عهد نهوده بودند بر اینکه
 هر شرک ثابت نمایند و بنی هاشم را مهجور گردانند و کسی
 از آنها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت و خویشی ننماید
 پس ازین معلوم شده که مقصود پیغمبر صلعم از فرو نهدن در مکان
 مذکور اظهار است خدا ایتعالی بود هر کافر این را پس فرود آمدن
 در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند میل در طواف و بعد از آن
 داخل شود بیکه طواف خانه کعبه نماید هفت شوط و درین طواف
 میل ننماید و این طواف را طواف الصید و طواف الوداع می نامند زیرا چه
 طواف کنند تا باین وداع می نمایند خانه کعبه را و صید و را عتی
 رجوع و بازگشت می نماید بسوی اهل خود * میسند ۴۵ *
 طواف الصید را جب است نزد علمای ما برخلاف قول شافعی

و مع ودلیل علیهای ما و کعبی این است که بیست و یک صاع فرمود است
 که هر که حج کنند پس باید که آن خرکار را این باشد که
 طواف خانه کعبه نماید و باید دانست که مرتنان حایض را
 ترک طواف صد رجا نیز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
 صد رجا واجب است پس مخصوص است در حلقه غیر اهل مکه و در حلقه
 اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها و داع نمیکند خانه کعبه را و از خانه
 کعبه مرا جعت نموده نیز و نه بجای دیگر * مسئله ۵۵ *
 در طواف اصدی رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور
 شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ۵۶ * بعد از
 طواف اصدی در دهانه نیاز باید که دارد بجهت آنکه به ایت
 مذکور شد است که بعد از هر طواف دو گانه برای ششم طرف است
 مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آن
 آن را بجهت آنکه سرویست که بیست و یک صاع بیست مبارک خود
 در آب از چاه زمزم کشید و نوشید آن آب و آنجا مایه در آن دلو
 آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مسئله است که بیاید
 بر سر و آنه خانه کعبه و بیوسد است آن را نیز و بیاید نزد ملتزم
 آن عبارت است از مابین حجر اسود تا پهنه خانه کعبه پس باید

کم بنده سینه و روی خود را بر ملتزم و تثبیت نمایند به پرده های خانه
 کعبه ساعتی اعراسی چنانکه بآن بنزد و بعد از آن کوچ کند و برود
 بسوی اهل خود بدانکه مرویست که بیستمین صاع در ملتزم چنین
 عمل کرده است و باید دانست که فایده آنکه آنکه سزاوار این است
 که برگردد از خانه کعبه یا بنظر کسی که روی از بسوی خانه کعبه
 باشد و پس پا برود در حالیکه میفریاد و حسرت میگوید نباید
 قراق خانه کعبه و باید که با اینطور برود تا آنکه از مسکین
 حرام خارج شود و این بیان تمام حج است والله اعلم

قصه اول * مسنده ا * اگر مکرم داخل نشود
 در مکه و بیرون بیرون بسوی عرفات رود و قوف نماید در آن
 مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم از و ساقط میگردد
 و بر آنچه او شروع کرد در ابتدا اگر وجهیکه مترتب میشود بر آن باقی افعال
 و از آن حج پس بختی آدمی آن بر وجهیکه سرای وجه مذکور
 سنت نکند و حد شد و بسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر وجهیکه
 فقهاء لازم نمی آید بر آنچه طواف القدوم سنت است و بسبب ترک نمودن
 سنت چهر نقصان واجب نمیشود * مسنده ب * هر که قوف
 عرفات نماید از مابین وقت زوال روز و غروب تا دهمین صبح روز عید

پس او در می یابد حج را و صبح می شود و پس اول وقت و قنوت
 نموده آن بعرفات بعد از وقت نزال روزی سرفه است نزد علی های ما بجهت است
 آنکه مرید است که پیغمبر صائم و قنوت بعرفات نپوشد است بعد از وقت
 نزال در روز نزع قدر این همان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج ارضه می شود
 و هر که وقوف بعرفات نماید تا بوقت شب نیز پس حج اوفوت می شود
 و این همان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
 وقت آن بعد از دمیدن صبح روزی سرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
 و روزی سرفه و حدیث مذکور که دلیل علی های ما است بجهت است
 و اول و بعد از آن باید دانست که اگر کسی هم روزی سرفه و نزلت
 بعد از وقت نزال و یا بعد از آن در میان ساعت افاضه نماید بر وی دم داده
 پس این جایز است نزد علی های ما آنرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستی که
 حج او تمام می شود و نظایا کلمه تختی است و امام مالک رح گفته است
 که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یافته شود در روز و در شب
 و هر چه بی از شب و حدیث مذکور حکایت است بر او و پیغمبر صلعم
 انشراح صدی بشکند در بعرفات در حالت نوم یا در حالت پیوسته

یادر حالیکه نمیداند که آن موضع عرفات است پس این وقوف
 بعرفات شهره میشود و کفایت میکند زیرا چه آنچه رکن است
 یافته شده در بصورت و نوم و بیهوشی مانع رفاقی آن نیست چنانچه
 انسان که رکن برده است متحقق میشود در حالت نوم
 و بیهوشی بخلاف نیاز چنان در حالت بیهوشی باقی
 نماند و جز این نیست که جهل و عدم اطلاع بر آن مغل
 بوث است و نیت برای هر رکن علیحدہ شرط نیست * مسأله ۲ *
 اگر شخصی بیهوش گشت و رفیق او از جانب او تلبیه گفت
 و احرام نمود پس این جایز است نزد این مکتبہ روح و صاحبین روح
 گفته اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد انسانی را یا اینکه
 احرام آنها یا بعد از جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد و انسان
 ما مو را احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بسلامت جمیع حق
 انکار نمائیم بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال
 حج بپوشا آورد چنانچه است و دلیل صاحبین روح این است
 که در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکرد است و نه اذن داده
 است غیر ما یا اینکه از جانب او احرام نیامد چه اذن آنرا یافته
 نشده است نه صریحانه دلالت اما صریحاً پس آن ظاهر است و اما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالة موقوف است
 بر اینکه ویرا علم این باشد که اذن ویرا جایز است
 و این را اکثر از علما و فقها نمی دانند پس عوام را بطریق اولی
 از آن خبر نخواستند بود بلکه آنکه هر یک را امر کرده شود
 بآن مرغوب را و دلیل اینست که روح این است که انسان
 هرگاه عقدی یافت می نماید یا رفیقان پس او استعانت می نماید
 از هر یک از آنها در چیزی که او بذات خود قادر نیست تواند کرد و
 در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
 آن ثابت است از روی دلالت و علم جوان اذن ثابت است
 و منتظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ۵ * نزد
 مفسران مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیرا چه زن مضطرب
 است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر این که رفرق است
 که زن سر خود را نمی بکشد زیرا چه سر او عورت است و باید
 که زن روی خود را نمی بکشد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که احرام زن در روی اوست و اگر زن در روی خود پارچه را املا
 آن بران نماید یا بپوشد که آن پارچه بر روی او متصل نشود
 بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنانچه

مرویت از عایشه رض و بجهت آنکه آن بیشتر از آنم گرفته
 است تریز سایه محب * مسئله ۶ * زن را باید گفته فایده
 یا و آنرا باند و گوید چه مر آن حرف گفته است و همچنین در
 فکده در طواف است و سعی نباید میان میلین اخضر بین چه
 آنرا باند و شتر و شتر است * مسئله ۷ * زن را نباید
 گفته باند و شتر و شتر است و شتر را باید از آن را بجهت
 آنکه باند و شتر و شتر است و شتر را باید از آن را بجهت
 مری سر را مر کرده است آنرا را باید باند و شتر را باید از آن را بجهت
 آنکه باند و شتر و شتر است و شتر را باید از آن را بجهت
 باند و شتر و شتر است و شتر را باید از آن را بجهت
 مریه است * مسئله ۸ * زن را پوشیدن لباس درخته جایز
 است زیرا چه هم پوشیدن لباس غیر درخته گشاید و رت است
 * مسئله ۹ * زن را باید که استلام حجرا سود فتر سایه
 و فتر که در آنجا اجتهاع و هجوم باشد زیرا چه منع است ویرا
 که مس نماید مره را و لیکن اگر هجوم نباشد و مکان خالی
 باشد باید که استلام حجرا سود نماید * مسئله ۱۰ * اگر شخصی
 قلعه دهد در گردهن شتر یا گاو یا قریب آن در حرم

و این راه‌دهی و پند ده میگویند و هرگاه آن متوجه شود بسوی خانه نکند
 با راده حج پس او معکرم میگردند خواه آن شتر قربانی بجهت
 نائل باشد یا بجهت نفیر یا بجهت جزای ضیعی باشد یا غیر آن
 بجهت آنکه بی‌شکر و بی‌مصلحت فرموده است که هر که قلاده بندد در
 شتر در شتر پس او معکرم میشود و بجهت آنکه تلپیه برای
 اظهار اجابت امر حج است و سوق هدی در معنی تلپیه است در
 اظهار اجابت امر حج نیز چراچه سوق هدی نمیکنند مگر کسیکه
 اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متعقب میشود
 بمعلول چنانچه متعقب میشود بقول پس بسبب آن معکرم خواهد
 شد بجهت آنکه نیت حج متعطل نگردد و فعلی که از خرافات
 احکام است و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که به
 پند در گردن شتر خود باره نعل را یا عروه توشه دان را یا
 پوست درخت را * مستند ۱۱ * اگر شخصی قلاده بنده
 در گردن شتر و بغرسته آن را و خواهر آن سرور و سوق
 نکند آن را پس درین صورت او معکرم نمیشود بجهت آنکه
 گفتند بایشه رض که من می با قتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
 او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت میگرد میان اهل

خود را در حالت حلاله اخصی بغیر احرام و همچنین اگر بعد از
فرستادن هدیه از پس روان شود مکرم نیست کرده حتی که
لاحت شود بهدی مذکور و سوق کند آن را ازیراچه در وقت
متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روی او هدیه که سوق
نماید آن را پس یافته نشده از او اگر مجرد نیت و بهیچ وجه نیت
کسی مکرم نیست و هرگاه لاحت شود بآن و سوق نماید
آن را یا لاحت شود بآن اگر چه سوق نماید آن را پس
مقترن میشود نیت او بتعلیقه انحصار احرام است لهذا درین
هنگام مکرم میشود چنانچه اگر سوق آن میکرد در
ابتداء ایکن اگر هدیه تمتع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه به نیت حج پس او مکرم
میشود از وقتیکه متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن
هدیه بسبب متوجه شدن اسوی خانه کعبه به نیت حج محرم
نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدیه
تمتع باشد چه درین صورت از وقت متوجه شدن محرم
میشود و این بقایم استحصان است و بنا بر قیاس جایز نیست و
وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود، یعنی که از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تبتع مشروع است ابتدا
نه بجهت جزای جنسایت و مناسک از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بهک است
و در آنجا ذبح نهوده میشود و واجب است برای شکر تبتع اعنی حج
نهوده بین دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عیره
و غیر هدی تبتع گذاشتن واجب می شود بسبب جنایت و مختص بهک
نیست لهذا اکتفا نهوده شده در آن بهکرمه متوجه شدن بسوی خانه
کعبه به نیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تبتع تکتف
احرام موقوفه میباید بمقارن شدن نیت یعنی که از خواص احرام
است * مسأله ۱۱ * اشکر کسی جل پوشاند هدی را یا اشعار آن
نپساید یا قلاده بندد در شکر دن گوسفند پس درین صورتها او
مستحرم نمیشود در چراچه جل پوشانیدن برای دفع شکر می و سردی
و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکرره است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
لاشعار اشکر چه حیوان است ولیکن گشای اشعار نهوده میشود
برای رعایت احتیاط قلاده و ممتن چه آن مختص است به هدی

و قلاده بستن در گردن گوسفند نه معتاد است و نه سنت و بایده
 دانست که هدی آورد و چو می شود یکی شتر و دوم شکار و نذر
 شافعی رح فقط از شتر است زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که هر که
 هر روز چیزی در روزات اول در مساجد بیاید پس او مانند آنکس
 است که هدی کند بدنه را اعفی شتر او کسی که بعد از آن بیسایه
 پس او مانند کسی است که هدی کند شکار و آنچه این حدیث
 معلوم میشود که بدنه شتر را میگزینند فقط از آنچه در بین حدیث
 بدنه به نقل شد و اتفاق شده است و دلیل علمی مایه این است که
 بدنه در لغت شتر و شکار هر دو را میگویند ایند از اقربائی یک شکار
 از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
 اسیر و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است بقدری که به نقل
 شکار واقع شده است و الله اعلم

باب در بیان قرآن و تسمیع باید دانست که
 قرآن عبارت است از این که احرام عهده و حج متعینها و زیارات
 و باید که بعد از آن دو گماند نه سب از باین طور دعا بخواند اللهم انی
 ارید العمره و الحج قیسرهای و تقیل همای و نیز چه قرآن
 عبارت است از جمع نهودن میان حج و عمره لهذا اکثر کسی احرام

عمره را نباید از حیثات و پیش از چهار شرط از طواف کعبه احرام
 حج نمزنی پس این قرآن معتبر در زمره حج نیست و چون میمان
 حج و عمره معتقد است صحیح شود در این صورت و معنی تمتع نفع
 گرفتن است بادهای و عبادت که عبارت است از حج و عمره
 و در سفر واحد می آید که الهام صحیح نماید باهل خود میان عمره و
 حج و طریق آن این است که از حیثات احرام عمره نماید
 فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از آن حلق یا قصر
 هر چه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حاصل
 گردد دو باینحالت در مکه اقامت نماید و بعد از آن بتاریخ
 هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویة میگویند احرام حج نماید
 از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید
 دانست که هر که متران بنماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده
 را تمتع و فقط حج کننده را مفرد و فقط حج را افراد و باید دانست
 که درین باب در فصل است فصل اول در بیان احکام
 قرآن * مسند له ۱ * قرآن افضل است از تمتع و افراد و شافعی
 در گفتن آن افراد افضل است و امام مالک در گفتن
 که تمتع افضل است از قرآن زبراجد که تمتع در قرآن صحیح

آمد است و ذکر قرآن در قرآن مجید نیامده است و دلیل
 شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که قرآن
 مخصیص است و دوم این است که در افراد زیاده تلبیه و سقر است
 و هم حلف است و دلیل علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است بآن خود که یا آل محمد احرام حج و عمره نیامده
 معا و دوم این است که در قرآن جوع نهودن و عبادت است
 پس قرآن مانند روزی مع اعتکاف است و مانند بحر است و
 ننگا هیانی نهودن است سوحد اسلام را در جهاد مع نیاز تهجد
 و جواب از دلیل دوم شافعی رح این است که تلبیه غیر معصوم
 است سفر مقصود نیست و بسبب حلف از عبادت حج بیرون
 میشود معکم پس بسبب آن ترجمه واقع نمیشود تا بسبب آن
 افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث است این است
 که کافرای در ایام جاهلیت می گفتند که عمره نهودن در
 ماء های حج بدترین گناهان است و مراد از حدیث مذکور تلبیه
 قول اهل جاهلیت است و ذکر قرآن نیز در قرآن مجید است
 زیرا چنانچه ایتعالی در قرآن مجید فرمود است که تمام
 کنید حج و عمره را برای خدا ایتعالی و مراد از این آیت آنست

بکه احرام حج و عمره نهاییه از خانه خود و بعد از آن به آنکه
 در قرآن تعجیل احرام است و هم ایستاد است احرام و دوام آنست
 از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو رتبع
 چنین نیست پس قرآن افضل و اولی آنست که خواهد بود و بعضی
 گفته اند که اختلاف میان علیای ما و شافعی رح
 بنا بر آن است که قارن نزد علیای ما در طواف
 و دو سعی می نماید و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی
 میباشد و اگر هر دو نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
 پس این نیت قلبی کافیست میکنند چنانکه در تفسیر نیت قلبی
 کافی است * مسموله ۲ * قارن هر گاه داخل شود بیکه
 باید که ابتدا نماید بعمره باین طور که طواف خانه که
 نماید هفت شوط و در سه شوط اولی مل نماید و بعد از آن سعی
 نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چنانکه
 انبیا عبارت است و بعد از آن شروع نماید در افعال حج پس
 طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان
 صفا و مروه چنانچه سابقاً در بیان حج مذکور شد و بد آنکه
 در قرآن تلبیه هر دو حج و عمره است که در تلبیه هر دو

مقدم است بر حج چه خدا ایتعالی در قرآن مجید در بیان
 شریعت عبری را مقدم ذکر نموده است و قرآن در معنی تبتع است پس
 در آن نیز عبری مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسسله س *

قارن را نباید که بعد از ادای عبری پیش از ادای حج حلق
 قنایید زیرا چه احرام او در حلق حج باقی است و حلق نهوده
 در حالت احرام حج جنایت است بآنکه قارن را باید که حلق
 قنایید در روز عید چنانچه فقط حج کنند و در روز عید حلق
 نمینمایند و بسبب آن حلال میگردد که بسبب تبتع نزد علمای
 ما چنانکه مقرر بسبب حلق حلال میگردد نه بسبب فرج
 و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذهب علمای
 ما است و شافعی رح گفت است که قارن یک طواف و یک
 سعی میکنند و آن برای صحیح و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
 آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که عبری در حج داخل شد قارن و
 تمام است و بجهت آنکه بتای قرآن هر دو داخل است لهذا اکتفا
 فرموده میشود در آن به قنایید و احد و سفر و احد و بحالت واحد
 پس هر یک از اکتفا نموده خواهد شد بطواف و احد و سعی
 و احد و دلیل علمای ما بر این است که هر یک از این

معمود و طواف کمر دود و سعی نمود عمر زنده یار گفت که عمل
 نمودنی بعبادت بقیه پیغمبر صلعم و زوم این است که قرآن عبارت است
 از ضم نمودن یک عبادت بسوی عبادت دیگر و آن دو عبادت
 حج و عمره است و این ضم متکلف نمیشود مگر باینطور که
 هر واحد ادا نمود شود بر وجه کامل و پیروم این است که تد اخل
 نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف
 یکبار و سعی یکبار نموده خواهد شد و جز این نیست که برای
 هر دو اکثراً نموده میشود پس هر واحد و تلبیه واحد و بخت و واحد
 یکبار آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر و سیه است و تلبیه
 برای احرام است و خلت برای حلال شدن است بخلاف امر کان چه
 آن مقصود است پس اگر آن برای هر یک علیحدّه باید آید نه
 یعنی که دو شقه نیاز نقل متحد اخل نمیشوند و بیکی تکمیل آید
 نمیشوند و حدیثیکه دایله آورد است آن را شافعی رح پس معنی
 آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت
 * مسند احمد * قارن اکثر دو طواف پی در پی نماید یکی برای
 تهره و دیگر برای حج و همچنین دو سعی نماید پی در پی کفایت
 میکند زیرا چه او یکجا آورد چه زیرا که پیروی واجب است و

باید دانست که اینچه نیت کردن بد است چه در آن تاخیر سعی عیبه و
 طواف التَّحیَّة و تقدیم طواف التَّحیَّة بر سعی مذکور لازم می آید
 و این بد است و یکی بسبب آن چیزی از حیر نقصان بر او لازم نمی آید
 اما عدم لزوم نزد صاحبین روح پس آن ظاهر است زیرا چه بسبب
 تقدیم و تاخیر در مناسک حج هم لازم نمی آید نزد ایشان بعدم
 الزوم آن نزد ایهنیه روح بقا بر آن است که طواف التَّحیَّة نزد
 اوست سنت است و بسبب ترک سنت هم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
 آن بر سعی عیبه بطریق اولی نخواهد شد و تاخیر سعی بسبب
 اشتغال یا مردیگر موجب هم نیست پس هیچکدام تاخیر آن بسبب
 اشتغال بطواف موجب هم نخواهد شد * مسئله ۵ * قارن
 هر کس از روی جهل العقبة فارغ شود در روز عید باید که ذبح
 نماید گوشتند یا کاه یا شتر یا گاو یا سمیع کاه یا سمیع شتر را با این
 طواف که در یکی کاه و هفت اس شریک شوند و این را دم القران
 میگویند و این در قران لازم است زیرا چه قران در معنی تهتج
 است و بنص ثابت است که در تهتج هم است پس هیچکدام در قران
 قیمن نخواهد شد و بعد از آنکه هدیه از سه چیز میشود از شتر و گاو
 و گوسفند یا سایر آنچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالی * ممدومله ۴ * اگر نباشد نزد قارن یکی از بی
 سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج
 که آخر آن روز عرفة باشد و بعد از مراجعت بسوی لعل خود هفت
 روز روزه دارد زیرا چه خدا ایتعالی در حاکمیت در قرآن مجید
 چنین فرمود است قرآن مثل آنست و بد آنکه افضل این است
 که سه روزه دارد در ایام حج آنرا تاریخ که آخر آن بیرون
 عرفة واقع شود زیرا چه روزه بدلهای است پس مستحب است
 که تاخیر نبوده شود تا آخر وقت آن یا بعد آنکه شاید هدی که
 اخیل است پیدا کرده و او بر اصل قادر شود و بد آنکه اگر آن هفت
 روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج و بعد از گذشتن
 ایام تشریف جایز است و نزد شافعی رح جایز نیست
 زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
 بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
 نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس در تنه ایام
 جایز است زیرا چه در بنصورت مراجعت نمودن او بسوی خانه
 خود متعذر است و علیهای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
 مذکور است که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی

آن این است که هفت روزه دارید بعد مراجعت از حج اعظم
 باید فراغت از آن * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق داشت
 سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس در صورت
 جایز نیست ویرا مقرریم و شافعی رح میگوید که او درین صورت
 آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریف زیاچه
 این سه روزه موقت است و هرگاه در وقت آن اتفاق نشد
 پس قضای آن خواهد کرد و امام مالک رح میگوید که درین صورت
 آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریف زیاچه خدا این عالم
 در نص قرآن مجید فرمود است که باید که سه روزه در ایام حج
 هار و ایام تشریف ایام حج است و دلیل علیای ما این است که
 از روزه داشتن در ایام تشریف نهی وارد شده است چنانکه مشهور
 است پس نص قرآن محمول خواهد شد بر سوائی ایام تشریف و بعد
 از ایام تشریف نیز آن سه روزه قضا نموده نمیشود زیراچه روزه بدل دم
 است و بدل و عوض مقرر شده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع
 دلالت میکند بر اینکه روزه مختص است با ایام حج و دم اصل
 است پس ادای دم جایز خواهد بود بعد گذشتن ایام
 تشریف نیز بنا بر آنکه دم اصل است و مریست که در مثل صورت

مذکور * هرگز امر کرد است بدین نبودن فکروستغناء پس
اگر قاری مذکور بعد از روز عید نیز قادر نشود بر بدین نبودن
هدی جایز است ویرایشگاه حلال شود و در این صورت بیرونی دوم
لازم میشود یکی برای قرآن و دوم بسبب حلال شدن پیش از بدین
نمودن هدی * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قاری در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات و وقوف عرفات
نماید پس لازم می آید که او عهره را ترک نمود زیرا چه اکنون
بدای عهره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف عرفات عهره
نماید لازم می آید که افعال عهره را بر افعال حج بنا کرد
و این خلاف مشروع است و باید دانست که به مجرد متوجه
شدن بسوی عرفات تا که وقوف عرفات نکند قاری لازم نمی آید
که او عهره را ترک کرد و این نزد صاحبین رح است و مذکور است
صاحب ابی حنیفه رح نیز همین است و در صورت مذکور دم
قرآن از وساطت میشود چه او قرآن نکر دو لیکن بسبب ترک
عهره دم لازم می آید و همچنین لازم است برو که قضای آن
نماید زیرا چه شروع نمودن او در عهره مذکور صحیح
شده بود و بعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

قرآن را نذر خواهد شد چنانکه قضای عیبه لازم می آید به کسی که
بعد از شروع نهدن او در عیبه منعصر فکر دهد یا من طوری که چیزی را
نذر آید او شود والله اعلم

قصه دوم در بیان احکام تمتع * مسئله ۱ *

تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهری وایت و از این جهت روح
مهر و نیست که افراد افضل است زیرا چه سفر تمتع واقع میشود
برای عیبه و سفر مقرر واقع میشود برای حج و وجه ظاهری وایت
این است که در تمتع هیچ نهدن و عبادت است مانند قرآن
و قرآن افضل است و نیز در آن بیت نسک زیاد است اعتبار

چهار در تمتع دوم است و در افراد هم نیست و سفر تمتع نیز برای
حج واقع است اگر چه عیبه را در تمامی آن اداسیتهاید و این منافعی
آن نیست که سفر او برای حج واقع شود چه عیبه را قایم حج است
چنانچه در روز عیبه سعی نهدن و رفتن بسوی مسجد برای
نهار چه و احسان است و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن به سنت
چه عیبه منافعی این نیست که آن سعی برای نپاس از چه واقع شود
چهار سنت جمع را نزار جمع است * مسئله ۲ * باید دانست
که تمتع بر دو نوع است یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه کعبه

و یا را ده شتت و سوتت شدی نیاید و دوم آنکه هوق شدی نیاید
 و این متنتع را باید که داخل شود پس از آنکه خانه کعبه
 نیاید برای عیره و بعد از آن سعی نیاید میان منار و منار بعد از آن
 حلقه یا نه و نیاید و یا این حال که میشود از عیره تا زراچه در عیره
 همین افعال است چه اگر فقط عیره نیاید کسی این عملها نیاید
 چنانچه پیشتر معلوم در عیره قضا همین افعال کرده بود و امام مالک
 و حاکم و غیره که در آن حالت نیست و جز این نیست که عیره عبارت است
 از طواف و سعی و عمل پیشتر معلوم که در عیره قضا میسر نیست و حجت
 آنست بر او و نیز حجت آنست بر او قول از قتیبی و مسلم و دیگران
 و همی در حالیکه حلقه میکنند شکایات میسرهای خود را بر آن آیه نازل
 شده است در عیره قضا و نیز دلیل علمای ما بر اینست که در آن حالت است
 این است که اگر شکا برای عیره احرام نموده میشود به تلبیه پس
 تهلل از آن نیز بحالت خواهد شد مانند حج * و مسلم *
 قطع تلبیه نهایت متنتع و تلبیه شروع کنند در طواف و مالک و حاکم
 شکست کم قطع کنند تلبیه را و تلبیه نظر او بخانه کعبه افتد
 و بر آنچه عیره زیارت خانه کعبه است و آن تمام میشود بافتادن نظر
 بر آن و دلیل علمای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عیره

قضا قطع تلبیه نهی شده است در وقت استلام حج و دوم این است
 که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را و وقتی که شروع
 نماید در طواف را ازینجا است که قطع میکند تلبیه را
 حسابی و وقتی که شروع می نماید در میجه و عتبه
 * مسئله ۴ * متبتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
 نماید در مکه در حالیکه حلال است زیرا چه او حلال شده است
 از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نهی شده است از آن و بعد
 از آن بتاریخ هشتم که آن را یوم الترویج میگویند احرام حج
 نباید از حرم خواہ از مسجد حرام یا از غیر آن واحرام نهی شده
 از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیرا چه متبتع مذکور
 که در مکه اقامت میدهد امری بمنزله مکی است و میقات مکی
 برای احرام حج است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
 بعد از آن حج او نباید چنانچه مغرد حج ادا نمینماید زیرا چه
 از ادای حج میکنند و لیکن بساید که متبتع رمل نماید در
 طواف زیارت و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه
 زیرا چه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
 بخلاف مغرد چه او طواف قدوم مینماید و بعد از آن

سعی مینماید میان صفا و مروه و اگر متبتع نیز
 بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه و سعی میان
 صفا و مروه نماید و بعد از آن کوچ نماید و بروی بیتاب
 درین صورت او در طواف زیارت رمل نکند و نه سعی نماید
 بعد آن میان صفا و مروه زیراچه او یکبار طواف سعی نمود
 است * مسئله ۵ * بر متبتع دم تبتع واجب است بنا بر نص
 قرآن که سابق مذکور شد و اگر نیاید دم راسه روزی
 دارد در ایام حج و هفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
 خود و طریقه داشتن این ۷ روزه همان است که در قرآن بیان
 نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متبتع بعد مذکور در ماه
 شوال و بعد از آن عیبه نماید پس آن سه روزه کفایت نمیکند
 از آن سه روزه که بر او واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
 سه روزه شوال بجای آن سه روزه اعتبار نموده نمیشود
 زیراچه سبب وجوب آن سه روزه تبتع است چه آن بدل دهد
 است و او در ایام ماه شوال تبتع نگردانست پس ادای آن سه
 روزه پیش از تکلیف سبب وجوب آن جایز نخواهد شد و اگر
 در روزی که دارد بعد از احرام عیبه و پیش از طواف پس ای

جایز است نزد علمای مسا و قندهار شایع است روح جاساز نیست
 هر چه غنای اینه عانی فرمود است که هر روز در روز دوازدهم حج
 و او تا هنوز در حج شروع نکرد و سببش بکند بعد از اندامی هر روز
 حج شروع خواهد کرد و دلیل علمای مسا این است که متین
 من تصور درین صورت سه روز را بعد از آن که غنای مسا و جاساز
 ادا نبوده است پس جایز خواهد شد و مراد از آن حج در آن وقت است که
 وقت حج است بنا بر آنچه سابقه من کور شد و اقبال آن است که آن سه
 روز را بطوری ادا نمائید که روز سوم در روز عرفة واقع شود
 بنا بر آنچه سابقه من کور شد در قرآن * مسئله ۴ * اگر نخواهد
 متین است که سرفه های نباید بیاورد که احرام کند و سرفه های
 نباید و این افضل است بجهت آنکه بقیه صلح سرفه های
 نهاده است هر چه خود و بجهت آنکه در آن استعداد با سارفت است و در
 امر حج و آن اگر آن دهی شتر باشد یا بد که تو شد دان یا نعلی آدم
 بشکری آن خلاصه ایساید بجهت روایت عایشه رضی که سابقه
 من کور شد است در قرآن * مسئله ۷ * قلاده بستن و شکری
 شتر و شادان است از پوشانیدن جامه بجهت آنکه در قلاده در
 قلآن و بجهت آن است و بجهت آنکه قلاده بر این عالم است که آن

هدی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸
 باید که اولاً تلبیس بخوبی و بعد از آن قلابه بپوشد و برگردن هدی
 در آید و او منکر میگرداند بسبب بختن قلابه در گردن هدی مع
 منکر شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد و او ای
 این است که احرام نباید بپوشد و سوق هدی نباید * مسئله ۹
 سوق هدی افضل است از کشیدن آن به جهت آنکه پیغمبر صلعم
 احرام نپوشید و در ذی الحایفه و شتران هدی سوق نموده میشد پیش
 او به جهت آنکه بسبب سوق اشپاس بر وجه ابلیح و احسن
 ماصد میشود و آن افضل است مگر وقتی که سوق او دشوار باشد
 بسبب رمیدن هدی و میل کردن آن بجانب چپ و
 راست پس در بی هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ صاحبی
 رح گفته اند که اشعار نباید بدند را و ابوحنیفه رح گفته است که
 اشعار نباید بگردان مکره است و باید دانست که اشعار در وقت
 بمعنی برآوردن خون است بسبب جرح و همان آن است که
 بشکافند و همان آن را باید طور که زخم نیزه نند و راست کوهان
 از جانب راست قطع گفته اند اشیء بصواب این است که زخم زده
 بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است

و چنانچه در عهد او در جانب راست اتفاقا و باید که آمده
 کرده اند که و هسان آن را بیان خود را می نماید و باید
 دانست که این عهد مکتوب است بر سبب حقیقه روح و نیز صاحبین
 روح حسنی است و نزد شافعی رح سنت است زیرا چه این عهد
 مریوست از پیش بر صلعم و از جمله ای را شد و در دلائل صاحبین
 این کسب که مقصود از قنایه بستن در فکر کردن هدیه این است که
 کسی منع نکند آن را از خود در آب و گیاه و قنیه و ارد شود
 در آب و گیاه مرغزار و نیز در نهایت آن را مرده مان و برسانند
 آن را به الکش و قنیه که کم شود و این مقصود در اشعار هر وجه انتم
 و اکید حاصل میشود چه اشعار متصل است بدین بدنه و از ان
 هر یک همیشه و در این وجه مقتضی است که اشعار سنت باشد ولیکن
 اشعار مثله است و اینجهت معارض آن وجه اول است لهذا
 سنت گردانیده شد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلائل
 صاحبین بر این است که اشعار دو وجه است یکی
 از ان میخواند که اشعار سنت باشد و دیگری میخواند که
 روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد و سنت
 نام عایت هر دو وجه یافته شد و دلائل این حقیقه روح این است که

اشعار و اشعار آن منتهی عنه است و منتهی عنه حرام است و جواب

از آنست که این است که در صورت تعارض ترجیح مرجح است

حرام را از آنست و جواب از آنست که این است که به شریعت

اشعار و اشعار بود و این را به جهت معافیت آن چه کافران

میگویند و این را از آنست که این است که این است که

اشعار و اشعار گفته اند که ابوحنیفه روح مکروه در اشعار

اهل و عیال خود را چه آنها میگویند میگوید که در اشعار

در این است که هلاکت موش و بعضی گفته اند که نزه

روح مکروه است اینکه اینها نباید اشعار را بر قلاده

نرسد نباید آن را و بجای آن اشعار را کند اشعار را

* و سیم * متبوع مذکور هرگاه داخل شود به یک طواف

و سیم نباید برای عبور جنازه سابق مذکور شد در ذکر متبوع

سوقی هدی نمیکند و لیکن این متبوع را باید که حلال نشود

بعد از ادای عمره چنانچه حلال می شود بعد از ادای عمره

مشمیت یکم پیش از سوق هدی تمتع می نماید بلکه لازم است

او را که حلال شود و مگر بعد از آن که احرام حج نماید هر روز

در آن چه پیش از احرام تمتع نبوده بود بسوف هدی و بعد از

ادای عمره حلال نشد و فرمود که اگر بیشتر پس دانستند آنست
 بستردانستم سوق هدی نمیگردد و ادای عمره می تواند بود و آن
 حلال می باشد و اگر بنی حله بیت معلوم می شود و بعد از آنکه بنی منتهی
 سوق هدی نیاید پس او حلال نمی شود. بعد از ادای عمره باید
 دانست که این منتهی را باید که احرام حج نیاید بتاریخ هشتم
 ذی الحجه. مانند اهل مکه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اگر
 پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نیاید چنانچه است باید که
 منتهی هر قدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیرا که
 در آن مسافرت است و امر حج و تریله مشقت است و این افضل
 است در حق هر دو منتهی اعنی منتهی که سوق هدی چنانچه
 و آنچه نکرده * مسئله ۱۲ * هر منتهی ورم نیز در منتهی
 واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ *
 منتهی اول هرگاه حلف نماید در روز عید پس در روز نهار از هر دو
 احرام حلال می شود زیرا که حلف در جمیع سبب بیرون شدن از احرام
 است و اندک سلام و نیاز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مکه
 فایده می آید و نیست و نه قرآن و مشروع نیست در حلق آنها مشعر
 که از آنها ایستاده اند و نه از آنها مستوی است و حاجت است

و بر شافع رح انعم قد ایتعالی در قرآن مجید فرموده است که آن
 کسی را است که از حاضران مسجد حرام نباشد و بجهت آنکه
 تمتع و قرآن را ای اسلامی از مشقت سفر مشروع شد است تا مسافر
 پس سفر حج و عمره هر دو را از این جهت و برای هر یک پس از آنکه
 حاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یا فقه میشود
 در حلقه ای یا غیر اهل مکه * مسئله ۱۵ * ساکن
 باشد در داخل مکه تا ای مد کوره پس او بمنزله اهل مکه است
 که در حلقه او تمتع و قرآن مشروع نیست * مسئله ۱۶ *
 مگر اگر از مکه بر مد رکوفه باشد پس تمتع و قرآن وی
 صحیح است زیرا چه او درین هنگام بمنزله ای است چه او
 احرام حج و عمره از میقات نمیتواند بگذرد * مسئله ۱۷ *
 متبعم که بوقت هدی نکرده است اگر عود کند بشار خود بعد
 از ای عمره پس تمتع او باطل میباشد و در آنچه از الهام صحیح نموده
 باطل خود همان عمره و حج و بسبب آن تمتع باطل میگردد و چنین
 میروست از جهت تابعی رض و اشک چنین که در مشیتیکه سوق هدی
 نبود است تمتع او باطل نمیشود چه الهام او صحیح نیست و این
 نزد شیخین رح است و مجید رح میگوید که تمتع او نیز باطل

مستخرج و در آنچه او ادا کرده عیبه و حرج را بد و در هر چه مستخرج نماید
که هر دور در یک سفر از آن نماید و در این سفرها عیبه و حرج را بد و در هر چه
مستخرج نموده عیبه و حرج را بد و در هر چه مستخرج نماید

و میرا نیت تهنیت است زیرا چه سوق هدی و برامانع است: حلال

نشدن پس الهام او به هیچ نسبت به خلافت مکی و قتیقه از مکه

برآید آنگونه و از آنجا احرام عیبه نیاید و سوق هدی بکنند

و به از فراغت ارادای عیبه الهام نیاید با هدی خود چه او در بقعه است

مستخرج نمیشود زیرا چه عود نمودن بر او واجب نیست چه مراد از عود

این است که عود نیاید از وطن به سوی حرم یا سوی مکه و این

ممکن نیست در حاکم مکی مذکور به جهت آنکه او در حاکم

بساد مکه موجود است پس الهام او با هدی عیبه مستخرج است

و او هرگاه در صورت مذکور با وجود سوق هدی مستخرج

ناشد پس اگر سوق هدی نماند بطریق اولی مستخرج

نخواهد شد * به رسمه ۱۸ * اگر شخصی احرام عیبه نیاید

پس از راههای حج که عبارت است از شوال و ذی القعدة

و ذی الحجه و طواف خانه کعبه نماید که در چهار شوط و

پس از رسیدن ماههای حج باقی شوطهای طواف ادا کند

و نه از اين احرام حج نبايد پس آن شخص متبتع ميشود
نزد علي بن ابی طالب است و ركن ياست پس تقدیم
آن بر ما و ما می حج صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
نزد ربه است که یا قته شود در ماه هاي حج و در صورت مذکور
افعال عمره مذکور با قته ميشود در ماه هاي حج چه اکثر افعال
عمره مذکور با قته ميشود در ماه هاي حج و اگر تمام مقام
کل است و اگر شخصی مذکور چهار شوط از طواف عمره
مذکور یا زیاده از آن نبايد پیش از ماه هاي حج و بعد از
فراموشی از عمره حج نبايد در بن سال متبتع نمیشود بجهت آنکه
او در بن صورت اکثر افعال عمره را ادا نکرده پس از ماه هاي
حج و عمره آن آبی است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
پس از ماه هاي حج بحالتی کشت که اگر اوجاع کند عمره
او باطل ميشود پس جدا شد که فو با او حلال کشت از
عمره خود پیش از ماه هاي حج و مالک رج اعتبار کرده است
آن تمام افعال عمره را در ماه هاي حج و حاجت است بر او دليلی
که سابق مذکور رشد و بجهت آنکه تبع عبارت است از
ادای عمره و حج بعد سفر حج در ماه هاي حج و آن یافته ميشود

هر صورت مذکور و باید دانست که اینها بقیه کور
 شد که ماههای حج شوال و ذی القعدة و رجب و ذی الحجه
 است پس آن سرویست از عید ایله ~~این~~ عباس
 و عید الله این مسعود و عید الله این نیز هر دو لیل بر اینکند و هر دو
 ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
 گذشتن این روز ذی الحجه حج قوت میشود و اگر زیاده از این
 آنرا هم ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
 هر روز از آن حج قوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
 مراد از قول خدا ایتعالی الحج شهر معلوم است دو ماه و بعضی آن
 ماه سیوم است نه تمام آن * مسیده * اکثر کسی که
 حج نباید پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
 میشود برای حج و نزد شافعی روح منعقد نمی شود برای حج
 بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا چه احرام روحی است نزد
 شافعی روح شرط است نزد علیای ما مانند روح برای نرسان
 و تقدیم رخصه برای میان پیش از وقت آن جایز است پس همچنین
 تقدیم احرام نیز هر وقت حج جایز خواهد بود و بعین آنکه
 احرام عبارت است از تعزیم بعضی شیء مثل قیل صید و ایجاب

بعضی شیء مثل رهی و آن صبیح است در هر زمان پس آن
تقویم مانند تقدیم احرام است بر مکات آن اعنی میقات
مسئله ۲۰ * اگر کسی اهل کوخه و غیره ادانپاید در ماههای
حج و بعد از فراغت از عمره حلت یا قصر نپساید و بعد از آن دو
به یک خانه بگروه و سکونت نپساید در آن بعد از آن در آن
سال حج نپاید پس او متبتع میشود زیر آنچه متبتع عبارتست
از آنکه بیک سفره ادانپاید در ماههای حج و ونسکه را که عبارتست
از سب از حج و عمره را که کوفی مذکور بعد از فراغت از ادای
عمره مذکور خانه بگیرد در بصره و در آن جا سکونت نپاید
و بعد از آن در آن سال حج نپاید پس در این صورت بعضی گفته اند
که متبتع میشود بالاتفاق و بعضی گفته اند که او
در این صورت متبتع میشود از ادای حلیفه روح فقط و نزد صاحبین
روح متبتع نمیشود مگر آنچه متبتع آن را میگویند که عمره او
میقاتی باشد باید بطور که احرام آن از میقات نماید و حج او
مدکی باشد در این صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
و دلیل این بیخنیفه روح این است که سفر آنکس باقی است
مادامیکه بوطن خود مراجعت ننپساید و هرگاه چنین شده

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد پس دم
 متبوع بر او واجب خواهد شد و اگر فاسد باشد آن نسک
 که احرام آن نهوده بود و از او در حقیقت برپایستاد و شکست
 قصر نیاید و بعد از آن خانه شکر در بصره و بعد از آن طبرستان
 نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس او متبوع
 فیما بین آن دو ایستاده و روح و نزه صاحبی روح متبوع میشود و بر آنچه
 او از سر نو سفر نهوده در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد و دلیل
 آنکه ایستاده روح این است که سفر اول او یا قیامت مآدمیکه بوطین
 خود مراجعت نماید پس اگر او مراجعت نماید بوطین خود
 بعد از آن عیبه نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال
 پس در این صورت او متبوع میشود یا لا تغافل بر آنچه در این صورت
 او از سر نو سفر نهوده است چه سفر اول یا قیامت است به سبب مراجعت
 نمودن بوطین و در آن یک سفر هر دو نسک را بجای آورد است و اگر آن نسک
 بعد از فراغت نبود و آن نسک فاسد در مکه سکونت نماید و
 به بصره نرود تا آن زمان که عیبه دیگری نداشته باشد در ماههای
 حج و هم حج نماید در آن سال پس در این صورت او متبوع
 نمیشود یا لا تغافل بر آنچه عیبه او مکی است و عیبه که فاسد نیامد

همیشه شود سغراول و بعد از آن او بی‌نزله اهل مکه می‌شکوده و ترویج
 مشروح نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هر که عیبه نپایان
 در ماه های حج و هم حج نسائی در آن سال پس هر کدام را که
 نپایان کند باین که ترک نکند آنرا بیلکه بهر طور افعال آنرا تمام
 نپایان زیرا چه ممکن نیست ویرا که خارج شود از عهده آنست
 مگر باین افعال آن در این صورت ساقط می‌شود و دم تیتع
 زیرا چه در این صورت تیتع متعین نشد چه تیتع عیبه است
 از بیلکه ادا نپایان دو نسل صحیح را در سغراول و در این صورت
 مرد و نیک صحیح یا فوثر * مسئله ۲۲ * اگر تیتع
 نپایان زن و برای دم تیتع نپایان گوشتی را پس این کفایت
 نمی‌کند و دم تیتع بآن ادا نمی‌شود زیرا چه او بجای آورده غیر
 واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد دم تیتع گوشتی را
 از دم تیتع * مسئله ۲۳ * اگر حیض کرده زن، نزه یک
 و قوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نپایان و افعال
 حج بعمل آرد چنانچه عمل می‌کنند حج کنندگان و لیکن باید
 که آن زن طواف خانه کعبه نکند تا آن زمان که از حیض پاک
 گردد بجهت آنکه مردیست که چنین اتفاق شده بود مرعاشه رخ

رابن ارشان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نهوده بودند
 و بجهت آنکه طواف نیوده میشوید در مسجده و وقوف عرفات
 بعرفات است و آن صدرا است و مسجد نبی است و ال آنجه
 مذکور شد که زن حیاض غسل کرده احرام حج نماید معقول
 نیست زیرا چه زن حیاض مادامیکه پاک نگردد غسل
 نکردن و باز نپاییده نذر و جواب این غسل برای احرام است نه برای
 تقدیم آنچنان پس فایده آن ظاهر است * همدسته ۲۲ اگر زن بعد از
 وفات نیوده بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض شکریده پس
 پساید مکه ازان مکه میواجعت نیساید و ورود بسوی وطن
 و طواف الصد را ترک نیساید و رینه صورت براه و هیچ چیز از حج
 نهی آنجه بسبب ترک نبودن طواف الصد و زیرا چه پیغمبر صلعم
 اجازت داد است سر زنان حایض را برای ترک نبودن طواف الصد
 * همدسته ۲۵ هر تنه خانه فقیر در مکه و در آنجا بکونست
 اشیا را نماید پس طواف الصد بر او واجب نیست زیرا چه طواف
 الصد در مکه واجب میباشد که صد رنهاید اعنی بازگشت نماید
 بسوی وطن خود و ششخص مکه کورسکونت اختیار نپوده در مکه ماند
 و تنهیکه خانه نپوده در مکه بعد ازان مکه واجب شود بازگشت نه و رفتن

بسیوی وطن پس درین صورت بر او طواف واجب می‌شود
و بسبب اقامت نمودن او در آنجا که ساقط نمی‌شود و طواف الصلوات
که واجب شد را سبب و عاید دانست که این مریض است از
ایستادن و روح و بعضی آنرا از معجزات روح روایت کرده اند و بعد از آن
این است که هر کجا طواف الهی بر او واجب شد به سبب داخل
شدن وقت آن پس بعد از آن بسبب نیت اقامت نمودن در آنجا ساکن
نشد و اهل شد و الله اعلم

باب در بیان جنایات * * *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم
می‌آید پس اگر خوشبو نماید بیک عضو که او را مانع از طواف
و امثال آن یاف نماید آنرا پس برودم لازم می‌آید زیرا چه جنایت
که مایل می‌شود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو
در عضو که مایل انتفاع حاصل می‌شود لهذا بسبب آن لازم می‌آید
کفاره که مایل عبارت است از دم و اشک استعمال خوشبو بر آن
کمتر از عضو که مایل پس برودم لازم می‌آید بسبب قصه و جنایت
و معصیه روح گفتند که درین صورت نیز واجب می‌شود دم یا اشک را
اگر خوشبو نماید بر یک عضو که مایل است پس دم لازم می‌آید یا بر

قیاس چو در کمال و در منتقی مذکور است که اگر استعمال خوشه بر تنه ایست
 در درج عمو پس برودم لانرم می آید بنا بر قیاس آن بر حلقه موی سر
 و میان فرق میان استعمال خوشه بود و در میان حلقه موی سر خواهد
 آمد انشاء الله تعالی و بعد از آن بدانکه در هر جا که دم جنایت لازم
 می آید در آن ذبح نهی و گوشت نه کفایت میکند مگر در دو موضع
 بلکه ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی
 * مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام مقدر نیست
 پس عبارت است از نصف صاع شکم مگر آنچه واجب میشود
 بسبب کشتن سپش و مانع چه در آن هر قدر که خواهد صدقه
 و در چنین صریح است از ابیویوسف رح * مسئله ۳ * اگر خضاب
 کند ماکرم سر خود را بکنسای پس برودم لانرم می آید زیرا چه
 بیغیر صلعم فرمود است که حنا خوشبو است و اکثر تلپیدنها
 سر خود را بکنسای احسنی موی سر خود را بر هم کشاند چنانچه
 برودم لانرم می آید یکی بحیث استعمال خوشه دوم بکفایت
 پوشیدن آن سر چه در صورت مسافر پوشیده میشود و
 * مسئله ۴ * اگر خضاب یا بیه در ماکرم سر خود را پوشیده
 پس برودم لانرم می آید و در صورتی که خضاب خوشبو نیست

و از این دو ستارح مرویست که اکثر خضاب کنند سر خود را بوسیله
 برای علاج صداع پس بر وجه این آن لازم می آید بجهت آنکه
 درین صورت او سر خود را می پوشند بآن مانند غلاف و این صحیح
 است و بعد از آن باید دانست که مذهب روح در جامع صغیر
 اقتضای نمودن است بر ذکر سر و در مبدوء ذکر سر و پیش هر دو که
 است و این دلالت میکند برینکه خضاب هر واحد از آن
 و موجب جزا است * مبدوء * اگر کسی استعمال روغن
 نمیتوان نماید لازم می آید بر وزن ذاب بجهت روح صاحبین
 روح فتنه اند که بر وجهی لازم می آید و شافعی روح
 فتنه است که اکثر استعمال آن نمیدارد در غیر موی پس بر و
 هیچ لازم نمی آید زیرا که از دم صورت اول بسبب استعمال
 روغن زولینگی موی دفع میشود نه دم صورت دوم و دلیل
 صاحبین روح اینکه روغن مذکور را نه جملہ مطعومات است
 و لیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل پیش و دفع زولینگی
 موی است پس استعمال آن جنایت قاصد است لهذا در آن
 صدقه واجب خواهد شد نه دم و دلیل اینکه بقیه روح این است
 که روغن مذکور اصل خوشبوئی است پس آن نیز خسانی نیست

از خوشبو گئی و معهذ انرم میکنند موی را رد قع میکنند و ولید گئی
و چرک را و میکشد سپس را پس استعمال بروغن زیتون جنابیت
کامل است بنسب بر آن نکه مشتمل است بر بن فواید و هر شکله
چندی شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
بواب از دلایل مساجدین رح این است که بودن آن
از قبیل مطهرات منساقی رجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطهرات است که در طعام انداخته می
خورند آن را و معهذ بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بد آنکه
این اختلاف در روغن زیتون و کنجد است و قتی که خالص
باشد و اما قتی که آن روغن خوشبو نبوده شود بشکل بنفشه یا
شکل یاسمین و مانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است و این قتی است
که استعمال آن نهاید بر وجه استعمال خوشبو و اگر استعمال
نمایند بطریق دو یا بنطور که استعمال آن نهاید در شقاق دم
و جراحت برای دو پس درینصورت بر هیچ شکافه لازم نیست
آید زیرا که روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست و لیکن می
وجه خوشبو است با همرا آن نکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن هم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن
 نهایت به طریق استعمال خود شود بخلاف چیز دیگر که خود به خود
 یا نزد چنان مشک و غیره چه بسبب استعمال آن اگر چه
 در لایق روا باشد مردم لازم می آید * مسسکله * اکثر
 بپوشیدن معتبرم جامه دوخته را یا بپوشیدن سر خود را یک روز تمام
 پس مردم لازم می آید و اکثر کمتر از یک روز بپوشیدن جامه
 دوخته را یا بپوشیدن سر خود را پس درین صورت بپرداختن لازم
 می آید و آنرا بپوشیدن روح مرویست که اکثر بپوشیدن را کمتر
 از نصف روز پس مردم لازم می آید و اگر حقیقت روح نیز پس این
 قایل بود و لا و شافعی روح ششست که دم لازم می آید زیرا چه
 بهر چه پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل جلیبای ما
 این است که آن پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرر راسته
 که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل در آن حاصل شود و بنا بر
 آن دم لازم کرده و تنه بر آن یکی روز نبوده شد زیرا چه
 عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را و بعد از آن
 روز دیگر می پوشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس
 در پوشیدن آن کمتر از یکروز جمایت قاصداست پس بسبب

آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابو یوسف تمام اجکثر روز را
 قایم مقام کمال اعتبار نهوده است * مسئله ۷ * اگر قیصر
 را بطور چادر بپوشد معصر یا باینطور بپوشد که یکطرف آنرا
 بر منکب راست نهد و طرف دیگر آنرا بر بغل راست در
 آورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار پوشد سر او را
 پس در آن پاک نیست زیرا چه او آنرا بطرح جامه دوخته نپوشید و
 همچنین اگر قیصر را بر هر دو دوش خود بیندازد یا باینطور که هر دو
 منکب را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه
 در اینصورت قیصر را بطور پوشیدن قیاس پوشیدن است لهذا بتکلیف
 نشاء میدارد آنرا با سیف و درین معنی اختلافی زقریح
 است و بدانکه آنچه سابق مذکور شد در پوشیدن سر پس
 در آن بیان مدت پوشیدن آن بود و در آن مقدار سر
 هر کور یا سینه پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس
 برودم لازم می آید بالا تعبات آنرا چه آن منع است ویرا
 و اگر بپوشد بعضی سر را پس مریض است که ابو حنیفه روح در آن
 اعتبار ربح سرنمود است و ابو یوسف روح اعتبار اکثر سرنمود است چه
 اکثر سر در حکم کمال است و نزد ابو حنیفه روح ربع بپایزه کمال است

و بنیاس احکام دیگر چون حلف و عورت و سر آن این است که
 انتفاع گرفتن بپوشیدن بعضی سر مقصود است حتماً نه عادت بعضی
 مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلف نباید مکرم ربع سرما
 یا ربع ریش را یا زیاده آنرا پس برودم لازم می آید و اگر حلف
 نباید کمتر از ربع را لازم می آید بر و صد قدم امام مالک و ح
 گفته است که دم لازم نمی آید مگر به حلف کل سر و شافعی رح گفته است
 که بسبب حلف نبودن بعضی سر یا بعضی ریش دم لازم می آید
 اگر چه قلیل باشد بنابر قیاس آن سر نباتات حرم و دلیل علمای ما
 این است که حلف ربع هر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان
 بان عادت گرفته اند چون عباسیان و سرکان و اکثر بنی هاشم
 پس حلف نکردن آن جنایت کامل است و حلف نمودن کمتر از آن
 جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع مقصود آن غیر
 مقصود است و حلف نمودن بعضی ریش در بعضی یار معتاد است
 چون دیار عراق و زمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلف نباید
 نهامی گردان را پس برودم لازم می آید و پیرا چه آن عضو نیست
 که حلف آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلف نباید مکرم
 هر دو بخانه را یا یکی را پس برو لازم می آید دم نه پیرا چه حلف

هر واحد از آن مقصود است برای دفع ایذا و حصول راحت مانده
 خانه اعیانی هوئی زار و اینکه شکر کور شد از حلق بقال روایت
 جامع صغیر است و در مجسوط بجای حلق نطق اعنی بر کندن موی
 شکر کور است و آن سنت است و پند آنکه صاحبین روح گفته اند
 که اگر حلق نهایید یک عضو را پس بروم لازم می آید و اگر
 حلق نپایید کمتر از آن صدقه طعام لازم میشود و مراد صاحبین روح
 ازین کلام سینه و ساق است و مانند آن و ازین جهت برای آن استعجال
 نوره مینمایند و هرگاه چنانست پس اگر حلق نپایید کل
 آنرا دم لازم خواهد شد بسبب کمال نجفایت و اگر حلق نپایید
 بعضی آن را صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب قصور و نجفایت
 * مسئله ۱۱ * اگر بچیند بعضی شارب را پس لازم می آید
 بر و طعام بهر کومت عدل و معنی آن این است
 که نظار نپایند بسوی مقداری که چیده است و معلوم نپایند که
 آن را بسوی ریح ریش چه نسبت است پس بهرسان نسبت و چوب
 نخواهد شد بر و طعام اعنی اگر آن مثل ریح ریش باشد لازم خواهد شد
 بر و قیوت ریح گوسفند و پایداری است که سنت این است که بچیند
 از شارب آن مقداری را که کفاره آب ظاهر گردد و در آنجا آن پند است

* مسبب^{۱۲} * اگر حلف نماید موضع حکامت را پس بر او دم لازم می آید نه ایهنیقه روح و صاعیمین روح گفته اند که بر او صدقه لازم است زیرا چه حلف نکرد است آن موضع را مگر برای حکامت و آن منع نیست هر حکم مکرر پس هیچکس منع نکند و دهد شد چیز دیگر و سیاه نکرد اندید همیشه برای حکامت ولیکن در آن دفع میشود قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ایهنیقه روح این است که حلف آن موضع مقصود است زیرا چه حکامت که مقصود است حاصل نمیشود مگر بکلمه نمودن موضع آن نمی و بسبب آن از له چرک میشود از عضو کامل یا هتبار مجرای مرتب پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسبب^{۱۳} * مکرر اگر حلف کند سر مکرر دیگر را یا مری یا بغیر او مری پس بر حاکم صدقه لازم می آید و بر محارقه دم و نه شافعی روح هیچ چیز لازم نمی آید در صورتیکه حلف نمود «باشد بد و ن امر مخلوق یا بنطوری که مخلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نه شافعی روح این است که بسبب اکرا «بر مکرر مواخذ» فعل نمیشود و نوم بالاتر از اکرا است و نزد علمای ما بسبب اکرا «نوم مکرر» گفتار نمیشود و اما مواخذ» بجهت حکم فعل پس آن باقی میباشد

و در صورت مذکور به سبب حلق متعقبات شده است در حلقه معالوق
 نایم سبب و جواب هم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب
 خواهد شد بر معالوق هم و محتاط نیست در اینکه فرج نماید
 گوشتی را یا صدقه دهد بشش سگین سه ضاع کند م را
 یا سه روزه دار و بخلاف معذور می باشد مضمحل باشد بوسی
 حلق سر بسبب بعضی از مراضی مثلاً چاه او مختار است میان
 سه چیز مذکور زیرا چه در این صورت آفت آشنائی است و در صورت
 اول آنرا ناپ انسان است و بعد از آن بسایید دانست که در صورت
 مذکور معالوق نیلیده قیمت هم را از حلقه زیرا چه هم لازم
 نشده است هر او را سگر بجهت راحتی که یافته است آنرا پس او مانده
 مغرور است در حق عقربا عسی اگر ضررید کنید شخصی از کسی
 کنیز پرا و وطی کند آنرا و بعد از آن کنیز مذکور را با او است
 غیر بایع ثابت شود پس در این صورت عقربا لازم می آید
 بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را
 ضعیف گیرد از بایع آن کنیز زیرا چه عقربا بمقابل وطی است
 که او کرده است و اگر حلقه مذکور حلال باشد و معالوق مذکور
 معذور پس در این صورت نیز بر معالوق هم لازم می آید و

باید دانست که برحالت مکرم صدقه لازم است در هر دو صورت
 اعتدایی در صورتیکه حلقه نبوده باشد یا مومنا و کف و در صورتیکه
 حلقه نبوده باشد بغیر امرویی و شافعی روح شکستست که برحالت
 هیچ چیز لازم نیست آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلقه
 کند مکرم سر حلال را و دلیل شافعی روح این است که موجب جزا
 نیست مشکر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلقه نبودن
 موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که از آن چیزیکه نمیکنند
 از بدن انسان از جهات آن اشیا است که در احرام متع است چه
 آن چیز مستحکم امان است به منزله حیوانات حرم پس فرق نیست
 میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مشکرا بینه قدر که در
 حلقه نمودن موی بدن خود کمال جنایت است به نسبت حیوان
 نمودن موی بدن غیر * مسلمانان ۱۴ * اکثر بجهت مکرم
 از شارب حلال چیز پیرا یا بتراشد ناخنهای ویرا یا بدن که طعام دهد
 بتقریر هر قدر که خواهد بپایر آنچه مذکور شد که آن به منزله
 حیوانات حرم است از آن تناسع من وجه خای نیست چه انسان را
 لایزال می رسد بسبب چرک بدن غیر اگر چه این لایزال است به نسبت
 آنچه ای چرک بدن خود پس درین صورت لازم خواهد شد بر او طعام

* مسئله ۱۰ * اگر محرم ناخنهاي هر دو دست و پا ي خود را بتراشد بر او دم لازم مي آيد چه آن از معظورات احرام است زیرا چه در آن دفع چرك بدن است و هم انزال چيزي است كه نپساي ميگند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهاي دست و پا ي بر او دم لازم خواهد شد چه آن انقباض كفايل است و بايد دانست كه اگر بتراشد همه ناخنها را در يكت مجلس پس در يتي صورت زياده از يك دم لازم نمي آيد و چرا چه جنسيت نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس در يتي صورت نيز نزد محققين مرج زياده از يك دم لازم نمي آيد و چرا چه بناي دم جنائيت برود داخل است چه آن كفاره است مانند كفاره روزه پس در يتي صورت زياده از يك دم لازم نمي شود و مشكوك است كه بتراشد ناخنهاي يكد ست را مثلاً در مجلسي و كفاره آن ادا نپايد و بعد از آن بتواند ناخنهاي دست ديگر را در مجلس ديگر پس در يتي صورت دم متعدد لازم مي آيد بجهت آنكه بنائيت اول مرتفع مي شود بسبب دادن كفاره پس تدانيل خواهد شد لهذا براي تراشيدن ناخنهاي دست ديگر كفاره ديگر لازم خواهد شد و نوده شيشه نين رج

در صورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر تراشیدن ناخنهای
سوره و دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهای
یک دست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در یک مجلس
و پیشگروه پنجین ناخنهای هردو پای را در دو مجلس زیر اچاه
و تراشیدن ناخنهای دست و پا معنی فداوت غالب است پس تد اخل
میان آن مقید است با تکاد مجلس چنانچه در تالوۃ آیتهای
سجده و اشکر تراشد ناخنهای یک دست را یا ناخنهای یک پای
را پس برو یکدم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کله
چنانچه ربع سر قایم مقام حلقه تمام سر است و اگر تراشد
کمتر از پنج ناخن پس بر او بقیابل هر ناخی یک صدقه لازم
می آید و این در قد و ری مذکور است و ز فرح گفتند که
بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول
ایمکنیغه رح است زیرا چاه بسبب تراشیدن ناخنهای
یک دست دم لازم است سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل
است و وجه آنچه در قد و ری مذکور است این است که
ناخنهای یک دست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم می آید و آن را قایم مقام کل نموده شد است پس سه

ناخن که اکثر ناخنهای یک دست است قائم مقام کل گردد انبساط
 نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل و اکثر بتراشیدن
 پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس بر او صدقه
 لازم می آید نزد شیخین روح و معنیه روح شکفتست که بر او دم
 لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
 یک دست و بر حلق نهودن مقدر از ریح سر از مواضع متفرقه
 و دلیل شیخین روح این است که موجب هم کمال جنایت است و آن
 متکلف میشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
 متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
 ایذا و عیب است بخلاف حلق نهودن موی سر از مواضع
 متفرقه چه آن معتاد است بنمایر آنچه سابق مذکور شد است
 و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
 نخواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت و لیکن باید دانست که بهر حال
 هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و هر چه چنین حکم است اگر
 زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مشکوک است که آن نقد
 ناخنهای متفرق را بتراشد که متجاوز صدقه آن بقیه است دم
 و صد پس در بین هنگام هر قدر که خواهد کم نیساید تا صیقل

مسئله ۱۴ * اگر ناخانی امی ناختهای

مصرم شکسته معلف مانده و جدا نگرود و مصرم آن را بشکیرد

و دور نماید پس بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه ناختن بعد از

شکستن آنها نمی کنند پس آن مانده درخت خشک است و در حرم

* مسئله ۱۷ * اگر استعمال خوشبو نماید مصرم یا بدوشه

جامه درخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است

اگر خواهد ذبح کند و کوفتند را و اگر خواهد سه صاع

شکندم را تصدق نماید پیش مسکین و اگر خواهد سه روش

روزی دارد زیرا که خداوند تعالی در قرآن مجید فرمود است که هر

روز صدقه بدهد که بخواهد بدهد و بخواهد ندهد

است و هر چه بخواهد بدهد که بخواهد بدهد

و این آیه در شان معذوران نازل است و بعد از آن باید دانست

که این روزه داشتن در هر جا جایز است پس در هر جا که خواهد

دارد آن را نیز چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است

و هر چه بخواهد بدهد که بخواهد بدهد

صدقه دادن به مساکین در هر مکان عبادت است و اما ذبح

نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص به حرم است بالاتفاق

و بر آنچه ریختن خون حیوان بذبح نبودن آن در شرع عبادت
 نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و شرع نبوده
 مگر سقنه مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه شایع
 مختص خواهد شد به مکان خاص که حرم است و اکثر احتیاطی
 نهاید که شش مسکین را سه صاع بدهد و در پس درین صورت جایز
 است و چرا که شش مسکین را هر دو وقت طعام بخوراند و این نزد
 لایق بود و شرع است بقا بر قیاس آن بر کفاره بیمن و نذر مسکین
 و این طعام خورانی و بیوا جایز نیست زیرا چه صدقه نبودن
 عبادت است از اینکه تملیک آن نهاید به مسکین و در صورت
 مذکور صدقه نبودن واجب است بذایر نهیکه درین باب
 آمده است و بسبب طعام خورانی صدقه نبودن مستحق

شبی شود چه تمایک یافته نمی شود و الله اعلم

فصل * مسئله ۱ * محرم اکثر بنظر شریعت

نکاح کند بموی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود و بر این

درین صورت بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه حرام نیست در

مختار و مکرر جماع و آن بافته نشد و در صورت مذکور

پس چنانچه که در خیال نهاید صورت جماع را و بسبب

۴۱. انزال شرع * مسئله ۲ * مکرم اشکر و سبب فساد
 بشری زن یا من نهایی آن را بشهوت پس بر او دم
 لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اشکر من کند
 زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
 مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نبوده باشد
 پائنه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در قبح
 قرح و از شافعی روح مرویست که هر جمیع این صورتها احرام
 او فاسد می گردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال هرگز
 فاسد می گردد بشرط انزال و دلیل علیها این است که
 فساد هیچ متعلق است بهجماع و از افعال مذکور جماع مقصود
 نیست پس متعلق نخواهد شد بان چیزیکه متعلق است بهجماع
 ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن محاسب
 میشود و این منع است مکرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
 شد بخلاف روزه زیراچه حرام در آن قضای شهوت است و
 آن متعلق نهی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
 * مسئله ۳ * مکرم اشکر جماع نماید در قبل یا در پیشانی
 و قوف یعنی فاسد میشود هیچ او بر او لازم می آید فساد

و دم اعتیاد به نبودن شک و سقند و لیکن باید از آنکه افعالی هیچ

تعام نیاید چنانچه نباید آن را کسی که حج او فاسد نشده است

زهر اچه مرویست که شخصی سوال کرده ان پیغمبر صلعم از

احوال کسی که جباع کرده بودن خود را در حالیکه آنها

مصرم بودند پس فرمود پیغمبر صلعم که بر آنها دم است و هم

باید که افعالی حج را تعام نمایند و واجب است بر آنها که

در سالتینده حج نمایند و همچنین مرویست از جباعی از

اصحاب رض و شافعیه روح گفتست که در صورت مذکور

واجب است بر مصرم مذکور که قربانی نماید شتر یا گاو را

یا بر قیاس این بر صورتیکه جباع کند مصرم بعد از وقوع

بعضیات و حدیث مذکور که دلیل علیای ما است حاجت است

بر وجه آن حدیث مطابق است و شامل است گویند

بر او دلیل دیشک نیز علیای ما این است که در صورت مذکور

فجای آن حج واجب است بر مصرم مذکور و تقیید واجب نمیشود

مشترک بر ای تدارک مصلحتی که قوت شده است و سبب قیاس است

شدن ادای حج هر گاه چنین شده پس در صورت مذکور جفایت

تجلیش خواهد شد پس قربانی نبودن شک و سقند تکلیف نخواهد

که در بعضی اوقات آنکه اشک جماع نباید مکرم بعد از وقوف
 بر آنست چه درین صورت قضا واجب نیست و بعد از این باید دانست
 که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نبودن در قبل و دهر هر دو در
 حکم برابر است ولیکن مر و نیست آنرا بیهک نتیجه روح که بسبب جماع نبودن
 در هر دو حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درین صورت قاصر است
 و شاید که آنرا بیهک نتیجه روح درین صورت دور وایت است و بساید
 دانست که در حالت قضا نبودن حج فاسد واجب نیست بر مکرم
 مذکور که مغایرت نباید از آنیکه با وی جماع نموده بود در سه سال
 اول و این نزد علمای ماست و اما ممالک روح گفتست که بر او
 واجب است که مغایرت نباید از آنرا مذکور از قبلی که در وقت
 شوند از نماند خود ها برای قضا نبودن حج فاسد و در روح نیست
 که مغایرت نباید از و در وقتیکه آنها احرام نمایند و شافعی روح
 گفتست که مغایرت بر آنها واجب است و قتی که بر ستم آنها بیهکایی
 که در آن با هم جماع نموده بودند و دلیل شافعی روح این است
 که آنها در وقتیکه خواهند رسید بیهکایی که زیاد خواهد آمد
 آنها را حالت جماع گذشته و این یاد آمدن آنها را باعث انبساط
 شود و خواهد شد و باز بجماع مبتلا خواهند شد و دلیل علمای ما

این است که متشای اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت نبودن معتبی ندارد چه درین
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نبودن بعد از احرام
نیز معتبی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدید را
که لاحق شد است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیاده‌تری
احترام رفت امت خواهد شد پس واجب کرده اند مفارقت میان
آنها معتبی ندارد * مسأله ۴ * هر که جماع کند بعد از وقوف
بمعرفات حج او فاسد نمی‌شود و واجب می‌شود هر که قربانی نماید
بدنه را و شافعی روح گفتست که اگر جماع نماید معمر پیش
از محب حج او فاسد می‌شود و دلیل علی‌ای مایلین است که
پیش از صلوات فرموده است که هر که وقوف نماید بمعرفات پس حج
او تمام می‌شود و در صورت مذکوره قربانی نبودن بدنه واجب نیست
مشکر به جهت آنکه ابن عباس رض گفتست که اگر جماع کند محرم
پایش از وقوف عرفات فاسد می‌شود حج او و بر او دم
لازم می‌آید و اگر جماع کند بعد از وقوف عرفات پس
حج او تمام می‌شود و بر او واجب می‌شود که قربانی نماید
بدنه را و جهت آنکه جماع نبودن از اعلیٰ انواع استیفاء

است باین گزاره آن نیز باید گفته شده باشد * مسئله ۵ *

مستخرج افکار جمیع نباید بعد از چهارمین بر اولاد می آید که

قربانی نباید گوشتند را زیرا چه در راه او در خط قربانی

نمودن بازنه ای است افکار چه باقی نیست در خط بر شهادت

جاءه و خفته و مانند آن پس جمیع نمودن بعد از حلق جنایت

عظیم است لهذا برای آن قربانی نبوده و گوشتند

کافی است * مسئله ۶ * مستخرج افکار احرام نمود است برای

هره افکار جمیع کنند پیش از آنکه چهار شرط طواف نباید

عبره او باشد میگرد و باید که او تمام نباید افعال عبره را

و قضای آن را و بر او لازم می آید اعمی قربانی

نمودن گوشتند و افکار او جمیع کنند بعد از چهار شرط طواف

پایباده از آن عبره او فاسد نگردد و در صورت نیز قربانی

نمودن گوشتند بر او لازم می آید و شافعی رح گفت است که در

هره و صورت عبره او فاسد میشود و بر او قربانی نمودن بعد از لازم

می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه عبره نیز نزد او فرض است

مانند حج و دلیل علمای ما این است که عبره سنت است پس

رتبه او از حج کمتر است لهذا در هره و صورت قربانی نبوده

گوسفند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقت اعراف
 جهای نیاید قربانی نمودن بدو واجب است تا تفاوت برسد
 میان حج و عمره ظاهر کرده * مسئله ۷ * هر که جهای کند
 بقرا و شوی پس او مانند کسی است که عهدا جهای کند
 و در حج فساد احرام و عدم آن و شافعی رح شگفتست که بسبب
 جهای از قربانی در حج فاسد نیست و در عهدا و عهدا جهای اختلاف
 گویند هر دو رتب که جهای کند کسی زن خوابیده را یا با جهای
 کنند زن را با کراه و شافعی رح شگفتست که جهای در این صورتها
 بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمی شود و دلیل علیها ما
 این است که فساد حج بسبب جهای بعد از احرام بساعتیان
 معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم نمی شود بسبب عوارض
 مذکور و حج در معنی هرزه نیست زیرا که حالات احرام باعث
 یاد داشتن آن است بهر حال حالات چهار بخلاف هرزه
 والله اعلم

پایل * مسئله ۸ * هر که طواف ترمیم
 نماید بی موضوع بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح شگفتست
 که این طواف معتبر نیست زیرا که پیش از آن صلوات فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزل نیاور است مگر اینکه در وقت
است که خدا ایتعالی در طواف تکلم میفرماید که است نه در نماز
پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
علیای ما این است که خدا ایتعالی در قرآن مجید امر کرده است
به طواف خانه کعبه بغير قيد طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد
و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
آن چه نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و اجابت
آنکه حدیث اتحاد و تخیل صحیح باشد عمل بر آن واجب است
پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از آن بسایند دانست
که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد
و چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان در آن واقع شده
پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کتبی رتبه
آن از رتبه طواف زیارت ظاهراً گردد چه طواف زیارت واجب است
بسبب واجب گردانیدن خدا ایتعالی و همین حکم در طواف
نقل است * همسمله ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی میوضو
پس بر او قربانی نبوده و گویند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

و گن حجت است و او بسبب ترک طهارت ناقص گرد آن را و این نقصان
 شده است به نسبت نقصانیکه در طوابع قدوم واقع میشود
 بسبب ترک طهارت پس درین صورت جبر نقصان بهم نهوده خواهد شد
 ع

* مسئله ۳ * اکثر طوابع زیارت نباید کسی در حالت جنابت
 پس بر او قربانی نبودن و نه لازم می آید به جهت آنکه چنین
 ضرورت از این عباس رض و بجهت آنکه جنابت تعلیل تراست
 به نسبت حدت پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقرانی نبودن
 و نه تا تفاوت میان حدت و جنابت ظاهر نگردد و باید دانست
 که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طوابع نباید
 کسی بیوضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
 در صورتیکه اکثر شواطع نباید بیوضو یا در حالت جنابت
 زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است و در هر دو تکیه
 در حالت حدت یا جنابت طوابع زیارت نهوده باشد افضل این است
 که اعاده نهاید آن را و اما امیکه در مکّه باشد پس اکثر اعاده
 نپساید آن را واجب نمی شود بر او و در بعضی مستحب مبسوط
 منکر است که بر او اعاده آن واجب است و اصل این است
 که در صورت حدت اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شده ید واقع میشود
 نسبت به نقصان نیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از آن باید دانست
 که اگر عاده نیاید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بموضع
 و راودم واجب نمیی شود اگر چه عاده نیاید آن را بعد از گذشتن
 ایام نذر زیرا چه بعد از عاده آن باقی نمیی ماند
 مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر عاده نیاید
 طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت
 پس اگر عاده نیاید آن را در ایام نذر و او هیچ لازم نمیی آید
 بچه او عاده آن کرد در وقت آن و اگر عاده آن نیاید بعد از ایام نذر
 لازم نمیی آید و راودم نذر را بیکسبب رج بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه
 معلوم شد است از مذهب ایهکنیه رج و اگر مراجعت نیاید
 پس وی خسته خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در
 حالت جنابت واجب است بر او که عود کند زیرا چه نقصان
 و رینصورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مرتکب را که عود
 نیاید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام بدهد
 نیاید و اگر عود نکند و فرستاده نه را پس این نیز کفایت میکند
 و تا بر آنچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود و لیکن افضلها این

است که عود نهاید و اگر مراجعت نهاید بسوی خانه خود و حال
 آنکه بیوضو طواف زیارت نهوده بده پس اگر عود نهاید و طواف
 زیارت اعاده نهاید چنانچه است و اگر فرستادن گوسفند بر این
 قریبانی نبودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان درین صورت
 کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقراست * مسئله ۴ * اگر
 شخصی پیش از آنکه بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نهاید
 بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نهاید به آن احرام
 چه او هنوز از آن احرام جلال نشد است در حق جمیع تا آن زمان
 که طواف زیارت قیام * مسئله ۵ * هرگاه طواف صد مرتبه
 نهاید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف
 صد مرتبه است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صد را واجب
 است و از این جهت که روح مرده است که در صورت مذکور قریبانی
 نبودن گوسفند واجب است و این که آنچه مذکور شد که صدقه واجب
 است اصح است و اگر طواف صد مرتبه در حالت جنابت کند پس
 بر او قریبانی نبودن گوسفند لازم می آید چه درین صورت نقصان
 کم است و لیکن هرگاه رتبه طواف صد مرتبه است از رتبه
 طواف زیارت پس استغسان نهوده شدن درین صورت بر کس گوسفند

* مسأله ۶ * هر که ترک نماید از طواف زیارت سه بشو طواف

یا کسی را آن پس بر او قربانی نمودن کوسفند لازم می آید زیرا چه

بسیب ترک نمودن آن نقصان اندک است پس این نقصان مانده آن

نقصان است که بسیب طواف نمودن بیوضو یا قته می شود پس

لازم خواهد شد که بسانی نمودن یک کوسفند و هر چه تصور است اکثر

مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است ویرا که عود نکند

و کوسفندی فرستد بنا بر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان

خاص می شود * مسأله ۷ * هر که ترک کند چهار شوط از طواف

زیارت پس احرام او با نی میباید همیشه تا آن زمان که

طواف زیارت نماید زیرا چه درین صورت اکثر متروک شده

است پس چنان شد که شکو یا طواف زیارت اصلا نکرد است

* مسأله ۸ * هر که ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط

را از آن پس بر او لازم است که قربانی نماید کوسفند زیرا

زیرا چه او ترک کرده است واجب را بسم یا اکثر آن را ولیکن

مادامیکه در مکه است امر نموده می شود سر او را باینکه ادا

نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متعقی شود

* مسأله ۹ * هر که ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم می آید * مسئله ۱۰ * هر که طواف واجب نماید
 در اندرون حطیم پس اشکر او هنوز در مکّه است باید که اعاده
 آن نماید زیرا چه طواف نبودن از نما و رای حطیم واجب است
 بنابراین آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه
 است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع
 میشود لهذا باید که مادامیکه در مکّه است اعاده آن نماید
 بنمایم تا طواف او بر وجه مشروع متعقیق شود و متعذرا اشکر
 اعاده طواف نماید بگذرد حطیم فقط کفایت میکند زیرا چه
 در این صورت نیز تدارک آن میشود و طریق آن این است که طواف
 شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد
 بآخر حطیم و بعد از آن داخل شود در قریحه که ما بین حطیم و خانه
 کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و به همین طور نماید هفت
 بار پس اشکر مراجعت نماید بسوی خانه خود بی آنکه اعاده
 طواف نماید بگذرد حطیم پس بر او دم لازم می آید زیرا چه
 در طواف او نقصان شد به سبب ترک نبودن طواف بربع
 خانه کعبه چه حطیم قریب ربع خانه کعبه است و صدقه در این صورت
 کفایت نمیکند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زیارت نماید

بود و طواف صدر نباید دو آخر ایام تشریق با وضو پس برای او
 هم لازم می آید و در این صورت اگر طواف زیارت نمی ساید
 در حالت جنابت پس برای او هم لازم می آید نزد ایهی که میگوید
 و صاحبی روح شگفته اند که بر وی گندم لازم می آید زیرا چه
 در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود پس طواف
 زیارت اخصی طواف صدر طواف زیارت نمی گیرود زیرا چه
 طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست
 در صورتیکه بی وضع طواف زیارت نبوده باشد بلکه
 مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
 شد پس طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود
 طواف صدر پس طواف زیارت نیز آنچه در این صورت اعاده
 طواف زیارت واجب است و در این صورت هرگاه طواف
 صدر منقلب شد پس طواف زیارت یعنی طواف صدر
 طواف زیارت کثرت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
 شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نکر پس بسبب
 ترک نمودن طواف صدر هم واجب خواهد شد بسلامت نفس
 و بسبب تاخیر طواف زیارت هم لازم خواهد شد نزد ایهی که

روح نه نزد صاحبین روح ولیکن مرتکس را امر نموده خواهد شد یا اینکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوی خانه امر کرده نمیشود و پیرا باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنا بر آنچه مذکور شد * مسأله ۱۲ * هر که طواف و سعی نماید بر ای صحره یا بر وضو و بعد از آن حلال شود پس مادامیکه در مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیراچه در طواف نقصان واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر اعاده نماید بر او هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده مرتکس مراجعت نیاید بسوی خانه خود پس بر او دم لازم می آید بسبب ترک طهارت در آن و درین صورت امر کرده نمی شود مر او را باینکه عود نماید زیراچه حلال گشتست بسبب ادا نمودن رکن و نقصان بسبب حدث اندک است و مانع ادای رکن نیست و بجهت سعی بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه او سعی نمود است بعد از طوافیکه معتبر است شرعاً لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را بر او هیچ لازم نمی آید بنا بر روایت صحیح * مسأله ۱۳ *

هر که سعی نماید همان صفا و مروءه یعنی ترک کند آن را
 در حج خود پس بر او دم لازم می آید و حج او تمام میشود
 و زیاده سعی نمودن میسران صفا و مروءه از جمله واجبات
 است نزد علما یا ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 نه تساهل حج * مسئله ۱۲ * هر گاه افاضه نماید از عرفات
 پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی رح گفتست که
 پرو هیچ لازم نیست آن زیاده رکن حج و قوف بعرفات است
 بمطابق نه امتداد آن و در صورت مذکور ترک نشد است مگر
 امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
 علما یا ما این است که استناد ما ندین در عرفات و دوام آن تا بغروب
 آن کتاب واجب است چه پیغمبر صلعم فرمود است که افاضه نماید
 از عرفات بعد از غروب آن کتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 بخلاف آنکه اگر امام و قوف بعرفات نماید در وقت شب
 و استناد ما ندین در آن در وقت شب چه درین صورت اگر کسی پیش
 از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نیست آن زیاده دوام و قوف
 آن واجب است بر کسی که و قوف بعرفات نماید هر روز نه در شب
 در صورت مذکور اگر آنکس بعد از افاضه در نماید بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمی شود و میگوید واجب شده است بر او

بسبب افاض نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب

و این بنا بر ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور

ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک

آن نمی شود و اشک عود نباید آنکس به وقت قبل از غروب

آفتاب پس در این صورت اختلاف است در سقوط دوم مذکور

* مسئله ۱۵ * هر که وقوف بهزد لقمه ننهد و ترک کند

آن را پس بر او دم لازم می آید زیرا چه سو قوف بهزد لقمه ای

واجبات است * مسئله ۱۶ * هر که ترک نماید روی چهار رادر

جمع اینسام آن احسنی یکروز نیز نمی شناید پس بر او دم

لازم می آید زیرا چه در این صورت نیز ترک واجب یسافته میشود

و تنذایت میکنند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم

عاید کرده لازم نیست زیرا چه همه و میباید تس واحد است چنانچه

در حلقه تجزیه است حلقه متعذر که واقع شود در حیر وقت آن

یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم عاید کرده لازم نیست

چون امر ساقط جنس واحد است و باید دانست که ترک

روی به وقت قبل از غروب آفتاب در آخر ایام میسر

راجه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
 ایام نصر میگویند و مبادا مپیکه آن ایام باقی است اعاده رمی در آن
 ممکن است پس ترک آن متعاقب نمیشود مگر بعد از گذشتن
 ایام مذکوره و اشکر اعاده آن نباید در آخر ایام نصر پس باید
 که بتر تیمب اعاده نماید اعنی اول رهی جمرة عقبه نماید
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که متصل مسجد خیف است
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که بعد از آن است و همچنین
 سه بار نماید و در اینصورت نزد ائمه کتبیة روح پرودم لازم می
 آید بسبب تاخیر نمودن آن وقته صاحب روح بسبب تاخیر آن
 هیچ لازم نمی آید و اشکر ترک نباید کسی رمی یکروز را پس
 بر او دم لازم می آید زیراچه رمی یکروز نسک تمام است
 و هر که ترک نماید رمی یکی از چهاره سالی ثلاثه را پس
 بر او صدقه لازم می آید زیراچه رمی هر سه جمرة در این
 روز نسک واحد است پس همیتصورت متروک شده اقله امرا صدقه
 لازم می آید و اشکرا کثران نصف را ترک نباید دم لازم می آید
 و در حدیث ۱۷* هر که ترک نماید رمی چهاره عقبه را در روز
 اول لازم می آید زیراچه رمی نمودن چهاره عقبه کمال رمی در روز

است و همچنین است حکم اکثر ترک نباید از هفت سنگریزه اکثر آن
را اکثر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس در این صورت ببقا بل هر سنگریزه نصف صاع گندم صد قد ده
بشرطیکه قیمت آن ببقا از قیمت یک گوسفند نرسد پس در این صورت
هر قدر که خواهد کم نباید زیرا چه متروک در این صورت اقل
است پس بحکم دفع این نقصان صد قد سه است می‌کند
* مسند ۱۸ * هر که تاخیر نماید حلقه را تا آن زمان که ایام
فکر بشکند پس بر او دم لازم می آید نوزده ایستغفار روح و همچنین
اگر موخو نماید طواف زیارت و از ایام خمر و صا حبی روح گفته اند
که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن و میوه هر صورتیکه نسبت موخو را مقدم اند نباید بر
نسبت مقدم چنانچه حلقه نماید قبل رمی یا نعره نماید قارن قبل رمی
یا حلقه نماید قبل از دفع و دلیل صا حبی روح این است که در این صورتها
انچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ایستغفار روح یکی این
است که این مسعوه رض گفته است که هر که مقدم نماید نسکی را پس
بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تا خیر نماید چه بر آن مکان آن که معین است چون تاخیر نهد و در
 احرام از مہمات آن پس هیچکس هم لازم نخواهد شد بسبب تاخیر
 نبودن چیزی از زمان آن کلمه معین است * و بعد از ۱۹ * هر که
 حلف نماید و رایام نهد در غیرنویسن حرم پس بر او دم لازم می آید
 و هر که عذر نماید و بعد از آن از حرم بیرون رفته و در نیاید پس
 بر او دم لازم می آید نزد طرفین روح و ابویوسف روح گفتست که بر او
 هیچ لازم نمی آید و این قول ابی یوسف روح هر جا معصی در حلف
 هر که کند «مذکور است و در حلف حج کنند» مذکور نیست و بعضی
 گفته اند که در حلف حج کنند «دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
 سنت جاری شده است با اینکه حج کنند» حلف می نماید
 و رمانا که زمین حرم است و اما اصح این است که در حلف حج
 کنند «نیز اختلاف است میان ابی یوسف روح و میان طرفین روح و ابی
 یوسف روح میگوید که حلف مختص نیست بهرم زیرا چه بهرم بر صلح
 و اصحاب وی مصور شد» بودند و روح بدیده حلف نموده» بودند
 در غیر حرم و دلیل طرفین روح این است که حلف در حج بسبب بیرون
 آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
 حج و اهدا بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هرگاه

چنین شد پس مآخذش خواهد بود بحرم مانند بچ قربانی
و جواب نزد لیل ایوبوسف رح این است که بعضی از اجزای حد بیمه
زمین حرم است پس احتمال است که بیمه بر صاع و اصحاب و ی
در حد بیمه حلف نهوده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلف نزد ایوبوسف رح مقید است بد و چیز یکی همان که عبارت
است از ایام محروم و مکان که حرم است و نزد ایوبوسف
رح بهیچ از آن مقید نیست و نزد مکید رح مقید است به مکان
نه زمان و نه در رح مقید است به زمان نه به مکان و بسایه
ه است که این اختلاف در تقیید آن در حق و جوب دم است
و اختلاف نیست درین که بسبب حلف حلال میشود محرم
* مسئله ۲۰ * حلف و قصور در عهده موقت بزمان نیست بالا چه
زیرا چه اصل عهده موقت نیست بزمان بضاق مکان چه آن مقید
است به مکان پس اگر عهده کننده بعد از ادای عهده ببردین رود از حرم
بدون آنکه قصور نماید و بعد از آن پیش از قصور باز نرود به حرم و دم حرم
قصور نماید پس درین صورت برادر هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
لوقصرت در مکان آن * مسئله ۲۱ * اگر حلف نیاید قاری
پیش از آن قربانی پس بر او دود لازم می آید نزد ایوبوسف رح

یکی بسبب حلق نبودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
 و دوم بسبب تاخیر نبودن ذبح از حلق و نزد صا حین روح را حبس
 نمیشود برا و مکرر دم واحد که همان اول است و بسبب تاخیر
 نبودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا بر آنچه سابق مذکور
 شده است و الله اعلم

قصص * مسأله * صید بر حرام است بر مکرر
 و نمید بحر حلال است مرا و ران پیرا چه حد ایتعالی در قرآن مجید
 فرمود است که حلال کرد انید شد است برای شما صید بحر
 تا خرطیه و باید دانست که صید بر عبارت است از جانور یک
 تولد و خوا بشکاه آن در هر باشد و صید بر عبارت است
 از جانور بکه تولد و خوا بشکاه آن در آب باشد و صید عبارت است
 از جانور یک و حشت نهاده از انسان و فکر یزد از و باعتبار
 اصل خلقت و پیغمبر صلعم از ان مستثنی نبود است پنج جانور را
 یکی کلب کنده و دوم کرک و سیوم غلیوان و چهارم
 زاغ که آن را به پی غراب میگویند و پنجم مار و کژدم این جانورها
 اند از قصه ایذای انسان می نیایند و مراد از غراب در اینجا
 آن غراب است که چینه می خورد و همین مر و نیست از این است

روح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید بر ایدالات کند
 بر آن کسی را که او کشت آن را پس بر وجزای آن لازم
 می آید و دلیل صورت قتل این است که خدا ایتعالی در قرآن
 مکتوب فرموده است که قتل مکنید صید را در الحلیکه شما محرم
 باشید و کسیکه از شما قتل کنند آن را عیدای پس جزای آن مثل
 آن صید است از چهار یا سه تا آخر آیه و در صورت دلالت
 اختلاف است چه شافعی روح میگوید که درین صورت جزا
 لازم نمی آید زیرا چه تعلق جزا به قتل است و دلالت غیر قتل است
 پس دلالت محرم مانند دلالت نبودن غیر محرم است بر صید محرم
 و دلیل علیای سابق حدیث ابی قتاده رض است که سابق
 مذکور شد و دوم این است که عطار که یکی از علمای تابعین
 است گفته است که بر وجوب جزا بر دلالت کنند اجماع است
 و سوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
 زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت و گریختن و مخفی
 شدن و پوشیدن از چشم انسان و بسبب دلالت مذکوره این امن
 از آن فرایل می گردد پس دلالت مانند اختلاف است و چهارم
 این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبود است پس او همانی خواهد شد بسبب ترک نهی و نه چیز دیگر
 اول التزام آن نبود است مسائلمه موعود و ذنبت که ترک نماید
 قضا و قضای او و رعیت را باینطور که ولایت نماید سر آن مرد و ز
 را با بخلای غیر مستحرم که ولایت کند بر حیدر حرم چه از التزام
 ترک تعرض آن نگیرد است و مال و این است که برای و نیز جزای آن
 لازم است بنابراین چه مرویست از ابی یوسف روح و باید ولایت
 که ولایتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلق
 نباشد بر مکه و صید و مدلول تعدی یک اونیاید در ولایت
 و قول او را با و رکند حتی اگر مدلول تعدی یک اونیاید و قول
 او را با و نکند بلکه قول غیر او را با و نماید پس در صورت برادر
 ضیمان و جزای آن لازم نمی آید * مسأله ۳۱ * اگر ولایت
 کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
 بنا بر آنچه مذکور شد که اول التزام ترک تعرض آن نکرد است
 * مسأله ۳۲ * در صورتی که جزا لازم می آید پس در آن عامه
 و ناسی بر است زیرا چه موجب جزا اطلاق است و آن در هر دو
 صورت یافت می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
 ممانعت ضیمان مال و نیز اگر شخصی نه صید را اینده او بعد از آن نه

آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را عاید
 و نیز باید دانست که چنانچه بسوی منزل کردن صید جزای آن لازم
 می آید بر معتمد مبتدی هیچچنین لازم می آید جزای آن بر عاید
 و بر آنچه آنچه موجب جزا است و بار دوم متعاقب است چنانچه
 متعاقب است و بار اول * مسئله ۵ * جزا نزد شیخین رج این
 است که قیمت نهوه شرد صید در مکانی که در آن کشته شد است
 یا در مکانیکه قریب است از آن وقتیکه آن صید در بر رویا بانی
 باشد پس باید که قیمت آن نباید دوم عادل و بعد از آن
 معتمد مذکور متخلف است و رایث که اگر خواهد بآن
 قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آن را اگر بآن قیمت
 خریدن هدی می کند باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام
 را و تصدق نماید آن را یا بطوریکه بهر مسکن از آن نصف صاع
 بشنودم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر نخواهد روزی
 دارد بطوریکه ذکر آن خواهد آمد و مکعبه و شافعی رج گفته اند
 گفته واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
 پس در آن هوو گفتار گوشتی واجب میشود و در خر خشک و
 مذاق را حباب است اعنی بزغال و در بر جوع اعنی در شش و شش

جگره واجب است اعني بزخاۃ چهار ماه و در نعامه اعني شتر
مرغ بد نه واجب است و در شكور و خرگا و واجب است زير اچه
نعم ايتعالي در قرآن مکتوب فرموده است که پس جزاي آن
مثل آن جانور يست که کشته است مكرم آن را از جنس نعم
اعني چارپايه و مثل صيده مقتول آن جانور چيز يست که مشابه
مقتول باشد بصورت زير اچه قيمت نعم اعني چارپايه شکر فته
تپيشه و واصحاب رضى واجب کردند آنکه نظير را با اعتبار
تعلق و صورت در صورتی که قتل کند مكرم نعامه را يا آهورا
يا شکور و خر را يا غير شکور و اينجا نکه بيان کرد شد و هيچچنين
بيشتر صلح فرموده است که ضريح اعني گفتار صديق است و در آن
شکور سقند واجب است و در صورتی که نظير آن نباشد چون
هفتور و کبوتر و مسانند آن پس در بيه صورت نزد مکتوب در ح
قه بآن واجب ميشود و هرگاه نزد مکتوب روح قيمت واجب باشد پس
قول او درين هنگام مانده قول شيعين روح است و شافعي روح ميگويد که
در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهت است ميان کبوتر و
گوسفند يا اعتبار خوردن آب و آنچه کبوتر بيه کد م
آب ميتخورد مانند گوسفند بخلاف پرند هاي ديگر و هيچچنين

از آن که وقت مشابیه با او نگویند است و دلیل شیخین روح این است
 که مثل مطابقت عبارت است از مثل صورت و معنی و حمل کردن آن
 مذکور به مثل مطابقت میکنی نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست
 اگر چه هر دو از یک جنس باشند پس چگونه مثل آن خواهد
 شد در صورتیکه یکی خلاف جنس دیگر باشد و هر شکلا و حمل
 آن بر مثل مطابقت میکنی نیست پس حمل نهوده خود اهد شد بر مثل
 معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
 در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
 است بالا جماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است اعنی در
 جمیع انواع جائز یا فاقه میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
 اعنی در جمیع انواع جائز یا فاقه نمی شود و همچنین در حدیث
 مذکور از قول پیغمبر صلعم گفته هر ضعیف شکو سفند است نقد بر جزا
 و شکو سفند مراد است نه تعیین آن و بعد از آن باید دانست نکته دل
 این تمیسا نهوده شده یا اطعام یا مرده اختلاف است بر این وجه
 که شیخین روح میگویند که این اختیسا هم مرقسائل را است و
 هر که ام از این سه چیز را که مراد است اختیار نماید و شاقی روح
 گرفته اند که آن اختیار مرسته که مراد است پس اکثر کتب و کتب اینها

بهدی واجب میشود نظیر مایا بر آنچه مذکور شد و ذکر حکم نهایی
 و طعام یا بر وجه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح
 و دلیل شیخین رح این است که تغییر و احیاء را در چیز
 مشروع است برای آسانی در حق کسی که آن چیز را واجب است
 پس اختیار در آن مواز خواهد شد چنانچه در کفاره یمن و دلیل
 میگوید و شافعی رح این است که در قول او تعالی فجزا مثل
 ما قتل من النعم بیکم به ذوالعدل منکم هد یا الایه لفظ هد یا
 منصوب است بجهت آنکه تفسیر است بر او ی قول او تعالی بیکم به
 یا مفعول حکم حکم است و بعد از آن ذکر طعام و صیام بکفر تدرید
 از این بلفظ او مذکور است پس اختیار هر دو حکم را خواهد بود
 و جواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف بر جزا است
 نه بر اقل هر یک از این که کفاره مرفوع است و هر یک از صیام
 و احرام معطوف و معطوف علیه مختلف نمی تواند شد
 همچنین قول او تعالی او عدل ذلک صیام مرفوع است پس ذم تدرید
 مذکور دلالت نمیکند بر اختیار هر دو حکم و جزا این نیز که رجوع
 پسوی هر دو حکم لازم است در قیامت کردن چیزیکه تلف
 شده است و بعد از آن اختیار کسی را است که جزا بر او واجب شده است

* مسلسل ۴ * حکمین را باید که قیمت آن صید نپسایند
 در موضعی که کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود با اعتبار
 تفاوت مکان پس اگر آن موضع فرو میسایان باشند که
 در آنجا فروخته نمی شود صید پس در بعضی صورت اعتبار نهوده می شود
 قریب ترین موضعی که فروخته میشود * مسلسل ۵ * و قفا گفته اند
 که برای قیمت فرودن آن صید یک شخص عاقل کافی است و اگر
 دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتیاط غلط بعد
 چنانچه هر چه در حق عباد و بعضی گفته اند که
 در اینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسلسل ۸ * هدی ذبح
 کرده نمی شود مگر در مکه زیرا چه در قرآن مجید چنین مذکور است
 و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعی برح
 میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
 بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعه است در حلقه مساکین
 حرم و این معنی مشترک است میان هدی و طعام و علفی میگویند
 که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول الهی خلاف قیاس
 و عقل است پس آن مختص خواهد بود به کسان خاص
 و این مانع خاص گویان آن در شرع آمده است و ما بعد

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همه چیز در روز
داشتن جایز است در غیر مکّه زیرا چه روز عبادت است در هر مکان
پس اگر کسی را ذبح کنند در کوفه و بخوراند مسکینان را
طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت
طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود
* مسئله ۹ * و تئیکه مکرم مذکور اختیار نماید هدی را بایه
که هدی نماید چیز را که برای اضعیفه جایز است زیرا چه
از مطلب اسم هدی همین قبیله میشود و معصوم و شاقی روح
گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اهلی و سحر
زیرا چه اصحاب رض واجب نکردند آن در بیتاب عناق
و جفّه را و نزد شیخین روح ذبح نکردن صغار جایز است هر چند
اطعام یعنی اگر آن را ذبح کند و به مسکینان تصدق نماید واجب
ادامی شود * مسئله ۱۰ * اگر مکرم مذکور اختیار نماید
طعام را قیمت نهوده میشود آن صید بطعام نزد علمای مائمه را چه
واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نهوده خواهد شد
قیمت آن صید و بعد از آن هرگاه خرید کنند بقیمت آن طعام
را بایه که تصدق نماید آن را باینطور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و بیست یک صاع از خرما و جویدند و جایز نیست
 که بد هدی بیک از مسکینان کم از نصف صاع زیرا چه طعام میست
 مذکور است درین باب چهار نموده میشود بر طعامیکه معهود است
 در شرع * مسلمانان اگر اختیار کنند معذورند مذکور روزه را
 پس درین صورت نیز قیمت نموده میشود آن قیمت بطعام و
 بعد از آن باید که به مقابل هر نصف صاع از گندم یا یک صاع از
 خرما و جو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
 آن صیغه نروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
 و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور احسن اعتبار نمودن
 یک روزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو
 معهود معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیة روزه در حق
 مشیخ فانی چنین آمده است پس اگر بعد از اندازه نمودن
 روزه بروید مذکور کم از نصف صاع از گندم یا قیماوند پس
 درین صورت آن شخص مختار است درینکه اگر خواهد
 تعدد قساینها آن را بقراری که خواهد عوض آن یک روزه
 دارد چنانچه کم از یک روزه مشروع نیست و همچنین در صورتیکه
 واجبی شود طعام بکسیر از طعام یک مسکین یا مختار میشود اگر

خواهد رفت از این جهت طعام بد دهد به سگمن با عودن آن بگردد
 و روز دوازدهم بنابر آنچه مذکور شد * مسلسل ۱۲ * اگر مکرر روح
 کند صیدی را یا هر کس که مری آن را یا ببرد عضوی از اعضای
 آن را پس اوضاع آن میشود بقدر نقصان بقا هر قیاس بعضی
 مثل چنانچه در حقیقت عباد * مسلسل ۱۳ * اگر ببرد
 طایر را یا ببرد پای صیدی را یا بدن هر چه که آن صید و طایر از
 انسان گریختن نتواند پس در این صورت تمام قیمت آن لازم
 می آید زیرا چه هر گاه آن گریختن آن را شکست و دور کرده
 پس آن را از من نیاند از اینکه کسی بشکند آن را پس جزای آن
 در اول لازم خواهد شد * مسلسل ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعامه
 و پس او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مری و بست
 از امر ناپروستین علی و این عیاس رض و بجهت آنکه بیضه اصله
 صید است و قایمیت از این داور که صید گردد پس بیضه مادامیکه
 قیاسه نماید بهتر است صید را بکار نبرد میشود احتیاطا
 پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده را ببرد آنرا پس بر او
 قیمت بچه زنده لازم می آید و این را بواسطه آنست و مقتضای
 قیاس این است که هر که بیضه را ببرد قیمت بیضه را و آن لازم می آید

شود و پراچه حیات آن بچه غور معلوم است و وجه استخوان این
 است که بیضه مهیا و آماده است برای اینکه از این بچه و نه
 برآید و شکستن بیضه پیش از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
 است پس بنای حکم بر سبب مذکور نهوده خواهد شد بنابر
 احتیاط آنکه اگر کسی عصبی و سنگی بزنده بر ششم ت هو و بیست و نه
 آن ت هو بچه مرده را و خود هم بپزد پس هوا و قیحت آن ت هو و بچه
 هر دو لازم می آید * مسئله ۱۵ * اگر قتل کند غراب یا غلیوان
 یا کرب یا مار یا کرم یا موش یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی
 آید زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که پنج چیز از جمله فراست
 است پس کشتن آن روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز
 این است غلیوان و مار و کرم و موش و کلب گزنده و نیز فرمود است
 که محرم را کشتن این پنج چیز جایز است و در بعض روایات ذکر
 کرگ مد است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده درین
 حدیث گرگ است و جایز است که گفته شود که اگر کرم معنی سنگ نزنند
 است و مراد از غراب آنست که جیده میخورد و خلط میبرد
 نه پس را با طاهر در تناول یعنی هر دو را میخورد چه این جانور را
 بپزد یا نمیکند یا پزند یا نه انسان و اما عقبت شده از این حدیث گویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتداء میکند
 یا یذای انسان را زاینده یقیناً روح مرویست که کلیت آن را و غیر آن
 و کلیت اهلی و غیر اهلی همه را بر است زیرا چه معتبر در آن جنس
 است و هیچکس موش خسانه و موش وحشی را اهلی همه را بر
 است و صفت اعتی سوس مسار و بیرون از چوله پنج فواست که
 مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتداء نمیکند یا یذای انسان
 * مسأله ۱۶ * بسبب کشتن بشته و مور و کیک و کت و گس جزا
 لازم نمی آید چه این چیزها از چوله صید نیست و هم از یذای انسان
 متولد نیست و مودی است یا اعتبار متقاضی طبیعت و مراد از مور
 آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و ما مور یکد ایذا
 نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست و ایکنی اگر بکشد آن را مکرم
 چیزی آن لازم نمی آید زیرا چه از چوله صید نیست و نه متولد از بدن
 است * مسأله ۱۷ * اگر مکرم قتل کند سپس را لازم است مر او را
 که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت شکند
 زیرا چه سپس متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور
 است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
 آنکه قاتل سپس را کفایت میکند که بخوراند مسکین

و آنکه چیزی برسدیل ایاحت اشکر چه از این شهر یا حاصل نشود
 مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اشکر معسر م قتل
 کنند ملحق را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
 ویراچه ملحق از جهله صید بر است زیراچه صید آن را میگویند
 که کفر قبه نشود مگر بحیله و شکر نیاید و مقصد میگیرد آنرا
 و کفر قتی آن مقصود وی است و هرگاه قبیله آن بسیار کم
 است زیراچه عسر فرض گفتست که یک نفر می تواند است از یک
 صاحب اهواز گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
 معسر اگر بدین کند یا خد را هیچ چیز بر او لازم نمی آید زیراچه
 یا خد از جهله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و ورع
 است و نیز کفر قتی آن بغیر حیله ممکن است و هیچان کفر قتی آن
 مقصود نگیرند نه پیش و پس آن از جهله صید نیست * مسئله ۲۰ *
 هر که شیره و شد از صید حرم میس بر او قبیله آن لازم می آید
 زیراچه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در سنگم
 * مسئله ۲۱ * هر که بکشد صید را خد مالک الدخیم
 نیست چنان شیر و غیره که از جنس درنده است پس بر او
 جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استخوانی بود است

آنرا اشارع چون کلب بکنند و غیره که مذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کُناس
درنده چون شیر مثلاً ذوالانرم نمی آید زیرا که آن مقتضای
طبیعت مودعی است پس آن به داخل است و پند فاسک که مستثنی
نموده شد است و نیز کلب بکنند و مستثنی است و اسم کلب
بچه چرخ درنده هارا شامل است از موی لغت و دلیل عیای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله شتر قتی آن می کن نیست و گز قتی آن مقصود گیرنده
میشود برای بوسه آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایندای آن و قیاس آن بر بناج جانور فواست جایز نیست زیرا که
است قیاس نمودن شود بر آن حد پنجم که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود و بر آن و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جز اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
واید که زیاده نباشد از قیمت یک کوسه و ز فر رح گفتست
که جزای آن لازم می آید هر قدر که باشد چنانچه گفته شد حکم است

در ما کول اللکم و دلیل علمای مایکی این است که بتغییر صلعم
 در موه است که ضیع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم
 می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است
 بجز آن نه بجهت آنکه آن مودی و درنده است که
 حمله میکند بر انسان و بنا بر جهت مذکور ظاهر اقیبت آن
 زیاده نیستی شود از قیمت یک گوسفند * مسدود ۲۲ * اعتبار
 درنده حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درین صورت
 بر او هیچ لازم نیست آید و ز قرح کشتست که درین صورت نیز
 جزای آن لازم می آید بنا بر قواس آن بیشتریکه حمله نماید
 و بکشد آن را محرم و دلیل علمای مایکی این است که بهررض
 کشتست درنده را و بجهت آن هدی ساختن قماری را و گفت که
 ما البته اکتشیم آن را و ازین معلوم شد که اگر استدار حمله از
 جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
 محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود
 منع نیست لهذا الزام چنانچہ شارع مصادون است که دفع نماید
 از ذات خود ایذا را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن
 قواس پس دفع نمودن ایذای متعصب و برابری اولی را و خود

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
 برای حق شرع بخلاف شتر یک حمله کند و بکشد آن را محرم
 و برای چه در این صورت اذن از جانب صاحب حق که بنده است
 پیا فته نشد است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسببی متخیر
 مضطر گردد بسوی کشتن صید و بنا بر آن بکشد صید را پس و یا و
 جزای آن لازم می آید زیرا چه در این صورت اگر چه وی را اذن
 کشتن آن است در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید است بدادن
 کفاره یا اعتبار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
 باک نیست محرم را در این که ذبح کند گوسفندی یا گاو
 یا شتر یا ماکیان یا بطن اهلی را زیرا چه این چیزها از جهل صید
 نیست چه آنها وحشت ورم نمیکنند از انسان و مراد از بطن است
 که در خانه او و حوضها میباشد زیرا چه آن با صل خلقت و وحشت
 ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را
 اهلی کبوترهای موزه را پس بر او جزای آن لازم می آید
 و امام مالک رحمه الله میگوید که بر او هیچ لازم
 نمی آید زیرا چه کبوتر مذکور از انسانان و وحشت ندارد
 و شکر بخشن نمیتواند بسبب پرواز خود چه آن بطن الکرم است

است در وقت بروز و بزودی بر او نهی کند و علیای ما میگویند
 که کبوتر با عتیسار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
 و میترسد به سبب پرواز خوردن گریه بطنی حرکت بسیار
 و وقت پرواز و نشکر بختن از انسان و انس گرفتن او با انسان
 عارضی است پس این معتبر نیست * مسند ۲۱ * معرم اشکر
 نقل کند اهونی را که ما نوس است - بسانسان مثل او سفید
 بر او جزای آن لازم می آید زیرا که او را اصل صید است پس بسبب
 ما نوس شدن آن یا انسان اهلی شهیده نمی شود همانچه شکر که
 اهلی است را اصل خلقت اشکرم نباید از انسان و وحشت
 شکر و صید شهیده نمی شود و رحمت معرم * مسند ۲۷ * معرم
 اشکر ذبیح کند صید بی را پس آن ذبیح مردار است و حلال نیست
 و شافعی رحمت شکر است که حلال است ذبیحه که ذبیح کنند آنرا
 معرم برای غیر زیرا که معرم در این صورت عامر می کنند برای غیر
 پس فعل او منتقل و منسوب می شود به سوی آن غیر و چنان
 شمرده می شود که آن غیر ذبح گردد است و ذایل علیای ما
 این است که ذبیح کردن فعل مشروع است و ذبیح کردن معرم
 غیر مشروع و حرام است پس ذبیح کردن او ذبیح نیست در حقیت

مانند ذبیح کردن مجوسی و سر آن این است که مشروع همسان
 ذبیح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
 و برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبیح کند
 و از ذبیحه مطلقا خون نه بر آید و از گوشت شیت جدا نشود
 خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبیحه مسلم غیر
 محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن
 است و اگر ذبیح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
 اگر چه خون بر آید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبیح
 او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
 نیست پس اگر آن ذبیح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
 گوشت است متعذر شود پس اسباب محرم بودن ذبیح آن
 خوردن از گوشت متعذر نخواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد
 شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخواهد محرم از ذبیحه
 خود چیزی را لازم می آید بر او قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح
 و عاصمین رح شکفته اند که بر او بجهت خوردن آن هیچ لازم
 نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر بر او هیچ لازم نمی آید
 یا لا تغلق و لعل عاصمین رح این است که ذبیحه مذکور

مرد آراست پس لازم نیست بمسبب خوردن آن مکرر استفسار
چنانچه لازم نباشد بر مکرم دیگر بمسبب خوردن آن مگر
استفسار و دلیل ابعی حقیقه روح این است که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبیح از مخطورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بمسبب احرام ذبیح نگردد آن از احکام بیرون شده است
و هم بمسبب آن احرام اهلیت ذبیح کردن در حلق مکرم باقی نماند است
پس حرمت خوردن آن بمسبب این و سایر ذبیحه مساوی و متعارف
است بمسوی احرام آن ذبیح کنند و از مخطورات احرام او گشتند
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بمسبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد و بخلاف مکرم دیگر چه
خوردن آن از مخطورات احرام آن نیست * مسئله ۲۸ *
یا ک نیست مکرم را اگر بخورد گوشت صید یا نه صید کرده است
از احلال ابعی غیر محرم و هم ذبیح کرده است آنرا احلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آنکه مکرم و نه امر فکرمه یا باشد آن
حلال را بصید فکرمه آن صید و ما مالک روح گفتند که خوردن
آن حلال نیست مکرم را در صورتیکه شکار فکرمه یا باشد آن را
حلال برای مکرم و نه را چه بیشتر صدام فرمود است که یا ک نیست

هم می خورد را در خوردن گوشت صید بشر طبعی که معلوم شکار نکرد و یا نه
 آن را و نه شکار کرده باشد آن را کسی بخواهی می خورد و دلیل
 علمایی ما این است که صاحب رضی الله عنه می فرماید اگر کسی گوشت
 را با احتیاط و شک و شبیه در حق می خورد پس فرمود: هیچ ریسائی
 که باک نیست در این وجوایب از امام مالک رح این است
 که در حدیثی که دلیل آورده اند آن را امام مالک رح لازم نمی بیند
 و می گوید است پس مراد از این آن است که عین صید را ندیده و کسی
 می خورد آن گوشت آن را با ما از آن آن است که صید کرده
 شود پس او دیده از آن بدانکه آنچه مذکور شد که
 خوردن گوشت صید مذکور می خورد را باک نیست بشر طبعی که دلالت
 شکر ده باشد بر آن پس آن صریحاً دلالت نمی کند بر این که آن
 دلالت کند بر آن می خورد پس او را خوردن گوشت آن حرام است
 و قائلان گفته اند که در این دو روایت است بنابراین روایت
 حرام است و بر خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
 کرده باشد بر آن و وجه هر من حدیث ابو قتاده رضی الله عنه است
 که می فرماید گوشت را با احتیاط می خورد و اگر کسی می خورد
 می خورد را حلال پس بخواهیم می خورد که می خورد آن را قصد است

نهاید بغیر از سراج صید حرم مستحب آن است بسبب حرم چه
 بیشتر صلعم هر چند بیشکه دراز است فرمود است که مگر یزانیست
 صید حرم را در روزه در حق او کفایت نمیکند زیرا چه اگر
 قیامت آن بزرگسال مذکور بطریق ثانوی است نه بطریق کفاره
 پس مانند ثانوی مال شد و سر آن این است که آن قیامت واجب
 میشود بسبب تقویت وصف امن در مصلح و آنچه بر مکرر واجب
 میشود آن بطریق کفاره جزای قتل اوست زیرا چه حرمت آن
 یا اعتبار معنیست که در مکرر است و آن احرام او است و روزه
 صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شونده ثانوی مصلح و زهر حرم
 گفتند که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند و در حق حامل مذکور
 بنابر قبایس آن بر چنین بگه واجب میشود بر مکرر ولیکن هر گاه فرقی
 میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قبایس
 مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور
 یا نه پس در آن دو روایت است * میباید * و * اگر غیر مکرر
 مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آنرا
 در حرم اگر آن صید در دست او باشد برقیقه نه ورقفص یا
 گنجاره و شانهی روح میگوید که شکذاشتن آن بر او واجب نیست

چون آن صید مباح و بی استی و حلال الشریع ظاهراً هرگز نباشد و در
 مباح و عین بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علیهای ما این
 است که آن صید هر فکاه داخل شد در حرم و واجب کشتن ترک
 کردن آن باقی نماند تعظیم حرم جدا میداد و بی هنگام از صید حرم
 گذشت پس دستورات اینها را بنا بر آنچه میویست پس اکثر بفروشه
 آنرا مالک آن که داخل مسدود است در حرم پس آن بیع را
 نموده همیشه در آن صید موجود باشد نزدیک این بیع صید
 نیست بجهت آنکه هر آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
 آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس برای بیع مذکور
 جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
 است یا بیع عامی است از آن زایل گردد و این است و حال
 آنکه صید در بین هنگام مسدود است و همین حکم است
 در صورتی که بفروشد معصوم صید بر ابد است معصوم دیگر یا
 بیست حال بنا بر وجهی که مذکور شد * مسدود است * اکثر
 شخصی احرام نهاید و حال آنکه صید در قفس دارد و اگر
 خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بشکند آن صید را و
 شافعی رح گفتست که واجب است بر او که بگذارد آن صید را

و نیز آنچه اشکر ننگذارد آنرا پس لازم می آید که تعریف
آن نروده میباید بشکاهداشتن آن در ملک خود پس چنان شد که
در دست او حقیقه باشد و دلیل علیها میباید این است که
اضاعه ایت رضای احرام میباید نرودند و حال آنکه در خانه آنها
صید هسا و دواجن اعمی قتیور و بزر و شیر و میباید و منقول
نیست که آنها را میباید داشتند او شان هم میباید
جاری است و این یک است و دوم این است که را میباید
محرم ترک تعریف آنست و در صورت مذکور در تعریف آن
چنانچه محرم باقی نماند بلکه آن جانور در صورت مذکور
موقوف است بخانه یا بقص نه بدست محرم و چنانچه نیست که
آن جانور در ملک وی است و در آن مضایقه نیست چه اشکر
میگذارد آن را در صحرایها یا در ملکیت او در آن باقی میماند
پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اشکر
فقد آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که بگذارد
آنرا بطوری که ضایع نگردد یا بطوری که بگذارد آنرا در خانه خود
و همچنین اگر بگیرد حلال صید یرا و بعد از آن احرام
نمیگیرد و درها کنند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آن نکس ضامن آن میشود نزد ایهنیکه روح و صاحبین روح گفتند
 اند که ضامن نمیشود زیرا چه آنکس درین صورت امر بر عروق
 و نهی عن الیهنکر نهود است و این را معسین گفتند میشود و بر
 معسین چیزی لازم نیست آید و دلیل ایهنیکه روح این است که
 معسوم ملک مکرر مالک آن صید شد است بسبب گرفتاری آن
 در حالیکه او عادل بود و این ملک معسوم است پس احترام این
 ملک بسبب احترام آن شخص زایل نمیشود و هرگاه چنین شد پس
 آن نکس بسبب رها نیدن آن از دست معسوم مذکور ضامن آن
 نخواهد شد چه او تلف کرد میا و ک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
 معسوم صیدی را در حالت احرام چه درین صورت اگر بر هاند آن
 و ایسی از دست او آن نکس ضامن آن نمیشود بسا لا تغافل بر آنچه
 در بنصورت معسوم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدا ایتعالی
 در حق آن معسوم فرمود است که حرام نکند آن صید است بر شپا
 صید بر و اما ایهنیکه شپا معسوم باشید پس صید نیز
 در حق معسوم بهتر از خبر است در حق مطلق مسلمسان
 و مسلمسان بسبب خریدن خور مالک آن نمیشود
 شپا چنین معسوم بسبب گرفتاری صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانست که نظیر این اختلاف اختلاف آنهاست در شکستن
 آن لو که آنرا معارف میگویند چون طنبور و هیره
 اعنی اگر شکند کسی معارف کسی را پس او ضامن
 آن می باشد و از اینجه قمری نه نزد صاحبین * مسلم ۳۳ *
 اگر بگیرد معصوم صید یا و قتل کند آنرا از دست معصوم دیگر
 پس بر هر واحد از آن دو معصوم جزا لازم می آید زیرا که
 گنبد نه تعرض آن نبود است یا بدینطور که او بسبب گرفتن امانت
 از آن زایل گردانیده است و کشته شده مذکور تعرض مذکور را قاتل
 و برقرار داشتست بسبب کشتن آن و این به غیر تعرض نمودن است
 ابتدا در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
 اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد از آن باید
 دانست که در صورت مذکوره شکم نه صید آنچه جزای آن
 میدهد میگیرد آنرا از کشته شده آن و نه قمری شکست که او را
 نمیرسد که بگیرد آنرا از کشته شده مذکور زیرا که بر شکم نه
 مذکور جزا لازم آمد است به جهت فعل او و نه گرفتن صید است
 پس مواخذة آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علیها ما این است
 که شکم قتل صید ضمان و جزا نمیشود در حالت معصوم مذکور قتل که

آن شکر قن معضی شود بهلاکت آن پس گشوده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا بسبب جزا گردانیده است پس
گشوده مذکور در معنی مباشرت است البت است پس ضیاع و جزای
آن بر وعاید خواهد شد * مستند * م * محرم اگر هر دو گیاه
حرم را که سزا است یا بهره درختی را که مالک کسی نیست
و هم خشک نباشد و هم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آن را می نشاند از روی عادت پس بر قیمت آن لازم
می آید بالا تفاخر زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرمود است در حق حرم که
ای خدا نا آگاه باشی که بریده نهی شود گیاه آن و نه بریده میشوید بخار آن
و باید دانست که روزه داشتن بجای قیمت آن گیاه و درخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت بجای
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضیاع
مباح است و در ضیاع محل روزه را دخل نیست و جز این
نایست که روزه در جزای فعل است و باید که قیمت مذکور
را تصدق نماید و بدهد بقرا و بعد از دادن قیمت آن گیاه
و درخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حق روزه

عباد و باید دانست که فروختن آن گناه و درخت بعد از بریدن
آن و در امر مکتوبه است زیرا چه او مالک آن شد است بنسب
سببیکه معذور است از روی شرع پس اگر چنانچه یزد داشته شود
بیع آن بی گناهیست هر آینه مودمان چنانچه خواهد شد نه در
هر بین و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع ذلک است
میشناسند صید هر بیع آن احیاء جایز نیست و بیان قرآن میباشد
گاه و درخت و میان صید در عظیم بیع خواهد شد ان شاء الله
قوله و درختی که می نشانند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق سزا نیست بنا بر اجحاج و بنسب بر آنکه بریدن آن
گناه و درخت حرام است که منسوب به حکم باشد منسوب بر وجه
نمی شود مثلاً و قتیکه منسوب بسوی غیر نمیشود و درختی که
می نشانند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است به جهت نشانیدن او پس
درختی که نشانند آن را انسان در زمین حرم
منسوب است بر وجه کمال و باید دانست که درختی که
نمی نشانند آن را انسان از روی عادت نشانند آن را انسان
پس آن به نفع آن درخت شود ■ میشود که می نشانند آن را

انسان از روی عادت * مسئله ۳۵ * درختیکه نمی نشاند
آن را انسان اشکرا از خود روید در حرم در زمینی که میلوک
کسی است پس در این صورت هر قاطع آن دو قیمت لازم می آید
و کسی برای حرم و حرم دوم برای مالک چنانچه در قیمت لازم
می آید بر کسی که بکشد در حرم صید پرا که میلوک کسی
است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد کسی در حرم گیاه خشک
یاد رخت خشک را پس پرو قیام و جزای آن لازم نیست چه آن
قائم نیست * مسئله ۳۷ * روانیست چنانچه در دواب در
گیاه حرم و نه پریدن آن مثلاً گیاهیکه آنرا از خر میگویند
و این نزد طریقی رح است و ابو یوسف و حنفیست که در چرانیدن
دواب در گیاه حرم پاک نیست زیرا چه در آن ضرورت و حاجت
است بجهت آنکه باز داشتن دواب از آن مستعذر است
و دلیل طرفین رح این است که هر ویست که پیشتر صلعم
قرصه است که بریدن به شغل اعتدایی بلب شکر مانده بریدن بداس است
و جراب از دلیل ابی یوسف رح این است که برداشتن گیاه برای
علاف دواب از حد ممکن است پس در چرانیدن آن در گیاه حرم
ضرورت نیست بخلاف آنکه در چه رسول خدا صلعم آنرا استثنای کرده

است پس چه امر است بریدن آن و هم چنانکه آن بتخلات کلمات
اعنی ساروغ چه آن از جمله نباغات نیست * مسئله ۳۸ *
در هر صورت گفتند از صور تپسای جنایات مذکور در مغرد یکدم لازم
می آید پس در این برقرارند و دم لازم می آید یکدیگر بصحبت حج و
دیگر بصحبت عمره و شافعی روح گفتند که دم صور تپسای مذکور در
قرارند نیز یکدم لازم می آید بنا بر آنکه قرار منعصرم است با حرام
واحد نبرد شافعی روح و نیز علیای ما او مکرم است بد و احرام پس
بر او و دم لازم خواهد بود و فکر در صور تپسای که تپسایید از
میقات بدون احرام حج و عمره اعنی احرام یکی از آن هم نمی آید
از میقات پس درین صورت بر او یکدم لازم می آید زیرا چه
واجب نیست بر او در میقات منکر احرام واحد و هرگاه
یکه احرام هم نکرده در میقات پس لازم می آید تا خیر واجب واحد
و بسبب تاخیر واجب واحد لازم نمی آید و منکر برای واحد و درین
اختلاف زعفران است * مسئله ۳۹ * و ذکر شریک شوند
و مکرم در کشتن میباید پس بر هر واحد از آنها لازم می آید
جزای تکامل زیرا چه هر واحد درین صورت جنایتی کرده است که
توقف دلالت است پس لازم خواهد شد جزای متعده بسبب تعدد

جنایات * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند و حال را در کشتن
 صید حرم پس بر آن سه جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا
 درین صورت عوض منحل جنایات است نه بهیچسا بل جنایات و منحل
 درین صورت واحد است پس جزای واحد بموضع آن لازم خواهد
 شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میباشد
 بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحدگی لازم
 می آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد و بحرم صید را بساخته
 کند آن را بیس بیع در بین هردو صورت باطل است زیرا چه محرم
 اگر صید را زند و بفروشد پس ابری تعرض آن است و اگر بفروشد
 آن را بعد از کشتن آن پس درین صورت فروختن آن فروختن مردار
 است چه صید یکم باشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
 بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هر که بیرون کند
 آهو را از حرم و بعد از آن بنماید آن آهو بیچهارا و بیبهره
 آن آهو و بیچهارا آن پس بر او جزای هر واحد
 از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم
 مستحق امن است شرعا لهذا و آن را جایی است بموضع امن آن
 که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس شریعت بخوبی کرده

بسیوی اولاد لهذا در صورت مذکور هر یک از آنها
و آنچه ای آن جزای غایب شده لازم نخواهد شد و اگر بعد از اخراج
آن جزای آن اندامها بعد اخراج گذشته و بعد از آن بچه ها بزیاد آن آید
پس در این صورت لازم نیست بآید بر او جزای بچه آن غیر از آن آید و مذکور
بعد از ادای جزای آن مستحق امن باقی نیست مگر آنکه این امر درین
مقام رد آن بماند آن که حرم است بر او واجب نیست
از هر آنچه جزای آن نکرده بدل آن است بپندارند عین آنست
و درین صورت ادای جزای آن نمود واجبست پس بعد از آن
چیزی دیگر لازم نخواهد شد و الله اعلم

باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات
بغیر احرام * مسئله * کوفی اگر داخل شود در بستان
و بی عامر و بعد از آن احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید
بسیوی ذات عرف که میقات اهل کوفه است و در آنجا تلبیه
بگوید پس ساقط میشود از و دم که واجب میشود بر انسان
جهت تجاوز نمودن او از میقات خود و اگر بعد از بازگشت
نوعی او بذات عرف تلبیه نگوید تا آنکه به بستان داخل شود
و طراقت نماید برای عمره پس بر او دم لازم می آید و این نیز

ایضا حکایت کرده است رضا حیدری روح شگفته اند که اکثر تکوینی مذکور
 بعد از احرام نبودن از یستان مذکور یا زکشت نیاید بذات
 عرق در حالیکه محرم است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیه
 پشت و بعد از رسیدن بذات عرق یا نشکویید و نیز روح شگفته است
 که دم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیه بخواند
 یا نشکوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیگردد و بسبب عود نبودن
 از بذات عرق چنانچه اکثر افاضه نیاید کسی از عرفات پیش
 از ایام و بعد از آن عود نیاید یعنی قسات بعد از غروب آفتاب
 پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد
 همچنین در رساله نیز و دلیل علیهای ما این است که کونیه
 از میقتات نیتها و نه نیتها بود یعنی احرام پس او ترک نموده بود
 احرام را از میقتات و بعد از آن تکلیف آن نبود در وقت آن
 چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حاجت همه وقت آن
 است پس ساقط خواهد شد و میباید بسبب تنجس و زنی بودن آن
 میقتات بودن احرام لازم میشود بخلاف آنکس که اقسامه
 نماید از عرفات و بعد از آن عود نیاید یعنی قسات بعد از غروب
 آفتاب نیز اچه او تکلیف است و ترک نموده است در وقت آن بنا بر

آنچه سابقه مذکور شد است و لیکن تذکره تروک در صورت
 مذکوره نزد صاحبین مرجع حاصل میشود بسبب عود نهی کوفی
 مذکور بذات عرق و در حالت احرام چند درین هنگام حلق
 میقات از بر قوت نشد چنانچه در صورتیکه بحالت احرام
 پیش از آن میقات در حالی که ساقط است و نزد ابعینیت مرجع
 تذکره آن حاصل میشود بسبب عود نهی و بذات عرق ساقط
 حالت احرام بشرطیکه تلبیه پیش از بذات عرق نیز انجام
 عزیبت در احرام این است که از خانه نبرد احرام کند و هرگاه
 بطریق خصمت یا این داشتند شدن تاخیر از تا بیملکات پس
 واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حلق آن را
 باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تاخیر دهد تلبیه نماید
 و همچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
 بعد از تحایر و نهی و از میقات و بعد از این باز گشت نماید
 بسوی میقات که بذات عرق است بطوریکه در صورت عیبه
 باز گشت نموده بود و اکثر کوفی مذکور عود نماید بسوی
 ذات عرق بعد از شروع نهی و او در طریق خانه که بعد از استلام
 حجر اسود پس درین صورت دم از و ساقط نمی شود بابت قضا و

اشکری نمود کنند آن بستان مذکور بسوی ذات عرفی پیش از احرام
 پس در این صورت دم ساقدا میشود بالاتفاق و این همه که مذکور شد
 وقتی است که کوفی مذکور را اراده حج یا عمره باشد و اشکری او
 داخل شود در بستان بنی عباس برای حاجتی پس میرسد و بپوشاک
 داخل شود در منکبه بغیر احرام و در این صورت ویران اشکری بعد از
 رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او
 بستان مذکور است و او صاحب بستان هر دو برابر اند نیز آنچه
 بستان مذکور را واجب التعمیم نیست پس بسبب قصد رفتن
 به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد در آن و
 لاحق شد باهل آن بستان بهتر از یکی از آنها شکست و بستانی را
 جایز است که برای حاجت بپوشد و در بطن احرام پس هیچکس
 کوفی مذکور را نیز جایزه ندهد شده رفتن بپوشد برای حاجت بدون
 احرام و باید دانست که آنچه مذکور شد که بستان مذکور
 میقات وی است پس مراد از آن جمیع زمین حل است که واقع
 است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اشکری
 کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نماییه آن محل و وقف
 و عرفات نماییه پس بر آن هیچ لازم نمی آید نیز آنچه آنها حرام

قبوله اند از میقات خود ها * و مسند ۲ * تا قاضی اشکدر داخل
شود در مکه بدون احرام و بعد از آن خارج شود از مکه در آن سال
و روزه بسوی میقات خود و از میقات احرام حج فرض نه آید پس بسبب
این احرام تناسلیت بسبب داخل شدن در مکه بدون
احرام و وقوع آن مکه بود مرتفع میگرد و چنان می شود ضعیف گویا
او بدون احرام در مکه داخل نشد است و بر فرض هم ضعیف است
آن جنایت مرتفع نمیگردد و همین موافق قیاس است چنانچه
در صورت نذر احرامی اگر نذر کند کسی باین طور که گوید برای من واجب
الهی مکه بالا احرام پس او اگر احرام از میقات برای حج
فرض نماید و بعد از آن داخل شود در مکه پس نذر مذکور
بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه او اضمحش شود بلکه لازم است
مر او را که با احرام مستقل روزه بسوی مکه چنانچه تا قاضی من کور
اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته
احرام حج نماید و بجهت روزه بسبب رفتن به مکه یا احرام حج
در سال دیگر مرتفع نمیگردد چنانچه مکه وقوع آن مکه بود بسبب
داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علیها ما این
است که تا قاضی من کوتلاقی متروک و تدارک آن نهوده و وقت

آن را بر اچه واجب بواو این است که تعظیم این بقعه نماید یا نه؟
 که با حرام داخل شود و آن لازم نیست. تشخیص برای
 وائش شدن در مکّه احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
 داخل شدن در مکّه با حرام یافته شد پس کفایت خواهد
 کرد و چنانچه اگر داخل میشود در مکّه با حرام حج فرض را بزند
 کفایت میکند و بخلاف آنکه ساله پیشتر را دیده چه در بین
 هشتاد و سه سال داخل شدن در مکّه با حرام برای آن بین واجب
 میشود بر ذمه او پس آن از انبیه شود و مشترک با اینطور که
 یا حرام مستقل داخل شود در مکّه چنانچه اگر نذر کند کسی یا اینکه
 اعتکاف کند و یا هم نبود در ماه رمضان در بی سال پس اعتکاف
 معتدور را داخل میشود و بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
 روزه عاید و سواي روزه رمضان در کمال نمیشود و اگر در رمضان
 مذکور اعتکاف نماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
 که اعتکاف نماید در ماه دیگر برای رمضان بروزه مستقل
 و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف را نماید
 بروزه رمضان مذکور صحیح نمیشود * عید ۳ * هر که
 بعد از شکستن از میقات احرام عید نماید و بعد از آن عید

مدح کور را فاسد کند باید که افعال آن شهر را تمام کنند و
 بعد از آن آن را قضا کنند زیرا چه احرام لازم میشود پس این
 چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و در صورتی که
 واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نهودن او از میقات بعد از احرام
 زیرا چه بر او قضای آن حج وعمره لازم است پس وقت قضا احرام
 آن از میقات خواهد گذرد و بسبب آن این جنسایت معتبر است و نه
 نهودن از میقات بخیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
 بسبب احرام نهودن از میقات در قضای آن حج وعمره حکم میقات
 که قوت شد است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
 شد پس سواي آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول نکر
 روح مدح کور اثر و ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
 در حکم کسی که حج او فوت شود و ایام حج باقی ماند آنکس
 بخیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حکم کسی که قصد او
 نماید از میقات بخیر احرام و بعد از این احرام حلی نیست و
 بعد از آن آن حج را فاسد کند و اگر آن حج در صورتی که
 از فرج دم تجاوز از میقات بخیر احرام بود لازم می آید
 و بسبب قضا نهودن آن حج وعمره سه افتاد میشود و از برای

با ساقط میشود و نیز فرج این جنسایت را قیاس میکند بر
 معظورات دیگر و در آن نمیگردد واجب میشود بسبب
 قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
 آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمیشود در هر یک واجب
 میشود بسبب مجاوزت نمودن از میقات از غیر احرام و یا ساقط
 نمیشود که قیاس آن بر محظورات دیگر منتهی نیست
 زیرا چه بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و
 عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنسایت مجاوزت
 مرتفع نمیشود بخلاف معظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
 آن حج و عمره مرتفع میگردد و پس فرجه واضح شد * مسئله ۴۸ * مکي
 لا یکره ان یخرج من الحرم و یصله اذان اراهه حج نهی شده و احرام کند
 و بعد از آنکه در حرم و رقوق بعد از آنکه نهی شده پس بر او نیک
 و نیکو سفارش لازم می آید زیرا چه میقات او حرم است
 و او از آن تجاوز نه و دااست بشیر و احرام پس آنکه و نیکو بسوچ
 حرم و تلبیه بگوید یا نگوید پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
 مذکور شد در حق آفاقی * مسئله ۴۹ * متشبه از دیگران از
 ناراحت از حرمه خارج شود از حرم و احرام حج نهی شده و رقوق

بهر قات کند پس بر او دم لازم می آید چون در اجد او هر ضایعه اخل
 شد در هتکه و اقبال عیبه را بهیچا آورده بهیچا اند مکی بهیچا شدت و
 میبانات مکی حرم است و او که بهیچا ز نبود است از میبانات بخود
 بهیچا حرام پس دم لازم نخواهد شد بر او پس افش بر آید
 بهیچا پس از انصاف و قورق بهیچا قات نماید و نماید بهیچا در
 حرم پس بر او بهیچا چیز لازم نیست و در بهیچا صورت نیز نه اندازد
 است بر وجهی که مذکور گندیم در حقیقه الله اعلم

باب در بیان اضمیافت احرام بهیچا احرام
 و یکسر * مستند * مکی اگر احرام عیبه نماید و بهیچا شرط
 طواف نماید برای آن و بعد از آن احرام حج نماید پس
 ابو حنیفه رج شکست تکه در بهیچا صورت مکی بهیچا کور را لازم
 است که با اقبال ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود بهیچا
 ترک نمودن حج و بر او لازم است حجه در صورت ترک نمودن
 حج و عیبه نماید و ابو یوسف و مستحکم رج شکست تکه
 در صورت عیبه را واجب نزد علی ایما این است که ترک کند
 عیبه را و انصافا آنرا بر او دم واجب میشود بهیچا ترک عیبه
 و اولیای ابو یوسف و مستحکم رج این است که بهیچا را ترک نمودن

یکی از حج و عمره لازم است نیز آنچه در حج نهی شده است

و عمره در حرام مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است

در حج آن ادنا است از روی رتبه و اعمال آن قابل است به نسبت

اعمال آن حج. نضای آن آسان است بجهت آنکه عمره در وقت

درست برکات عمره نمودن در هر وقت رواست و اگر احرام

عمره نهاده مکی و بعد از آن احرام حج نماید بی آنکه از

الحال عمره چیزی بدل آرد و یا بشود پس در مشورت نجس

حکم است که در صورت اول می شود بنا بر وجهی که مذکور

شده در احرام مکی بعد از احرام چهار شرط و اف نهاییه و

بعد از آن احرام حج نهاییه در صورت لزوم است و در

کتاب آمده حج را بالا اتفاق در احرام چهار شرط اکثر از

اولی است و اکثری بهینزله کمال آنست پس در بنصورت ترک

نمودن عمره معتذر است چنانچه ترک آن معتذر است در

صورتی که فرائض نهاییه از عمره و دلیل ایجاب نمی دهد یکی

این است که در صورت مذکور احرام عمره موکد شد است

بسیب ادا نمودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشد است

و ترک نمودن غیر موکد آن است به نسبت ترک نمودن

هرگز و دوم این است که در ترک نبودن عیبه بعد از شروع در آن
 ابطال عیله لازم می آید و در ترک نبودن حج ابطال عیله لازم
 نمی آید و در این نیست که در آن باز ماندن از عیله است
 و باین دانست که بر او هم لازم می آید هرگاه او را کند و نه باین
 زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد
 تمام نبودن آن پس او در معنی معصوم گشت و لیکن در صورت ترک
 ترک نبودن عیبه بر او قضای عیبه راست فقط و در صورت ترک نبودن
 حج قضای حج و ادای عیبه لازم می آید زیرا چه او مانده کسی است
 که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عیله لازم می آید و اگر کسی
 مذکور ترک ننماید با حج یکی از حج و عیله را بلکه افعال هر دو را
 بخیر آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجهت آورد افعال آن حج
 و عیله را بطوریکه التزام آن نموده بود و لیکن بجهت آوردن هر دو
 هر حالت او متعین است و معینا اگر هر دو را بجهت آورد معصوم میشود
 زیرا چه هیچ مانع تعقیب فعل نیست و بنا بر قواعد علمای ما که معتقد
 است در موضع خود و در آنجا بر او هم لازم می آید بسبب حج
 نبودن او همان حج عیله و نه حج بسبب نبودن حج و عیله نقصان
 را می بیند زیرا چه در عیله بجهت ترک عیله متعذر و بجهت دانستن

که این دم در حلق مکی برای جبرئیل است و در حلق ثانی
برای ادای شکر است * مسئله ۴ هر که احرام حج نماید
و در روز عید احرام حج دیگر نماید پس از آنکه پیش از احرام
چون کحل نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز را لازم نمییاید و اگر پیش از احرام دیگر ساق
شده و ده باشد بجهت احرام اول حج دیگر واجب میشود
و در این صورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن
وقت است پس از آنکه حلق نماید بعد از احرام دوم بر او حج لازم
مییاید بالا چه آنکه این حلق نبوده اگر چه منسکی از مناسک
احرام اول است و لیکن آن جنایت است در حلق احرام دوم و در احرام
اول حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شد است و اگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت
هم لازم می آید نزد ائمه عقیقه روح نیرا چه او در این صورت تاخیر کرد است
حلق را از وقت آن در حلق احرام اول و بشبه تاخیر حلق از وقت
آن هم لازم می آید نزد ائمه عقیقه روح و نزد صاحبین روح
در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید و بنا بر آنچه مذکور
شد است در باب جنایت در حج و هرگاه چنین است پس از آنکه

مذاهب این چهار نفر حلف کرده اند بعد از احرام دوم و نکران
 آن هر دو می آید و بقای هر یک از اینها حلف نبودن
 بعد از احرام دوم بطریق دوم است * میسله ۳ * هر که
 قراعت نماید از افعال عهره مکرر حلف و پیش از حلف نمودن
 احرام نماید برای عهره و بیشتر پس بر آورده لازم نیست آید
 بجهت احرام آن او برای عهره پیش از وقت آن چه او صحیح
 نبوده میان احرام دوم و آن عهره مکرر و است پس دوم لازم
 نخواهد شد و این دم برای عهره مکرر است * میسله ۴ * هر که
 احرام حج نماید و بعد از آن احرام عهره نماید هر دو لازم میشود
 در او زیرا چه صحیح نبودن میان حج و عهره مشروع است و حلف
 آفاقی و کلام در حلف وی است پس او در این صورت قارن میشود
 و لیکن طریقت سنت را امری نداشته لهذا تسارک است میشود
 اکثر او و قلوب بعرفات نیسایده در حالیکه افعال عهره بجای
 قرار داده است پس عهره مشرک میشود و زیرا چه او آنچنانچه او
 عهره نیسایده طوریکه افعال عهره را بعد از حج بعمل آورد و غیر
 مشرک است و لیکن باید دانست که عهره به عهره متورم شدن او
 پس عهره عهره مشرک و آن نمیشود و یا نه و قریب متورم میشود

که او وقف بمقامات نماید * و هرگاه طرائف
 قدم نماید برای حج و بعد از آن حرام عهده نماید و حج و عهده
 هر دو را بجا آورد پس برود لازم است و بر او دم لازم می آید
 بجهت حج نبودن او میان حج و عمره اگر چه حج نبودن
 میان حج و عمره مشروع است متاخر آنجا سابق مذکور شد پس
 در صورت مذکوره احرام بر او صحیح است زیرا که طواف
 قدم سنت است و رکعت نیست لهذا اگر کسی بر
 او حج لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکعت حج ممکن است
 و پس از آنکه افعال عهده بجا آورد و بعد از آن حج نماید لهذا اگر
 در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم
 می آید برای حج نبودن میان حج و عمره و باید دانست که این
 دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا که چه
 در تصور تینان بود است افعال عهده را بر افعال حج می وجه و
 نسبت محیا است و نیز آنکه در تصور تنزک نماید عهده را از بر آنچه
 احرام حج موکد شد است بسبب بجا آوردن بعضی اعمال حج
 و طواف قدم را او بجا آورد است بخلاف آنکه طواف
 قدم تقریر باشد برای حج پس اگر ترک کند عهده را حتماً مستحب

است باید که قضای آن را چه پیش و چه بعد از طهر صحیح شد است و در این خصوص
 مراد هم لازم می آید برای ترک نه در عین عجز * و نه در عین کراهت * اگر
 آن فاقی حرام عجز نه سبب در رویت و یا در رویت از ایام تشریف
 می آید آن عجز لازم می شود مراد از این چه عجز نه در عین میان حرج و
 عجز نه مشروع است و نه آن فاقی را که لازم است و در آنکه در آن نیاید
 این عجز را از این راه انبوه است و نه در عین حرج را پس در عجز نه مذکور
 بنای افعال عجز بر افعال حرج لازم می آید منکر و نه در عین عجز
 نبودن در این ایام مکروه است زیرا که اگر چه در آن عجز نه در آن
 انبوه است و نه در آن ایام لازم است و اگر چه ترک نه در این عجز را پس
 اگر ترک نه سبب آن را بر او هم لازم می آید بسبب ترک آن و هم
 واجب است بر او که قضای آن نیاید بجهت آنکه جمیع نه در
 میان حرج و عجز در حجت او مشروع است و معذور است و در آن
 عجز نه در آن ایام همیشه زیاده کراهت در آن تغییر است و آن
 این است که او در این ایام مشغول می باشد یا دایمی باقی افعال
 حرج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
 تعالی حرج را بر او هم لازم است بجهت آنکه او جمیع نه در آن
 عجز نه در آن ایام حرام یا دایمی باقی افعال حرج و قضا گرفته اند که این

هم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمیع نبودن میان حج و عمره
 بطور مدلولی است و سنن است و بعضی گفتند که اگر کسی
 حلقه نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن
 عمره را بنا بر آنکه فهمیده میشود از ظاهر عبارت میسوط و بعضی
 گفتند آنکه ترک کند عمره را برای آنکه آن عمره را از چیز بیکه
 منتهی است و فقیه ابو جعفر گفت آنست که مسافر یا بی قوه
 داده اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخص و بعد از آن
 احرام حج بسا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند
 آن را زیرا چه کسی که حج او فوت میشود لازم است ویرا که افعال
 عمره را بجا آورد و حلال شود بی آنکه احرام نماید برای
 عمره بنا بر آنکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب
 قوا بت پس اگر احرام نماید برای عمره و دیگر لازم می آید
 که او جمیع کرده میان دو عمره باعتبار افعال این لازم است
 ویرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است
 در صورتیکه احرام دو عمره نماید کسی و ششمین مورد مکتوم
 آنکه احرام حج نبوده باشد لازم می آید که جمیع کرده میان
 دو حج باعتبار احرام این لازم است و در صورتیکه احرام

حج را چنانچه اگر احرام و حج نباید کسی واجب کن در
 شخص مذکور در صورت مذکور قضای آن حج یا عمره که
 ترک کرده است آنرا واجب است بر حکمت تصحیح شدن شروع
 در آن و هم تراودم لازم است بسبب ترک نپردن آن به حائل شدن
 پیش از وقت و یا الله اعلم

باب در بیان احصار و آن عبارت است
 از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیشش بشود که
 بسبب آن برای حج رفتن تواند چون عدو و بیماری
 مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاء مستثناة
 محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است ویرا
 از ادا نمودن حج پس جایز است ویرا که حائل شود و شافعی رجح
 شافعیست که احصار متعقل نمیشود مشر بسبب عدو ویرا چه
 حائل شدن بغیر ستادن هدی مشروع نیست مشر هم حق کسیکه
 محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حائل شدن
 نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری و دلیل علی ای ما این
 است که تنها احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
 بر بیماری نیست و این است با چه سماع چه را دل لغت

چه بگوید که احصای بسبب بیماری گفته میشود و بسبب عدو
 حصر گفته میشود و جوایب شافعی رح این است که حلال شدن
 پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اکثر محصر را حلال
 شدن جایز نماید یا بداند که او تمامت در آن در حالت احرام میباشد
 و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
 است برای دفع این و در حالت احرام تمامت در آن ماندن
 باشد حرج است در جنگ بیمار و هرگاه جایز باشد هر محصر را حلال
 شدن پس یا بداند او را که بفرستد گوسفندی یا بدست شخصی برای
 ذبح کردن در حرم و بشکونید آن شخص را که در فلان تسمیه
 این را در حرم ذبح کند و از شخص مذکور و عدو آن بگوید
 بعد از آن هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود و بداند که
 وجه فرستادن آن شک و سفاک در حرم این است که ذبح
 کردن این شک و سفاک قربت و عبادت است و زحمت کردن گوسفند
 و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
 خاص و ممکن خاص و نسبتاً با وقت مذکور باشد پس
 بدون آن زمان و حکم خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع
 نمیشود و در صورتیکه ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شدن بسبب آن متعجب نخواهد شد چنانچه قول خود ایتعالی
 در قرآن میگوید که حلق نکند سرهای خود هارا تا آن زمانکه
 بزرگ هدی بپسند خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
 چیز است که فرستاده شود بسوی حرم و شایع روح لغت است
 له زح آن گویند که در صورت احضار است واجب
 است و مقید و مخصوص بحرم نیست زیراچه آن مشرود شده
 است بقرینت و نه برای تخفیف و اکثر مقید شود بجمع کردن
 آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود و علیهای مسا در جواب این
 میگویند که مقصود از این مطالب تخفیف است نه نهایت تخفیف
 و بلب حلال شدن بفرستادن هدی مطابق تخفیف
 حاصل است و بعد آنکه معصرا فرستادن هدی لازم است
 خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
 فرستادن گوسفند نیز جایز است زیراچه در نص قرآن ذکر هدی
 آمد است و آن شامل است بر گوسفند را نیز و بعد آنکه مراد از
 فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند همین را بفرستد
 چه آنکه گوسفند را میفروشند و بخریدار بفرستد و بخریدار
 آنرا بفرستد تا باین قیمت بخرند و بخریدار در حرم بفرستد

گفتند من مذکور و باید دانست که هر مستحصر واجب نیست که حالت
 یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ایضا صحیح و معین
 است و ابو یوسف را ح میگوید که واجب است بر او زیراچه
 و پیغمبر صلعم حلق نمود است در سال هدیه و اگر کسی صاحب
 نمود و این و در آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود مستحصر
 بود نه و مع هذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
 بر او نه از ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح این است که قربت
 و عبادت شدن حلق معلوم نشد است مگر در صورتیکه مرتب
 بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
 نفی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
 که عزم آنها درست و محکم است برای برگشتن * مسأله ۱۱ *
 قارن اگر مستحصر شود پس لازم است بر او که دو هدیه قرستند زیراچه
 او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
 هدیه قرستند قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقیها نه
 در حالت احرام عهده حلال نمیشود از هیچ یک از دو احرام
 زیراچه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
 * مسأله ۱۲ * جایز نیست ذبح کردن هدیه احرام مگر

۵. حریم و جاسین است ذبیح نمودن آن پیش از روز عید نوحه
 ایست حنیفه روح صاحبین روح شکفته اند که جاسین نیست ذبیح
 نمودن دم احصار مریض و امشرد و در روز عید و در روز یکم
 احصار او از سج باشد و اگر احصار او از غیره باشد پس
 جایز است ویرا ذبیح نمودن آن مریض و قتیکه خواهد بود و دلیل صاحبین
 روح ایست که دم احصار هیچ مانده دم آتیق و قران است
 و روح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از
 روز عید و نیز ذبیح نمودن دم احصار مریض و سبب حلال شدن
 است مانده علق و حلق و حلق جاسین نیست پیش از روز عید و دلیل
 ذبیح حنیفه روح ایست که دم احصار واجب است بطریق کفار
 و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مریض و امشرد
 پس ذبیح نمودن آن مختص خواهد شد بیکان بعد از آن مانده
 جباه و همای کفاره بخلاف دم تمتع و قران چه آن دم کفاره
 نیست و بخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن و وقت خود
 است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است مقتوی میشود
 بان و ذریعتمال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
 احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بجراق مع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلاله

شود پس بر او لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مردیست

از این عباس و این عیال و این عیال و این عیال و این عیال و این عیال

و طریقت قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب میشود بر او

بجهت آنکه او مساند کسی است که حج از قوت شده

یا شده * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای

آن و بعد از آنکه احصار از عمره متعنت میشود قمره علیای ما

و امام مالک رج میگوید که متعنت نمیشود زیرا چه عمره مسند

نیست و دلیل علیای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب

و بی محصر شده بودند و رحیمیه و آنها احرام عمره نهاده

بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن

مشرع شد است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است و در

احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متعنت

میشود پس در صورتیکه احصار از آن متعنت شود در حق کسی قضای

آن بر او واجب نخواهد شد و تنبیه حلال شود چنانچه در صورت احصار

آن در حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قسارن اگر

مسافر گردد و پس بر او یک حج و عمره لازم می آید یا نه لازم

يك حج و يك عمره پس آن بتاير وجهي است كه سابقا مذكور
 شد و اما انوم عمره ديگر پس آن بجهت آنست كه اواز حج و
 عمره بمرور شده است بعد از آنكه شروع نهيون او در آن صبح
 شده بود * مستحبكه ۷ * قارون اكر قرضه هدي را بدست
 شتر هدي و وعده بكيرد از او پايه كه در قارون روي ذبح خواهد
 كرد آن را و بعد از آن زاييل شود احصا ريس اكر زاييل شود
 احصا در وقتيكه در آن اينقدر فرصت نباشد كه ادائپايد حج
 را و در پايه هدي را پس درينصورت لازم نيست بر او كه متوجه
 شود براي اداي حج زيرا چه آنچه مقصود از آن است درينصورت حاصل
 نميشود بلكه بايد كه صبر كند تا آن زمانكه حلال گردد
 بسبب ذبح نهيون هدي كه فرستاده است آنرا و مع هذا اكر
 متوجه شود باره اينكه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد
 شد پس اين جايز است ويرا زيرا چه حج اوفوت شده است و كسي كه
 حج اوفوت ميشود افعال عمره بجا آورده حلال ميشود و اكر
 احصا او زاييل كرده در وقتيكه در آن اداي حج را در آن
 هدي تواند كرد لازم ميشود بر او كه متوجه شود براي اداي حج
 زيرا چه عمره كه بسبب مانع از اداي حج عارض شده بود زاييل

شکست پیش از آنکه خلفا و عوض آنرا بعیل آورده باشند پس
 درینصورت هر شکاه روانه شود و هدی خود را سلامت بیاورد پس
 آنرا هر چه خواهد گفت بپیراچه آن هدی ملکه اراست و آنرا
 پیرای متصدی معین نموده بود که استغنا از آن کاصل شکست و
 آنرا احصار او را بیل کرده در وقتیکه در آن ادراک هدی تواند
 کرده نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
 او از ادای اصل و اگر احصار او را بیل کرده در وقتیکه در آن
 ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی باینطور که وعد و گرفته
 باشد آن برنج هدی که در حج کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
 پس درینصورت نیز جایز است و پیرا که حلال شود و بنا بر
 استدسنان و زقرح گفته است که درینصورت و پیرا جایز
 نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
 درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
 کردن مقصود ازین که هدی است و باید دانست که این تقسیم
 و تردید که مذکور شد بتا بر قول صاحبین روح درست نمیشود در حق
 کسیکه معسر باشد از حج زیرا چه در حج نمودن هم احصار حج نزد
 ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هر که در آن وقت

حج را خواهد یا وقت هدی را نیز و جز این نیست که تقسیم مذکور
 درست میشود در حق معصوم مذکور بنا بر قول ائمه عتیقه روح در حق
 معصوم از عصره درست است یا لا تغافل چه در بیع نهودن دم احصای
 از عصره موقت کیست بروی عید یا لا تغافل و باید دانست که وجه
 استحسان این است که در صورت مذکور اشکال از شکر دانی
 شود چرا که متوجه شود برای ادای حج هر ایند مال او فایده خواهد شد
 زیرا چه شخصی که بدست او هدی فرستاد است بیع خواهد کرد
 آنرا بیع فایده چه مقصود آنرا حاصل نخواهد شد و حرمت مال
 مانده حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
 مذکور معصوم مذکور مختار است اشکری خواهد صبر کند
 در مکانی که معصوم شده است در آن یا در غیر آن تا آن زمان که هدی
 رد بیع نگردد شود از جسد او پس او درین هنگام حلال گردد
 و اشکری خواهد متوجه شود بمسوی ادانی و در عبادت بعد التزام آن
 نهوده بود بسبب احرام و ادانی نهاده آن را این افضل است چه درین وفا
 نمودن چیزی است که وعده آن نهوده بود * مسأله ۸ * هر چند
 بعد از وفای عهده فحاشا معصوم شد پس او در حقیقت معصوم نیست
 زیرا چه در تنگام بسبب احصای حج ارفقت نمیشود * مسأله ۹ *

هر که متحصن شود در مکه و بسبب احصار طواف خانه کعبه و وفوفت
 بعرفات نتواند که پس او متحصر است زیرا چه در حین ارمته در راست
 اتها م حجب پر از مانع و کسی است که متحصر شود در زمین حلال
 و اشکرا و قافله ها شده بر نیکی از طواف و وفوفت بعرفات پس در بین
 دو صورت متحصر نیست اما در صورت اول پس به جهت آنکه قابلیت
 التمتع حلال میشود بسبب طواف و در صورت ثانی که قادر نباشد
 بر طواف پس دم قابم مقام آن میشود و درین صورت بسبب دم حلال
 میشود و اصل همان طواف است و در حق او و هرگاه او بر طواف است
 قادر باشد متحصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر
 وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند
 که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان
 ابی یوسف و اینست که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم
 محصر نمیشود در محرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب
 شود بر مکه حین که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه
 پس درین صورت احصار مستحق میشود ولیکن این
 بیان اختلاف صحیح نیست و صاحب بیان است که اول
 مذکور شد و الله اعلم

با در بیان قوت شدن حج

* مسئله ۱ * هر که احرام حج نماید و بعد از آن اتفاق وقف

بعرفات ناوقت تا فجر روز عید پس حج او قوت می شود بجهت آنکه

سابقه مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است

و در این هنگام بر او واجب است که طواف خانه کند و سعی میان

صفا و سمره نهوده و حلال شود و هر سال ۷۰ یمنه و قنای ۱۰ حج نماید و برای

دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که را

وقوف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقوف بعرفات

اتفاق نه افتاده پس حج او قوت می شود و لازم است ویرا که عهده

نموده و حلال شود و هر سال ۷۰ یمنه و حج نماید و عهده عبادت است

از طواف سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح و معتقد کرده

پس خروج از آن مقصور نیست مگر با ای حج یا عهده چنانکه اکثر

کسی احرام مبهم گفته و در تائید گوید اللهم لی یک و تعین حج

و عمره نماید و در دل هم میست یکی از این دو کند پس خروج

او از احرام مقصور نمی شود مگر با ادای یکی از دو نساک و در صورت

مذکوره احرام صحیح مقصور نیست پس ادای عهده یا و لازم است و برای

دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد به سبب افعال عهده و یا قنای

شهره درختان و کافایت الحج است بپنجاه دم است درختان مکه
 پس جمیع نبوده نیست و میان آن شهر و یمنی افعال عمره دوم
 * منبطله ۲ * عیره قوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
 ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال آن پنج روز و روز عرفة
 و عید اضحی و سه روز از ایام تشریق است پنج در بین روزها عیره
 مکرره است بجهت آنکه مکرر و بیست که عایشه رض مکرره
 داشته است عمره را در بین روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
 این روزها ایام حج است پیش از این روزها برای حج متعین است و از
 انی یوسف رسیده و بیست که او مکرر و نهی هشت عیره را
 هر روز عرفة پیش از وقت زوال و در اجه وقت رکن حج میسر شد بعد از
 وقت زوال در روز عرفة قبل از ان و مکه میظا هر همان است که اول
 مکه کور شد و لیکن مع هذا اکثر عیره کند کسی در بین روزها
 مکه حج میسر شود او مکرر میباید برای عیره در بین روزها زیرا چه
 مکرر اهیت آن در بین روزها تغییر است بجهت تعظیم امر حج
 و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بساید که
 خدا صابر ای حج باشد پس شروع او پاکرا هیت مکه خواهد بود
 * منبطله ۳ * عیره سنت است و شافعی روح شکست است که

فرض است زیرا آنچه یعنی بر صانع فرض مود است که عجز فرض است
مانند حج و دلیل علیهای مایکی این است که یعنی بر صانع فرض مود است که
حج فرض است و عجز نفل است و هم این است که عجز موقت نیست
و به نسبت تغییر ادا گردد و میشود چنانچه در صورتی که قوت شود
حج کسی که عجز او در پیش رویش عمر می نماید بنا بر اشبه مذکور
شد حال آنکه ویرانیت حج او در پیش رویش عجز این احکام دلالت
میکند بر اینکه عجز نفل است و حدیثی که در پیش رویش عجز
است که عجز فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث و میان حدیثی که علیهای آن بوده اند
تعارض است و با وجود این تعارض فرض نیست ثابت نگذاشته شد
پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بر عجز
تلقین بر است و حدیث مذکور یعنی اعیال عجز موقت را است
مانند اعیال حج * و همچنین که عجز عبارت است از طواف
خانه کعبه و سعی نهودن میان صفا و مروء چنانچه مذکور
شد در باب تهنیت و الله اعلم

پایان در بیان حج نمودن انسان از جانب

شیر * و همچنین که تساعده نرواهل سنت و جماعت این

است که جایز است مرئسان را که بشکریانند ثواب و
خود را برای غیر خواجه آن عمل روزه باشد یا نرا با صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جوان آن این است که به پیش صلح قربانی
فرد در قضاوت املح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایان آورده باشند بوجه انیت خدا ان الخ
و بهر سالت به غیر او صلح پس آن بی معلوم شد که انسان را
بشکریانند ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیش صلح
صلح با امت خود بخشد ثواب قربانی نبودن قضاوت
که عمل می است و بسایید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادات مالی فقط چون ادای
و دسات مالی دوم عبادات بدنی فقط چون نماز و
سیوم هیئت است که بدن و بهال هر دو تعلقی دارند چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است هر دو حال بدنی در حالت
صحت و اختیاری در حالت ضرورت و بیماری زیرا که مقصود از
عبادات مالی دادن مال است و آن حاصله بشود از فعل نایمی
فرد در نوع دوم نهایت جسامی نیست و بهیچ حال زیرا که
باید از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمی شود

از فعل نایب و ذر نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و
 ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت و زیرا چه در آن جهت
 مالی و جهت بدنی هر دو متعلق است پس در آن در حالت عجز
 نیابت جاری خواهد شد بدین جهت اول و جاری نخواهد شد
 در حالت قدرت باینکه جهت درم و بایده است که شرط جواز
 حج نیز آن انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز
 باشد تا دم مرگ زیرا چه حج نهاده و رتبه ای غیر یکبار فرض
 است پس وقت آن تمام عجز است پس عجز از آن متحقق
 نمیشود مگر وقتی که حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
 * مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت
 نیز زیرا چه در باب نفل وسعت است و بعد از آن بایده است که
 مکرم در حج میگوید که در صورتیکه حج نیاید انسان از جانب
 غیر حج واقع نمیشود از حج کننده و ثواب نفل آن میشود و
 آن غیر را که امر کرد است آن انسان را به حج نهاده از جانب
 او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیرا چه حج عبادت
 بدنی است و در صورت عجز آن قبیح است و حج دادن قسایم
 مقام حج نهاده میشود مانند فدیه در باب روزی پس ساقط

چیست و صحیح از زمره امر کننده و ظاهر روایت این است که در صورت
 مذکور چه واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه برای این دلالت
 میکنند احادیثی که در مقابل وارده شد است چون حدیث
 شریفی که چه پیشتر صلعم فرمود است خلعیه را که حج بکن آن
 جانب بد و خود و عبود بکن از جانب او * مسند ۳۰ *
 اکثر شخصی را امر میکنند خود کس باینکه از جانب هر واحد
 از آنها حج نرسد بر او از جانب هر دو کس احرام حج
 نماید پس هر یک صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
 کنند نه از جانب هیچ یکی از آنها زیرا چه هر واحد از آنها
 امر کرده بود و آن شخص را باینکه حج نماید از جانب
 او فقط و بگرداند آن حج را برای وی خالصا بغير اشتراك و شخص
 مذکور مخالفت آن نموده و میگوید که آن حج واقع شود از جانب
 یکی از آن دو کس چه یکی اول نیست از دیگر پس بالضرورة
 از جانب ما مور واقع نخواهد شد و بعد از آن اگر خواهد آن شخص که
 دیگر داند آن حج را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست
 بخلاف آنکه اکثر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر
 هر دو چه آن شخص را میسرند که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر و برادر و چای این شخص تبرع کننده است و رجعت مادر و پدر
 بسبب گوناگونی ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او متناهی
 است و در این که برایش ثواب عمل خود را بپوشد که نام که نخواهد از
 مادر و پدر پس اختیار او باقی خواهد ماند بعد از تبعیت عمل که
 سبب ثواب است و در حق و تیسکه کلام در این است که شخص مذکور
 حج نموده است بحکم آن دو کس و یا بر آنها و هرگاه مخالفت امر
 آنها کرد پس آن حج از واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی
 از آنها و در این صورت شخص مذکور غلامان نفعه میشود برای هر
 واحد از آنها اگر خرج کرده یا نقد و در این صورت اگر
 ویرا چه او خرج کرده است مال امر کنند و اگر حج خود را شکر
 شخص مذکور احرام میبندد باید باین طور که احرام حج نباید از
 جانب یکی از آن دو کس بشمار تعیین یعنی احرام حج از جانب یک
 کس میبندد نماید پس در این صورت اگر احرام میبندد حج نباید
 آن حج را از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها چه
 یکی از آن دو کس از دین شکر و انشراح پس از تمام حج معین نباید
 حج را برای هر یک از این چای و است و تا بر این حد معین نزد طرفین
 رجوع و تزلزل پیدا نمیشود و در این صورت نیز حج او واقع میشود از

فیما بین آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق
 تقیاس است زیرا چه شخصیه کور مأمور بود بهیچ نبودن برای
 معین و مبهم متخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
 امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
 آنها با اختلاف آنکه اکثر شخصی احرام مبهم نیساید باینه طور
 که در احرام خود تعیین هیچ یا عمره نماید چه درینصورت آن
 شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
 که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن
 مورد است آن شخص مجبور است و در صورتیکه کلام دران
 است واجب حق مبهم و اول است و وجه استحضار این است
 و احرام مشروح است برای این وجه که وسیله افعال حج
 است و مقصود بنقشه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد
 پس اسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد در صورت مذکوره
 بخلاف آنکه اکثر تمام نماید افعال حج را با احرام مبهم
 و برای این کس معین نکرد و بعد از آن بخواند که معین
 نماید آن را برای یک کس از آن دو کس چه این جایز
 نیست زیرا چه حج یک کس از آن دو شده شد با احرام مبهم صحت حجیت

این ندارد که بعد از آن معین نبوده شود برای یکی
از آن دو کس پس ثابت شد که در این صورت هیچ شخص
مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب
شخص مذکور واقع نخواهد شد نه از جانب آن کس
* مسئله ۴ * اگر کسی امر کنند بشخصی باید که
قرآن نباید از جانب او پس در این صورت هم قرآن واجب میشود
بر شخص مذکور که مأمور است زیرا چه دم قرآن واجب باشد
است بطریق شکرانه بر توفیق جامع نبودن میان دو نسیک
و این جمع نبودن میان دو نسیک فعل مأمور است فقط چه او جمع
مینماید میان آن هر دو نه آمر و باید دانست که این مسئله
دلالت میکند بر صحت آنچه از مذهب روح مرویست که حج
از مأمور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شد است
* مسئله ۵ * اگر امر کنند انسانی را دو کس بر این وجه
که یکی امر کنند و بر پایبند که حج نباید از جانب او
امر کنند و بر پایبند که نباید از جانب او و هر دو این قرآن
ند شد و بر این در این صورت هم واجب میشود بر انسان مذکور
زیرا چه اگر در این صورت قرآن مینماید پس قرآن

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئله سابق مذکور
 شد * مسئله ۶ * اشکرام نکند کسی بکسی به حج
 نهاده از جانب خود پس در اینصورت اشکرام مستحب شود مأمور
 پس دم احصاء بر آنراست و این نزد طریقین رج است و ابو موسی
 گفته است که این دم بر مستحب مذکور است زیرا چه و در
 دم احصاء بر این دفع ضرر است و ایضا عبارت است از آنکه
 اگر چه و این ضرر است در حاکم مستحب پس دم احصاء
 بر او واجب نخواهد شد و دلیل طریقین رج این است که در صورت
 مذکور آنرا دم مذکور آن مأمور را در بین ضرر انداخته است
 و بر آنراست که خلاص نکند ویرا از بین ضرر * مسئله ۷ *
 اشکرام کسی اشکرام حج نباید از جانب میثرا بعد از آن مستحب
 اشکرام پس دم احصاء در اینصورت واجب می شود در مال
 میثرا نزد طریقین رج برخلاف قول ابی بوسیف رج و بعد از آن
 باید و نیست که بعضی گفته اند که در صورت مذکور دم مذکور
 از ثبات مال میثرا داده می شود زیرا چه آن صلح است مانند
 و کات و غیره چه عبارت است از دادن مال بفرع و غیره
 چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که این داده نمی شود زیرا چه

مال مریض نیز برآوردن آن واجب شده است در مال مریض بجهت حقت
 مامور پس آن دین شد و دین مریض از جمیع مال او ادا نموده
 میشود * مسأله ۸ * افکرم مامور بجهت از جانب غیر بعد از
 استراحت بجای آن باید پس دم بر مامور مذکور واجب میشود در آنچه
 این دم بسبب جفا یا استیسا و مامور مذکور یا اختیار نمود چنانکه
 کرده است و مامور مذکور ضامن نفقه میشود برای آن مرد افکرم او بجای
 نموده باشد پیش از توقف بعرفات نیز برآوردن دم بسبب جفا یا استیسا
 و پیش از توقف بعرفات فاسد نگردد چرا و او مامور نمیدارد افکرم
 صحیح بخلاف آنکه افکرم فوت شود جمیع غیر اختیار از وجه
 در این صورت او ضامن نفقه نمیشود بجهت آنکه یا اختیار از وجه
 فوت نشده است و افکرم بجای آن باید بعد از توقف بعرفات جمیع او
 فاسد نمیشود و این در این صورت است او ضامن نفقه نمیشود برای آنکه
 چه مامور آن مرد در این صورت حاصل است و افکرم دم لازم مریض آید
 بر مامور مذکور و بقایا بر وجه دیگر مذکور شد و هیچ چیزین واجب است
 بر مامور جمیع دم مامور است و واجب میشود بعرفات مکرر یا جفا یا استیسا
 بقا بر آنچه مذکور شد * مسأله ۹ * شرکاء در صورت افکرم
 یا اینکه جمیع کسب شده از جانب او پس از آن او مقرب نموده اند

شخصه را برای آنکه حج نماید از جانب او بعد از آن هرگاه
 رسید آن شخص بگرفته و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای حج
 دزد برد آنرا مال آن شخص آن شخص نصف آن مال خرج نمود و بود
 پس در این صورت باید که شخص دینش را مقوم نماید که او برای
 حج بر دوازده مپیت از خانه میت و خرج او داده شود از ثلث مال
 میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح است
 و صاحب دین رح گفته اند که در صورت مذکور و ارثان میت مذکور را
 لازم است که بفرستند شخصی را برای حج نمودن از جانب میت
 مذکور برای حج نمودن از جانب میت مذکور بر این وجه که
 آن شخص برای حج رود از مکانیکه ما مور اول در آنجا مرده است
 لیکن از محقق رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقیها نده است
 از مالیکه بها مور اول داده شده بود اگر از آن مال چیزی
 باقی نده باشد و اگر چیزی از آن باقی نده باشد
 پس در این صورت وصیت مذکور باطل میباشد بقایا پس این
 بر صورتیکه موصی همین نماید مقتدر مال را برای حج و آن مال خرج شود
 باقی نماند چه در صورت وصیت او باطل میگردد و پس
 باقی پس در این صورت چه در این صورت و چه در این صورت

مانده معین نبودن موضوعی است و نزد این یوسف خرج آن
 داده میشود و مالیکه باقیمانده است از ثلث جهیز مسا
 میت که از آن خرج داده شده بود مأمور اول و میراچه ثلث
 جهیز مال مسلک نفاذ وصیت است و دلیل این چنینست که این است
 که قسمت نبودن و معنی مال میت را و علیحدت نبودن مقدار میرا
 از آن برای هیچ نبودن از جانب او و جهیز نیست و قتی که
 خرج نپساید آنرا در وجه میت مقرر نبود و بود آنرا موضوع
 و میراچه کسی خصم نیست در آن مال تا قبض کند آنرا و در صورت
 مذکور آن نیت در مال که آنرا به مأمور اول داده بود و معنی خرج
 نشده در وجهی که مرصی آنرا مقرر نبود و بود پس چنان شد که مال
 هلاک شود پیش از آنکه علیحدت نپساید آنرا و معنی برای خرج
 هیچ در بنصورت هیچ نبود و میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
 باقی است هر چه بخواهد در وجه نیز خرج داده شود و شد از ثلث
 مال میت باقی است پس از مردن مأمور اول و بعد از شرح
 نمودن او مقدر از میرا که شرح کرد آنرا مأمور اول باید دانست
 که اختلاف میان مالای مادر و مقام است یکی در اعتبار ثلث
 مال و دوم در سکنی نباشد از آن جهت برای هیچ روه مأمور

دوم و اخلاق آنها در مقام اول مع دلائل هر یک بیان نموده
 شد و اما دلائل قول ابی حنیفه روح در مقام دوم پس آن این است
 که هر قدر سفر که مأمور اول نهوده بود در صورت مذکور
 پس پیغمبر مردن او بساطل نکشتست در حق احکام و فعلاً زیر آنچه
 پیغمبر صلعم فرمود است که هر کس که میبرد انسان منقطع
 میگردد و عمل او منکر سه چیز باقی میماند الی آخر الحکم بث
 «یکی از آن سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
 صورت مذکور باقیست و او وصیت کرده بخواهد یا اینکه هیچ نیایند
 از جانب او یا بطور که شخصی را برای حج از وطن او فرستد
 پس چنان شد که در صورت مذکور کسی برای حج نبودن از
 جانب او اصلاً نرفته است و همین موافق قیاس است و وجه قول
 صاحبین روح در مقام دوم این است که آن مقنن از سفر که مأمور
 اول نهوده بود بساطل نکشتست بجهت آنکه خدا این تعالی
 فرمود است که هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت
 نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد از آن بحیر و پس
 اجتراد بر خدا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که پیغمبر را در حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هر سال و هر تازه باطل نشده مانند ارسفر مذکور پس اعتبار از خود
 نخواهد شد و صیبت مذکور از مکالمه رسید برده رای ما مورد
 اول رای است و محسوس است و باید دانست که این اختلاف
 دو صورت مذکور محتمل است بر اختلاف از آن در هر دو کم باشد
 انبیا احرام حج نماید برای خود و بعد از آن هم مستحباتی و سید
 بپوشد پس در تصور شد او همیشه روح میگوید که از جانب
 او حج نموده شود از خانه او باینطور که شخصی را فرستاده
 میشود از خانه او تا حج نماید از جانب او و در این روح
 میگوید که فرستاده میشود شخصی را از آنانی که در آن
 مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او * مسئله ۱۰ *
 هر که احرام حج نماید از جانب پدر و مادر خود پس جایز است
 ویرا که بشکرد آنرا برای یکی از پدر و مادر یا برای هر که
 حج مینماید از جانب غیر اهل و عیال نیست که او
 میشود آنند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب آن حق
 میشود بعد از ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از
 ادای حج نموده بودند و است و بعد از ادای آن ثواب آنرا نیز
 کند اما هر یک بخشش صحیح است به اختلاف ما مورد سیم بر آنچه

سابق مذکور شد و الله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی

هدی شکو سفند است بجهت آنکه بیغیر صلعم فرمود است که
 ادنی هدی شکو سفند است و بدانکه هدی پرسه نوع است
 یعنی شتر دوم شکار و سیوم شکو سفند بجهت آنکه پیشتر
 صلعم هر شکار شکو سفند را ادنی هدی شکر دانیده پس معلوم
 شده که چیزی از آن خواه بود و اعان ازان شکار و شتر
 است و بجهت آنکه هدی آنرا می شکو سفند که برده شود بصرم
 برای ذبح بشریف و عبادت و ایام عزیزی یافته میشود در هر سه
 نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی
 ازین سه نوع مذکور و شکر چیزی که افسیه نمودن آن
 جایز است زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعالی
 دارد بر بندگان خود مانند افسیه پس مختص نخواهد شد هدی
 بجهت بخت مختص است یا ضعیفه * مسئله ۳ * ذبح نمودن
 شکو سفند جایز است در هر صورتی که دم لازم می آید در حج
 بیشتر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت
 بنائیت و دم اینکه چنانچه نماید بعد از وقت یغریه پس

در این صورت جایز نیست و شکر شتر یا گاو بنا بر آنچه مسلم است

بیان نموده شده است * منسمله ۴ * کسیکه ذبح کند

هدی را پس جایز است ویرا خوردن گوشت آن هدی اشکر

آن هدی نقل یا شتر یا هدی تربیع یا هدی قران ویرا چه

این هدی ها هدی نمیکند است پس جایز است ویرا خوردن

گوشت آن را چه آنکه اگر قرانی نهاید کسی جایز است ویرا خوردن

گوشت آن نیز. بنقل صحیح آمده است که بی غیر صلح خوردن گوشت

و شوربای هدی خود را بلکه مستحب است آنرا که از گوشت هدی شود

چیزی بخورد بجهت آنچه مذکور شد از عیال و مستمیر و خادم و

همچنین مستحب است بر آن که تصدق نهاید گوشت هدی خود را

بر وجهیکه بیان نموده شده است در تصدق نهودن گوشت

قرسان و جایز نیست ویرا خوردن گوشت هدی سوای هدی که

مذکور شد ویرا چه هدی های دیگر برای کار و جدایت است و

بنقل صحیح آمده است که بی غیر صلح هر شاه و محضر و بزرگ

در حد بیعه و هدی ها فرستاده بود بدست ناچهار اسلیمی رفت

فرموده بود بر آنکه ترا و رفیقان تو از گوشت آن نهاید

خوردن * منسمله ۵ * ذبح کردن هدی نقل و هدی تربیع و قران

جایز نیست مگر در روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است
 که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید جایز است و ذبح کردن
 آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
 عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
 متعین میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یاخته شود
 البته معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
 کردن آن را بام نکر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
 کردن آن در روزی روزی ها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی قبیح
 و قرآن جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید
 چنین فهمید میشود زیرا چه او تعالی فرمود است که بخورید
 از آن و بنوشید و بعد از آن ادا کنید ثقت خود را بر این
 شما را طحی را مانند طاق و رمی و غیره و ادای ثقت مختص است
 بر روز عید و هدی تمسک و قرآن در ثقت داخل است و بجهت
 آنکه این هدی و هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص به روز
 عید نخواهد شد ما نفد اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
 در هر وقت جایز است و ششای روح گفتند که ذبح نمودن
 هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر این

آن بر هدی تهنع و قرآن زیر آنچه هدی تهنع و قرآن نیز دم جبر نقصان
است نزد شافعی روح و ادیل علیها ی ما این است که هدی های دیگر
سوا ی تهنع و قرآن برای کفار جنایت است پس ذبیح کردن آن مختص
بر روز عید نکو شده شد زیرا چه آن هرگز واجب شده است برای جبر
نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان از و مرتفع
شود بلا تاخیر بخلاف هدی تهنع و قرآن چه آن دم نسک است نه
برای کفار جنایت * مسأله ۴ * جایز نیست ذبیح نمودن
هدی ها مگر در حرم بجهت آنکه خدا ایتعال در قرآن متعجیل فرمود
است در بیان جزای صید یابید که هدی برسد یکبار و این اسل است و ازین
معلوم شده که هر هدی ها یکبار واجب شده برای کفار جنایت آنرا تا بحرم
باید برد و بجهت آنکه هدی نام چیزی است که برده شود پسوی
مکانی و مکان آن حرم است چه بیت پر صلعم فرمود است که
مما یبایع مکان نصر است و راه گای مکه همه مکان نصر
است * مسأله ۷ * جایز است مرصع هدی را که تصدیق
نمایند گوشت آنرا به سائین حرم و غیر حرم زیرا چه تصدیق نمودن
عیادت معقول است یعنی موافق عقل است و هدی
و آن نیز غیر عیادت معقول است و شافعی روح بر خلاف این

میشکوبید * مسأله ۸ * تعریفی هدی ها واجب نیست زیرا چه
 هدی را خواهی میدهد از بدن آن در حرم تا کعبه عبادت حاصل
 شود بر یختن خون قرآن نه آگاهی میدهد از تعریف آن پس
 تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن
 پانته نشد است و مع هذا اگر تعریف نماید هدی تبتع ایس
 این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بر روز
 عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نذاکه دارد آن
 و آثار و عید پس او بتعریف نبودن آن محتاج است و بجهت
 آنکه هدی تبتع هدی نیست است پس بتای آن بر تشبیه
 و اشتباه است بخلاف هدی ها که برای کفار جنایت
 است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
 سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای
 آن سزاوار است * مسأله ۹ * شتر را نکردن افضل است
 و کوشند و کار و ذبح کردن زیرا چه چمن فیه می شود
 از قرآن مجید چه او تعالی فرمود است فصل لربک و انکر اعنی
 نیاز بخوان برای سرورد کار خود و نکر بکن و در تاویل آن
 گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرمود است او تعالی

که ذبیح کتیه شکاوی را و نیز فرمود است او تعالیٰ که
 عرض دادم ابراہیم علیه السلام را ذبیح مقام و ذبیح یا اگر سر
 چیز است که آماده باشد برای ذبیح یا اشخ و نیز بنقل صحیح آمده
 است که پیشتر صلعم نذر نبود است شکر او ذبیح نبود است و اینست
 و این ذبیح از آن بایده دانست که اگر خواهد صاحب هر ذبیحی را شکر را
 باینطور که استاده دارد شکر را و بدست دست را نذر نکر نماید
 آنرا را اگر خواهد نکر نماید آنرا باینکه او را بپایانند آنرا نکر
 نماید و این هر دو طور حسن است ولیکن هر سال داور اول
 افضل است بجهت آنکه هر دو است که پیشتر صلعم بطور اول
 نکر نبود است و همچنین اصحاب رخصت بطور اول نکر نبود اند
 و نمایند که شکاوی و گوسفند را ذبیح نمایند در حالیکه استاده
 باشند زیرا چه در حالت غلظت نیک شکاوی آن که موضع ذبیح
 است واضح و روشنی مییابد شود و هم ذبیح ضرر در حالت
 غلظت نیک آنسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبیح شود آن
 و گوسفند سنت است * و مستحب * (۱) * اولی این است که
 صاحب هر ذبیحی خود ذبیح یا نکر کند آنرا را بشرطیکه ذبیح نکرود
 و آن بجهت آنکه هر دو است که پیشتر صلعم در حدیث اودان

صد هدی روان کرده بود و آنرا آنجه که شصت و چند هدی را
 بدست میارک خود نصیب نموده بود و در باقی علی رض را فرمود
 و بعد از آنکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را بذات
 خود نیچا آوردن اولی است چه در آن زیاده خشوع متعین
 میشود و ایستنی نگاه باشد که انسان نداند آنرا الهذا چنانچه
 داشته شد که امر کند غیر را بدین معنی که آنرا بسم الله
 یا بدین تصدیق نماید و مهار آنرا و باید که چیزی از
 اجزای هدی را در اجرت پاک کنند و آنند هدی را چه بیغیر
 صلعم علی رض فرمود که چاره و مهار آنرا تصدیق نماید و اجرت
 چتر از آن مده که بسم الله هر که هدی نماید شتر بر او
 در اندای راه محتاج بر مضطر شود پسری سوار شدن بر آن جایز است و بر او
 که سوار شود بر آن و اشکری محتاج نباشد بان باید که سوار
 نشود بر آن تر چرا که او آن هدی را خالص بر آید خدا کفر دانید
 است پس سوار نیست و بر آن که چیزی از اجزای آن منافع آن
 صرف نماید نیز ای ذات خود تا آن زمان که بر سه بی عمل خود
 مشغول آنکه محتاج شود پسری سوار شدن بر آن بی غایت آنست
 و در بیست که بی غایت صلعم دیدن شخصینی را که در پیش هدی خیره

میروند و میبرند آنرا پس فرمود بوی که سوار شود بر آن و تاریل
 این است که شخص مذکور محتاج بود سوار شدن بر آن
 پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بپای آن نقدان شود
 چیزی از هدی مذکور پس بر او ضایان نقدان آن لازم می آید
 * حدیث ۱۳ * هدی لشکر شیر داری باشد باید صدقه
 آنرا زیر آنچه شیر متولد است از آن پس باید صدقه صرف کنند
 آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد بر پستان آن
 حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت میکند و آنکه
 زمانه ذبح نبودن قریب باشد پس لشکر بعید باشد آن وقت
 جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جرح
 شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد یا آن و اگر صرف نماید آنرا
 در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
 آنرا زیر آنچه ضایان آن شیر بر او واجب است * حدیث ۱۴ *
 اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اندامی راه هلاک
 گردد پس اگر آن هدی تغذیه باشد بر او لازم نیست که بجای آن
 هدی دیگر را هدی نماید زیرا که قربت و عیادت او متعلق شده بود
 به آن گوشتی که هلاک شد و ماعل قربت و رحمت او همان بود است و آن قربت شده

و اگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
دیگر نپایند زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
یافتند در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نپایند زیرا چه
بمسبب یکی معیوب بعیب کثیر واجب ادان می شود پس ضرور است
که بیشتر بر اتایم مقام آن نپایند و آن معیوب را هر چه خواهد
بکنند چه آن از چهار مملوکات وی است * ممدله ۱۵ *

هدیه نذر اگر در اثنا راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
هدیه شتر یا شد یا این که نبحر کنند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
بخون آن و مملو شود گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه پان امر کرده
بود بپنجبر صلح ناجیه اسلامی رض او باید دانست که فایده رنگ
کردن قلاده آن این است که بداند مردمان کن آن هدی
است پس بخورند گوشت آنرا فقرانه اغنیا و سر آن ایست
که از آن بخورند گوشت هدی معارف است بشرط رسیدن آن
به محل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
آن پیش از رسیدن به محل آن اصلا متکذرا اینکه تصدق بر
فقران افضل است از اینکه ضایع شود از شتمن شود آنرا برای

و دهان و در آن نوعی از عبادت است و همان مقصود است و اگر آن
 هدی هدی واجب باشد بجهای آن دیگر این انبساط و آن
 مذکور را هر چه خواهد بگذرد چه آن از جمله مهر و کتات
 وی است * مسئله ۱۶ * باید که قلاده بپندد در گردن هدی
 نقل و هدی تبتع و قرآن نیز بر آنچه این هدی ها هدی نیست است
 و بسبب قلاده بستن در گردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن
 لایف آن نیست و باید که قلاده ندهند در گردن هدی و بدین
 بسبب احتیاط و اجتناب میشود و بسبب جنایت نیز بر آنچه بسبب
 وجوب آن جنایت است پس سقر و اشغای آن لایف است و دم
 احتیاط برای جبر نقصان است پس ملاحتف خواهد شد بدین که
 برای جبر نقصان است یعنی و همایک بر ای جبر نقصان
 جنایت واجب میشود و باید دانست که مراد از هدی درین
 مسئله شتر است زیرا که در گردن گوسفند قلاده بسته نمیشود
 باعتبار عادت و نه قلاده بستن در گردن آن سنت است و نیزه
 علامای ماچه در بستن قلاده در گردن آن فایده نیست چنانچه

سایف مذکور شد است والله اعلم

و درین باب است که در مسئله ۱۷ * مسئله ۱۸ * مسئله ۱۹ *

عرفات اکثر. وقوف عرفات نهایند در روزی بشکری آنکه
 آن روز روز عرفه است و بعد از آن گواهی دهند قومی باینکه
 روز یک و وقوف عرفات نبوده اند آنهم روز عرفه نبوده
 بلکه آن روز روز عید بوده پس درین صورت وقوف نبودن آنها
 جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این
 بنا بر استحضار است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور
 صحیح نباشد چنانچه اکثر وقوف عرفات نهایند یثرب هشتاد
 و پنج کعبه که آن را یوم تروبه میگویند و بعد از آن معلوم شود که آن
 روز روز عرفه نبوده پس این وقوف عرفات جایز نیست
 زیرا که وقوف عرفات عبادت است مخصوص بیکان خاص و زمان
 خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
 استحضار یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکور
 قاطع شده است بر نفی و هر چیز بکه تحت حکم قاضی داخل نمیشود
 و بر وجه مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
 چیز است که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
 مقبول نخواهد شد و دوم این است که در صورت مذکور عیوم
 بلوی است بجهت آنکه احقر از نبودن ارادن متعدد راست و

تذکره آن در صورت مذکور ممکن نیست پس ضرور است که گفته
 نهوده شود و توقف عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
 آنکه اگر توقف عرفات نهاده بقاریخ هشتم زبواچه تذکره
 آن در این صورت ممکن است فی الجمله باینطور که اشتباه نرایل
 گفته ده روز و ترعه و نیز جواز چندی که میخورد از وقت خود ظاهر
 آن موجود است در شرع و جواز تقدیم چیزی بر وقت آن چنین
 نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته شده است اینها در
 صورتیکه گواهی دهند که آن که وقوف عرفات واقع شده است
 در روز عید گواهی مقبول است نه نمی شود چه این موخر است
 از وقت بخلاف وقتیکه گواهی دهند باینکه وقوف عرفات
 واقع شده است به تاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است
 از وقت و باید دانست که قضا گفته اند که در صورت مذکور
 سزاوارست مردی را که بسوی کواهی قوم مذکور گوش نکند
 و متوجه نشود و بشکوی بقوم مذکور که حج مردمان تمام شد
 و شهر بروید زیراچه در شریفین این کواهی چنانچه نیست
 و همچنین اگر بوقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است برغم امام
 گواهی دهند قومی برویت هلال عید در روزیکه بعد از آن روز

فان در پنج مرتبه کور و نه مرتبه میشود پس در این صورت نیز باید که گواهی
 آنها را قبول نکند و اگر چه در این صورت ممکن نیست امام را
 که در بقیه شب و وقتها نباید به وقتها مع اکثر مردمان پس در شنیدن
 گواهی مذکور فتنه برپا می شود * مسند ۲ * هرگاه
 رمی نباید در روز دوم چهره وسطی و ثالث را و چهره اول را
 رمی نباید پس انکسور رمی نباید چهره اول را و اعاده نماید
 و رمی چهره دوم و سوم و پس این حسن است زیرا چه او رعایت
 کرده ترتیب را که سنت است و اکثر همان اول را رمی نموده
 قطعاً گفتاریت میکند زیرا چه او تدارک کرده متروک را در وقت
 آن و جز این نیست که ترک کرده ترتیب را که مننون است
 و از ترک معنون چیزی لازم نمیشود و شافعی رحمه الله گفت
 که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کند نباید زیرا چه
 رمی نمودن آن چهره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
 چندان است که سعی نباید میان صفا و مروءه پیش از طواف نمودن
 خانه کعبه یا ابتدا نباید در سعی نمودن از مروءه نه از صفا و دلیل
 اهلای ما این است که رمی نمودن هر چهره عبادت علیحده
 نیست پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعضی از این بر بعضی دیگر

بغلاف سعی نهودن بیان صفات مروه زیاده از آن تابع طواف
 است چه سعی مذکور کثیر است از طواف خانه کعبه و معلوم
 شد است از نص که مروه مثل طواف سعی است پس ابتدا ای سعی بان
 متعلق ننخواهد شد * و بعد از آن هرگاه بطریق نذر واجبه
 فکر داند بر خود حج را یا بنظر آن حج خواهد کرد بهاده پس
 لازم است ویرا قصد سوار نشود تا آن زمان که قرائت نپساید
 از طواف زیارت بر اجه او التزام نهود است عبادت را بصفت
 کمال پس بیهان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
 بر طریق متابع پس بصفت متابع لازم می آید و احوال حج متعین
 و تمام میشود بطواف زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
 طواف زیارت نماید بهاده خواهد رفت و اینک مذکور شد
 کلام در انتهای پیاده رفتن بود و اما نام در ابتدا ای آن
 پس آن این است که بعضی گفته اند قصد از وقت
 احترام بهاده در دو بعضی گفته اند که از خانه خود بهاده بود
 و بر اجه فاسخ امر را در هر دو است و اشتر سوار نهود دم لازم
 می آید زیارت بر اجه بسبب سوار شدن نقصان واقع می شود در آن
 در فاسخ گفته اند که سوار نشود مگر وقتی که مسافت بسیار باشد

هر گاه در صورت مذکور در پیشتر برآمده که حلال ذکر دانند
 آن گنیز را پس نه برسد زیرا که در فکند آن گنیز را بسبب عیب احرام
 نوزد علیای مانند زخم روح مهر سپید او را که در نهایی آن را بسبب عیب
 مذکور در بر دانه نوزد زخم روح نه برسد او را که حلال ذکر دانند آن را و
 چنانچه آید و بداند که در بعضی نسخه آن مذکور است که مهر سپید پیشتر
 را که حلال ذکر دانند آن گنیز را با جهای فکند آن را و این نسخه
 دلالت میکند بر اینکه حلال ذکر دانند آن را پس حاکم است چه معجز است
 تعالی نبی باشد از اینکه مقدم از آن پس میبایست یافته شود و بداند
 که حلال متعجب میشود و نسخه اول دلالت میکند بر اینکه اول آن را
 حلال ذکر دانند پس معجز است که در این نسخه و آنرا شنیدن
 فاضل و بعد از آن جهای کند و بر او را که در نهایی آنرا فاضل
 امر چنانچه است و الله اعلم

تمام شد بعد از آن که تمام شد



هند اید فارسی

ترجمہ کرد مولوی محمد

یحییٰ خان و دیگر علماء بتصریف

آوردہ مولوی محمد راشد

—❖❖❖❖❖—

جلد اول

—❖❖❖❖❖—

چھاپہ شدہ چھاپہ خانہ

ہندوستانی واقعہ کلمتہ

در سنہ ۱۲۲۱ ہجری

مطابق سنہ

۱۸۰۷

ہجری

فہرست نامہ جلد اول ترجمہ و تراجم

ترجمہ	سفر	فہرست	مترجم
۷	۱۷	مترجم	مترجم
۹	۷	فہرست	فہرست
۱۵	۳	البر	البر
۱۸	۷	فہرست	فہرست
۲۱	۱	نابل	نابل
۳۵	۹	ایبوسنت	ایبوسنت
۴۳	۱۶	پتر	پتر

مجموع	قطر	سفر	مسافت
یس	یس	۱۴	۴۵
یس	یس	۴	۴۸
سفر	سفر	۱۰	۵۷
بلکه	باله	۱۷	۵۶
قالپ	قالپ	۱۲	۵۸
شکاف	شکاف	۵	۶۲
سیاه	سیاه	۴	۶۴
جیره	جیره	۱۲	۶۹
جیره	جیره	۱۶	۶۹
ویراجه	ویراجه	۶	۷۵
وقت	وقت	۳	۸۳
مذکور	مذکور	۳	۸۵
رجم او	رجم او	۳	۸۶
مستقیظ	مستقیظ	۲	۹۹
تأخیر	تأخیر	۳	۱۰۷
مختار	مختار	۱۶	۱۱۶

مجموعه	ستار	قطعه	نم
۱۲۶	۳	ایره	ایره
۱۷۸	۱۲	پس	۵۳۴
۱۸۳	۱	یاب	یک
۲۰۳	۱۳	سجرو	سجرو
۲۱۳	۹	نشتن	نشتن
۲۱۴	۹	مقابل	مقابل
۲۱۵	۹	شدت	شد
۲۱۶	۱۳	مرجوا	مرجوا
۲۲۲	۱۳	قلبه	قلبه
۲۲۲	۱	قلبه	قلبه
۲۳۶	۹	نمی شود در غیر	نمی شود در غیر
۲۷۲	۱	پنی	یکی
۲۷۱	۲	پنجم	پنجم
۲۷۲	۴	سجده	سجده
۲۷۹	۳	بمجا سیکه	بمجا سیکه
۲۸۹	۱۶	دران جابز	دران جابز

موضوع	تعداد	فصل	موضوع	تعداد
۲۹۰	۱۵	بش	بش	۲۹۰
۲۹۱	۱۲	مختصر	مختصر	۲۹۱
۲۹۱	۱۵	احکام مذکوره	موجب احکام مذکوره	۲۹۱
۲۹۱	۱۹	موجب در حدت	در حدت مساوی	۲۹۱
۲۹۳	۲	جبهه	جبهه	۲۹۳
۳۰۳	۲	فکام	فکام	۳۰۳
۳۱۹	۱۱	باب	باب	۳۱۹
۳۲۵	۸	برای	برای	۳۲۵
۳۲۲	۵	اختلاف	اختلاف	۳۲۲
۳۱۲	۵	ارتقاء	ارتقاء	۳۱۲
۳۳۳	۴	ارتقاء	ارتقاء	۳۳۳
۳۳۳	۹	ارتقاء	ارتقاء	۳۳۳
۳۳۳	۱۵	ارتقاء	ارتقاء	۳۳۳
۳۳۳	۱۷	ارتقاء	ارتقاء	۳۳۳
۳۳۳	۳	ارتقاء	ارتقاء	۳۳۳
۳۵۱	۸	در حدت	در حدت	۳۵۱

مبلغ	سطر	قسط	صاحب
۳۵۱	۹	تابع زکوة	تابع زکوة
۳۵۸	۱۱	مهر	مهر
۳۶۳	۱۲	نود	نود
۳۶۳	۱۷	میشو و در یکصد	میشو و در یکصد
۳۷۱	۳	مطالبه	مطالبه
۳۷۲	۶۴	ضیافت	ضیافت
۳۸۱	۱۲	چیزی	چیزی
۳۸۱	۱۵	واجب	واجب
۳۸۵	۱	نقد	نقد
۳۸۵	۱۵	اگر	اگر
۳۹۰	۱۳	تجارت	تجارت
۳۹۱	۲	بجست	بجست
۳۹۸	۸	تایید	تایید
۴۰۰	x	مهر	مهر
۴۰۰	۱۰	خانریان	خانریان
۴۰۰	۶	پایان	پایان

صفت	مطابق	فصل	موضوع
۱۳۹	۱۲	حسن	حقیقت
۱۴۱	۱۶	پنج	پنج
۱۴۸	۵	نمایند	نمایند
۱۴۸	۸	نکار	نکار
۱۵۱	۵	لرزد	لرزد
۱۶۵	۱۳	نمان	نمان
۱۶۸	۱۹	و قده	و قده
۱۷۰	۹	و قده	و قده
۱۷۱	۱۷	و قده	و قده
۱۷۱	۱۷	و قده	و قده
۱۷۵	۲	و قده	و قده
۱۷۷	۹	و قده	و قده
۱۷۵	۱۲	و قده	و قده
۱۷۷	۱	روزهای	روزهای
۱۷۷	۱	که	که
۱۷۷	•	و قده	و قده

موضوع	سطر	غلط	موضوع
۲۷۱	۱۶	بدلو	بدلو
۲۷۱	۱۷	طبیعت	طبیعت
۲۸۴	۶	چه در پیاری	چه در پیاری
۲۸۹	۶	قذی	قذی
۲۸۹	۱۰	وسرا	وسرا
۲۹۴	۱۷	فرز	فرز
۲۹۴	۱۵	مضمان	مضمان
۳۰۳	۱۲	اگر * ر	اگر پدر
۵۰۵	۸	مضمون	مضمون
۵۰۹	۹	بروز	بروز
۵۲۵	۱۵	منظر	منظر
۵۳۳	۷	و جت	و جت
۵۳۶	۷	در شروع احرام	در شروع احرام
۵۵۸	۱۱	نبا	نبا
۵۵۹	۱	مشوید	مشوید
۵۶۲	۴	نبا پدر	نبا پدر

مستند	سنگار	غلط	صحیح
۵۶۶	۴	کنیت	رکنیت
۵۶۷	۱۰	قرصیت	فرضیت
۵۶۷	۷	مختصر و فوری	مختصر و فوری
۵۶۸	۱۲	مزیت	مزیت
۵۷۲	۶	دشو	دشو
۵۷۶	۱۶	درس	درس
۵۸۲	۱۳	آوردن	آوردن
۵۸۷	۶	برقیات	رقبات
۵۸۸	۵	محل	محل
۵۹۳	۱۷	ذکت	فکتور
۶۰۶	۱۷	پشوف	پشوف
۶۱۲	۱۶	الحجه	الحجه
۶۱۲	۱۶	لواف	لواف
۶۱۸	۳	مختار	مختار
۶۳۰	۱۱	یکم	یکم
۶۵۷	۹	یکم	یکم

شماره	شمار	فصل	موضوع
۶۵۴	۱۰	کتاب	کتاب
۶۵۵	۱۱	کتاب زحرو و سحر	کتاب زحرو و سحر
۶۵۶	۹	کتاب	کتاب
۶۵۷	۱۲	کتاب	کتاب
۶۵۸	۱۵	کتاب	کتاب
۶۵۹	۱	کتاب	کتاب
۶۶۰	۱۶	کتاب	کتاب
۶۶۱	۱۷	کتاب	کتاب
۶۸۶	۱۳	کتاب	کتاب
۶۸۷	۱۰	کتاب	کتاب
۶۸۸	۸	کتاب	کتاب
۷۰۶	۱۷	کتاب	کتاب
۷۰۷	۱۷	کتاب	کتاب
۷۱۶	۱۳	کتاب	کتاب
۷۲۰	۱	کتاب	کتاب
۷۲۲	۱۲	کتاب	کتاب

CALL No. { ۳۴۰۵۹ (۳)
 غ ۳۹ ف ۵ ACC. NO. ۱۳۲۱۵
 AUTHOR غلام یحییٰ خاں
 TITLE شرحہ فارسی ہدایہ

۳۴۰۵۹
 ۱۳۲۱۵
 ۲۹۴
 شرحہ فارسی ہدایہ
 NOT ISSUED
 SECTION

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

